
کتابخانه مجلس شورای ملی
خطی «فهرست شده»
۱۰۴۸۶



ع
۶۹

ت کنیم پس همه پیش امیرالمؤمنین آمدند و گفتند یا امیرالمؤمنین حق خود را
بود ... مه و رسول خدای فرمود که عَلِیٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُ یمیل مع الحق کیف
که ما قصد آن کرده که برویم و ابوبکر را از منبر رسول بزیر آوریم و آمده ایم تا
بفق ... صواب می بینید و چه میفرمایید امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که
من که ... ا اگر چنین کنید باشد که همه شمشیرها کشیده پیش من آیند و گویند
... ت کن واگرنه گردنت بزنیم و چون چنین کنند هر اینه مرا دفع ایشان باید
... سول خدای مرا خبر داده است و گفته که این امت بعد از من با تو غدر کنند
... مرا بشکنند و تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی چنانکه بنی اسرائیل هارون
... ند و گوساله را اختیار کردند همچنین ایشان ترا بگذارند و دیگری را
... ی مهم گفتم یا رسول الله من دران حال چکنم و چه میفرمایی گفت اگر یاری
... شما شجاع نوم ... اگر نیابی خود را نگاه دار تا آنگاه که مظلوم با من برسی
وحق مرا بمن گذارید عمر ... شغول شدم و چون از آن بپرداختم
یا بجبر و کراهت امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت ... ساجر و
امروز بکوش از برای وی تا فردا بتو دهد بخدای که گفتار تو نشنوم و از تو هیچ
باک ندارم و بیعت نکنم ابوبکر گفت ای علی ما ترا اقوی ترین میدانیم آهسته باش
و در خشم مرو ابوعبیده جراح برپای خواست و گفت یا ابن عم ما قرابت و فضل ترا
دفع نمیکنیم الا آنست که تو جوانی و امیرالمؤمنین علیه السلام دران وقت
سی و سه ساله بود و ابوبکر پیر است و این کار را به پیران قوم شما دادیم که این کار
بهتر تحمل کنند و اگر خدای عمر ترا دهد این کار را آخر با تو گذارد خاموش باش و فتنه
بر میانگیز که تو میدانی که دلهای عربان و غیر ایشان از خشم تو چگونه است
امیرالمؤمنین علیه السلام گفت ای مهاجر و انصار از خدا بترسید و عهد نبی که
پیغمبر ترا است از خاندان وی بیرون مبرید بخدای که شما میدانید که ما اهل بیت



مشورت کنیم پس همه پیش امیرالمؤمنین آمدند و گفتند یا امیرالمؤمنین حق خود را
بگذاشته و رسول خدای فرمود که علیٌّ مع الحق والحق معه یمیل مع الحق کیف
مال و ما قصد آن کرده که برویم و ابوبکر را از منبر رسول بزیر آوریم و آمده ایم تا
شما چه صواب می بینید و چه میفرمایید امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که
بخدای که اگر چنین کنید باشد که همه شمشیرها کشیده پیش من آیند و گویند
که بیعت کن و اگر نه گردنت بزنیم و چون چنین کنند هر اینه مرا دفع ایشان باید
کرد و رسول خدای مرا خبر داده است و گفته که این امت بعد از من با تو غدر کنند
و عهد مرا بشکنند و تو از من بمنزله هرونی از موسی چنانکه بنی اسرائیل هارون را
بگذاشتند و گوساله را اختیار کردند همچنین ایشان ترا بگذارند و دیگری را
اختیار کنند گفتم یا رسول الله من در آن حال چکنم و چه میفرمایی گفت اگر یاری
یابی با ایشان جهاد کن و اگر نیابی خود را نگاه دار تا آنگاه که مظلوم با من برسی
و من بدین جهت بنشستن و دفن کردن وی مشغول شدم و چون از آن بپرداختم
بجمع کردن قرآن مشغول گشتم آنگه دست حسن و حسین بگرفتم و بر مهاجر و
انصار بگردانیدم هیچکس ما را اجابت نکرد الا چهار کس سلمان و عمار و ابوذر
و مقداد و همچنین سه نوبت بگردیدم تا حجت بر ایشان لازم شود شما نیز بروید
و آنچه از رسول خدا شنیده اید با ابوبکر بگویید تا حجت بر وی و بر دیگران
نیز ثابت گردد ایشان بیامدند و بر گرد منبر رسول صلی الله علیه و آله بنشستند
و آن روز آدینه بود ابوبکر بر منبر رفت اول خالد بن سعید بن العاص
برخاست و گفت اتق الله یا ابابکر از خدای بترس تو میدانی و ما نیز میدانیم
که در غزوه بنی قریظه که علی ابن ابی طالب جمعی را از مردمان و بزرگان
کشته بود رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ای مهاجر و انصار شما را

...جو
...دی که
...هیچکس
...الله
...علیه
...ل من
...دوازده مرد
...بی چشم من برفت
... بن الخطاب بترسید که سخن علی را
... دیدند مجلس را بهم برآورد و گفت خدای تعالی مقلب القلوب است
باز کرد دید مردمان برخاستند و با خانهای خود رفتند روایتست از ابان بن
تغلب که گفت از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم که هیچکس بر ابوبکر
انکار کرد در نشستن وی بجای رسول علیه السلام گفت نعم دوازده کس انکار وی
کردند از مهاجر اسامی دوازده کس از مهاجرین که انکار ابوبکر کردند و حجت
گرفتند اینست خالد بن سعید بن العاص و سلمان فارسی و ابوذر غفاری
و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و بریده اسلمی و از انصار ابو الهیثم تیهان و سهل
بن حنیف و عثمان بن حنیف و خزیمه بن ثابت و ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری
اینها با یکدیگر متفق گشتند و گفتند که چون ابوبکر بر منبر رسول رود او را
از آنجا بزیر آوریم بعضی از ایشان گفتند این کار نشاید تا آنکه با امیرالمؤمنین ع

وصیت میکنم و صیت مرا نگاه دارید و بدانید که علی ابن ابی طالب علیه السلام امیر
شماست بعد از من و خلیفهٔ منست در میان شما و خدای مرا برین وصیت امر فرموده است
و اگر وصیت مرا نگاه ندارید و یاری وی نکنید در احکام دین خلاف کنید و کار بر
مسلمانان و شما مضطرب شود و بدترینان شما بر شما امیر شوند الا ان اهل بیتی هم
الوارثون لامری بدانید که اهل بیت من وارثان امر منند و عالمانند بامر امت من
بعد از من پس گفت خداوندا هر که ایشان را اطاعت کند و وصیت من در حق ایشان
نگاه دارد در زمرهٔ من حشر کن و هر که اطاعت ایشان ندارد و حق ایشان از ایشان
باز دارد بهشت را بر وی حرام کردان چون خالد این بگفت عمر بن الخطاب او را آواز داد
که اسکت یا خالد فلست من اهل المشورة و لا ممن یقتدی برایه خاموش باش
ای خالد که تو از ان نیستی که گفتار ترا بشنوند و برای تو روند خالد گفت تو
خاموش باش ای پسر خطاب که بخدای که قریش ترا میدانند که از لئیم ترین ایشانی
بحسب و از خسیس ترین ایشانی بقدر و همیشه بد دل بوده در حرب و بخیل بوده
و بد اصل و بد نسل و بد نسب و تو در دین کار بمنزله شیطانی اذ قال للانسان
اکفر فلما کفر قال انی بریء منک انی اخاف الله رب العالمین فکان عاقبتهما
انهما فی النار خالدین فیها و ذلک جزاء الظالمین انگه سلمان فارسی برخواست
و گفت یا ابوبکر با که گذاری کار خود را چون فرود آید بتو آنچه آن ندانی و چون
از تو سوال کنند چگونه جواب دهی چون جواب آن نشناسی و چه عذر آری چون
پیشی گیری بر کسی که از تو عالمترست و بر رسول خدای از تو نزدیکترو تاویل و
تفسیر قرآن را از تو بهتر داند و رسول در حال حیوة خود وی را بر تو مقدم داشته
و عند الوفات او را وصی خود کرد انیده است و شما قول خدا و رسول خدای را خلاف
کرده اید و عهد وی را شکسته اید و شما را فرموده بود که در زیر علم اسامه بن زید باشید

و بر امر و فرمان وی روید از برای آن تا آنچه امروز کردید نکنید و فرمان وی برید ای ابوبکر
بسی بر نیاید که با بار گران معصیت با گور روی و این همه وزر و وبال با خود بری
اگر ازین باز گردی و توبه کنی نجات یابی و اگر باز نگردی بد و زخ روی و تو نیز نشنیده
آنچه من شنیده ام و دیده آنچه من دیده ام انگه ابوذر غفاری بر پای خواست و گفت
یا معشر القریش والله لئن جعلتم الامر فی اهل بیت نبیکم ما اختلف علیکم سیفان
اگر این کار را در اهل بیت پیغمبر خود میکذاشتید هرگز با شما خلاف نکردی بشمشیر اکنون
این کار بغلبه شد هر که غالب شود بدست فرو گیرد ای بسا خونها که از برای این
ریخته شود و شما میدانید و بزرگان شما میدانند که پیغمبر صلی الله علیه و آله
گفت فرمود که الامر بعدی لعلی ثم لابنی الحسن و الحسین ثم للطاهرین من ذریتی
این کار بعد از من علی راست آنکه دو پسر مرا که حسن و حسین اند آنکه پاکان
و معصومانند از فرزندان شما گفتار پیغمبر را بینداختید و عهد وی را فراموش
کردید و آخرت باقی را بدنیای فانی بفروختید پیش از شما امتان دیگر نیز بعد
از پیغمبر خود همین کار کردند و شما با ایشان برابر شدید چنانکه نعل با نعل برابر باشد
و زود باشد که وبال کار خود بکشید و جزای آن بچشید و ما ربک بظلام
للعبید انگه مقداد اسود بر پای خواست و گفت یا ابوبکر ارجع عن ظلمک
و تب الی ربک ای ابابکر ازین ظلم باز گرد و توبه کن با خدای خود و بر گناه خود بگری
و این کار با خداوندش گذار و میدانی که رسول بیعت علی را در گردن تو انداخته است
و ترا در زیر علم اسامه رفتن فرموده وای بر تو و بر آنکه ترا این کار میفرماید که عمر را
باید بدانی و دیگران نیز بدانند که تو و آنکس که ترا برین کار دیاری میدهد بر
باطل اند و از فرمان خدای و رسول بیرون آمده اید و عمرو بن عاص را در جنگ
ذات السلاسل بر تو و بر عمر ابن خطاب و بر منافقان دیگر امیر کرد و عمرو بن العاص

شما را پاسبان لشکر خود ساخت کسی که پاسبان بوده باشد چگونه خلافت کند
از خدای خود بترس و خود را ازین ورطهٔ هلاکت بیرون آر پیش از آنکه بیرون
نتوانی آمد و زنهار که بغرور قریش فریفته نشوی که بسی بر نیاید که از دنیا
بگذری و بحضرت حق رسی و جزای این بیابی و تو بیقین میدانی که علی بن ابی طالب
خداوند این کار است کار وی را بدو تسلیم کن و از میان بیرون آی تا در آخرت
شرمسار نگشتی فقد والله نصحت لك ان قبلت نصیحتی والی الله ترجع الامور
آنکه بریدهٔ اسلمی برخواست و گفت انا لله وانا الیه راجعون ماذا بعد الحق
الا الضلال یا ابوبکر فراموش کرده یا خود را از جملهٔ فراموشکاران میسازی
که رسول خدای فرمود که علی را امیر المؤمنین خوانیم و باین عبارت بر وی سلام
کنیم که السلام علیك یا امیر المؤمنین و رسول علیه السلام فرمود که هذا
امیر المؤمنین وقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین از خدای بترس و
خود را دریاب پیش از آنکه در نتوانی یافتن و از هلاکت خود را نگاه دار و این کار
با کسی گذار که حق وی است من ترا نصیحت کردم و راه راستت بنمودم فلا تکونن
ظهیرا للمجرمین آنکه عمار بن یاسر برخواست و گفت یا معشر القریش
یا معشر المسلمین اگر میدانید و اگر نمیدانید بدانید که اهل بیت پیغمبر این کار
اولیتر است و بمیراث ایشان سزاوارترند بفرمایید این صاحب خود را تا حق
باهل حق دهد پیش از آنکه کار شما ضعیف شود و فتنه سخت گردد و اختلاف
در میان شما بدید آید و دشمنان شما در شما طمع کنند و شما همه میدانید
که علی ابن ابی طالب علیه السلام ولی شماست بعهد خدا و رسول خدا و میان
وی و شما فرق ظاهر است که رسول خدا بفرمود تا درهای خانهای شما را از
از مسجد برآورند و در حجرهٔ وی را بگذاشت و دختر خود فاطمه را بوی داد

و بشما نداد و در حق وی گفت انا مدینة العلم وعلی بابها و شما همه در علم محتاج
وی اید و او از شما مستغنی است چیست شما را که حق وی می برید و دنیا را بر آخرت
و دوزخ را بر بهشت اختیار میکنید بئس للظالمین بدلا حقی که خدا وی را داده
بوی دهید ولا ترتدوا علی ادبارکم فتنقلبوا خاسرین آنکه ابی بن کعب
برخواست و گفت یا ابوبکر لا تجحد حقا جعله الله لغیرك فلا تکن اول من عصی
رسول الله صلعم فی حیاته ای ابوبکر انکار مکن حقی را که خدای تعالی آنرا بغیر تو
داده است و اولین کسی مباش که در رسول خدا عاصی شوی و در وصیت وی
حق را باهل حق رد کن تا سلامت یابی و کاری که خدا از برای تو نساخته دست
از آن بدار پیش از آنکه بوبال عمل خود گرفتار گردی و از آنچه کرده پشیمان باشی پیش
از آنکه پشیمانی سود ندارد وما ربك بظلام للعبید آنکه خزیمة بن الثابت
برخواست و گفت ایها الناس شما میدانید که رسول خدای گواهی مرا تنها قبول کرد
و گواهی دیگر نطلبید گفتند بلی میدانیم گفت من گواهی میدهم که از رسول خدا
شنیدم که گفت اهل بیتی یفرقون بین الحق والباطل وهم الائمة الذین یقتدی
بهم اهل بیت من فرق کنندهاند میان حق و باطل و ایشان اماماند که بایشان
اقتدا کنند من آنچه دانستم بگفتم وما علی الرسول الا البلاغ المبین آنکه
ابو الهیثم بن التیهان بر پای خواست و گفت من گواهی میدهم که رسول خدای
روز غدیر خم علی را بر پای کرد و انصار گفتند که وی را بر پای نکرد الا از برای خلافت
و بعضی گفتند او را بر پای نکرده الا برای آنکه مردمان بدانند که او مولی کیست
که رسول خدا مولای وی است جمعی را پیش رسول صلی الله علیه و آله فرستادند تا
از وی پرسند فرمود که بگویید که علی ولی المؤمنین بعدی وانصح الناس
لامتی علی ولی مؤمنانست بعد از من و نصیحت کننده ترین مردمانست امت مرا

من گواهى داد با آنچه دانستم اى ابوبكر اين جاى تو نيست فمن شاء فليؤمن
ومن شاء فليكفر ان يوم الفصل كان ميقاتا آنكه سهل بن حنيف برپاى
خواست وخداى را حمد و ثناى بسيار گفت و بر رسول صلى الله عليه وآله الصلوات
بسيار فرستاد آنكه گفت اى معاشر قريش گواه باشيد كه من گواهى ميدهم كه رسول را
عليه السلام درين مكان ديدم كه دست على ابن ابى طالب گرفته بود و ميگفت
يا ايها الناس هذا على امامكم اين على امام شماست بعد از من و وصى منست
و روا كننده وعده منست خوشا آنرا كه متابعت وى كند و واى بآنكس كه او را
فرو گذارد آنكه برادر وى عثمان بن حنيف برپاى خواست وگفت از
رسول خدا شنيدم كه ميگفت اهل بيت من ستارگان زميناند ايشان را
فرا پيش داريد و بر ايشان پيشى مگيريد كه ايشان واليان امر منند بعد از من
مردى برخواست وگفت يا رسول الله كدامند اهل بيت تو گفت على والطاهرين
من ولده عليست و پاكان و معصومان از فرزندان وى پس اى ابوبكر مباش
اول كافران و آخرين كافران ولا تخونوا الله والرسول ولا تخونوا اماناتكم
ان كنتم تعلمون آنكه ابو ايوب انصارى برخواست وگفت اتقوا
عباد الله فى اهل بيت نبيكم اى بندگان خداى بترسيد در حق اهل بيت
پيغمبر خود و حق ايشان را با ايشان رد كنيد شما شنيده ايد آنچه ما شنيده ايم
در مقامى پس از مقامى و در مجلسى پس از مجلسى از رسول خداى كه ميگفت
اهل بيت من امامان اند بشما بعد از من و اشارت بعلى بن ابى طالب ميكرد و ميگفت
هذا امير المؤمنين البررة وقاتل الكفرة اين امير نيك مردانست و كشنده
كافرانست و مخذولست هر كه وى را فرو گذارد و منصور است هر كه وى را يارى
دهد توبه كنيد و از اين ظلم كه بر اهل بيت من ميكنيد باز گرديد انه هو



التواب الرحيم ولا تتولوا عنه مدبرين جعفر بن محمد الصادق عليه السلام گفت كه
ابوبكر چون اين حجتها شنيد فرو ماند و هيچ جواب نداد آنگه گفت اقيلونى فلست بخيركم
وعلى فيكم يعنى اقاله بيعت من كنيد كه من بهتر از شما نيستم و على در ميان شماست
عمر خطاب گفت انزل عنها يا لئيم فرود آى از منبر اى خسيس لئيم چون اينها ندارى
چرا خود را درين مقام مى دارى من قصد كردم كه ترا خلع كنم و اين خلافت بسالم مولى
ابو حذيفه تسليم كنم و او را بجاى رسول بنشانم ابوبكر از منبر بزير آمد و عمر دست
وى را گرفت و بخانه رفت و سه روز بيرون نيامد روز چهارم خالد بن وليد آمد با
هزار مرد و گفت چه نشسته كه بنو هاشم درين كار طمع كردند و سالم مولاى ابو حذيفه
آمد با هزار مرد جمع آمدند پس بيرون آمدند و شمشيرها كشيدند و عمر بن
الخطاب در پيش ايشان آمد بمسجد رسول صلعم در آمدند عمر گفت والله اى ياران
على اگر كسى از شما سخنى گويد سر او را برداريم خالد بن سعيد بن العاص برپاى
خواست وگفت يا بن صحاك الحبشه ما را بشمشيرهاى خود ميترسانيد و بابن
لشكر كه جمع كرده ايد تهديد و وعيد ميكنيد بخداى كه شمشيرهاى ما از شمشيرهاى
شما تيزتر است و ما اگرچه بعدد كميم اما بقوت از شما بيشتريم از آنكه حجت خداى
كه على بن ابى طالبست با ماست و اگر نه آن بودى كه اطاعت امام بر من واجبست
شمشير كشيدمى و با شما جهاد كردمى تا عذر خود آشكار كردمى امير المؤمنين عليه السلام
گفت بنشين اى خالد كه مقام تو معروف شد و سعى تو مشكور گشت وى بنشست
سلمان فارسى برخواست وگفت الله اكبر بگوش خود شنيدم از رسول خداى
و اگر نه چنين باشد گوش من كر باد كه گفت اخى وابن عمى جالس فى مسجدى مع
نفر من اصحابه اذ يكبسه جماعة من كلاب اهل النار يريدون قتله وقتل من معه
يعنى برادر من و پسر عم من نشسته باشد در مسجد من با جمعى از ياران خود كه

ناگاه از سکان اهل دوزخ بر وی درآیند و قصد کشتن وی و یاران وی کنند و من
هیچ شک نمیکنم در انکه سکان اهل دوزخ شما یید عمر خطاب قصد سلمان کرد
امیر المؤمنین علی گریبان عمر بگرفت و بر زمین زد و گفت که یا ابن صهاک الحبشه
لولا کتاب من الله سبق و عهد من رسول الله مقدم لأریتک ایّنا اضعف ناصرا
و اقلّ عددا انگه روی بیاران خود کرد و گفت باز گردید که رحمت خدای بر
شما باد عبد الله بن عبد الرحمن گفت که عمر در مدینه میگشت و آواز میداد
که مردمان ابوبکر را بیعت کردند بیایید و وی را بیعت کنید مردم می آمدند
و بیعت میکردند و هر جا که جمعی در خانها پنهان بودند عمر میرفت با جماعتی
و ایشان را بیرون تا بیعت میکردند و چون روزی چند از این بر آمد عمر با جمعی
کثیر بدر خانه امیر المؤمنین علی علیه السلام آمد و گفت بیرون ای امیر المؤمنین
بیرون نیامد عمر بفرمود تا آتش و هیزم آوردند و گفت بیرون آی و اگر نه این
سرای را و هر که در آنجاست بسوزانم بعضی وی را ملامت کردند و گفتند فاطمه
زهرا دختر رسول خدا و فرزندانش حسن و حسین در این سرا اند میسوزانی
عمر گفت ایشان را میترسانم نه آنچه بگفتم بکردم فاطمه علیها السلام در پیش در
آمد و گفت من هیچ قومی ندیدم و نشنیدم بدتر از شما که رسول خدای را در
پیش بگذاشتید و خود بکار خلافت مشغول شدید و ما را در ان هیچ حقی
ندیدید زود باشد که خدای تعالی داد ما را از شما بستاند و امیر المؤمنین
بر ایشان پیغام فرستاد که من سوگند خورده ام که از خانه بیرون نروم و ردا
از دوش بر ندارم تا کتاب خدا که شما بینداختید جمع نکنم و در روایت
سلیم بن قیس الهلالیست که سلمان فارسی گفت که من علی ابن ابی طالب را
گفتم در وقتی که رسول خدای را می شست که این قوم چنین کاری کنند و در ان

می آورم

ساعت که ابوبکر بر منبر رسول خدای رفت مردمان بجان راضی نبودند که بیک دست
بیعت کنند بهر دو دست وی از چپ و راست بیعت میکردند و امیر المؤمنین
علی علیه السلام از من پرسید که هیچ میدانی که اولین کسی که بر منبر رسول ع
وی را بیعت کرد که بود گفتم نمیدانم ولیکن پیری را دیدم تکیه بر عصا کرده بود
بر منبر رفت و میگریست و میگفت شکر و سپاس مر خدای را که نمردم تا ترا در این
منبر بدیدم دست بیار تا بیعت کنم ابوبکر دست بداد تا بیعت کرد آنگه آن پیر از منبر
بزیر آمد و از مسجد بیرون رفت امیر المؤمنین علیه السلام گفت تو دانستی که
آن پیر کی بود گفتم او را ندانستم اما از ان سخن برنجیدم و چنان مینمود که او
بمرگ حضرت رسول شاد است امیر المؤمنین گفت آن شخص ابلیس بود و رسول
خدای مرا خبر داده بود که چون من متوفی شوم مردمان بیعت کنند بر ابوبکر
در سقیفه بنی ساعده انگه بمسجد آیند اول کسی که بر منبر رود و بیعت
کند ابلیس لعین باشد بصورت پیری بزرگ شادان و خرّم با وی سخن گوید
و هم سلمان فارسی گفت که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در ان شب که
آن جماعت از در خانه وی باز گشتند فاطمه زهرا را سوار کرد و دست حسن و
حسین بگرفت و بر مهاجر و انصار بگردید و حق خود را با یاد ایشان داد و ایشان را
بنصرت و یاری خود دعوت کرد هیچکس اجابت نکرد الا چهل و چهار کس ایشان را
فرمود که باید علی الصباح بامداد همه سرها تراشیده با سلاح بیرون آیید
چون صباح شد از ایشان هیچکس بیرون نیامد الا چهار کس راوی گوید
سلمان را پرسیدم که آن چهار کس که بودند گفت من بودم و ابوذر و مقداد و زبیر
بن العوام دوم شب پیش ایشان باز رفت و ایشان را سوگند داد گفتند که بامداد
بیرون آییم و هیچکس بیرون نیامد الا چهار کس و شب سیوم نیز همچنین کرد چون

عذر ایشان بدانست و بدید که آنچه گفتند نکردند در خانه بنشست پس عمر خطاب
ابوبکر را گفت که ما بر هیچ کار نیستیم تا که علی را بیعت دهیم و چون وی بیعت کند
ما ایمن شویم ابوبکر کس فرستاد و گفت که اجب خلیفة رسول الله آنکس آمد و
پیغام بگذارد امیرالمؤمنین گفت بگوی وی را که بس زود بر رسول خدای
دروغ گفتی ابوبکر میداند و آنان که در گرد وی‌اند نیز میدانند که رسول خدای ع
بعد از من کسی دیگر را خلیفه نکرد آنکس بازگردید و آنچه شنیده بود بگفت ابوبکر
گفت بازگرد و بگو اجب امیرالمؤمنین آنکس باز آمد و این را بگفت امیرالمؤمنین
علیه السلام فرمود که سبحان الله بسی بر نیامده از وفات رسول علیه السلام
تا فراموش کردید نام مرا خود میدانید که این نام نام منست و این لقب خدا و
رسول وی بر من نهاده اند و بر او عمر را با چند کس دیگر فرمود تا بر من سلام کردند که
یا امیرالمؤمنین و ایشان از رسول علیه السلام پرسیدند که آنچه ما را فرمودی
از قبل خدا و رسولست گفت آری از قبل خداست و رسول او وانه امیر المؤمنین
وسید الوصیین وصاحب لواء غر المحجلین یقعده الله یوم القیمة علی
الصراط فیدخل اولیاءه الجنة واعداءه النار قاصد ابوبکر بازگشت و آنچه
شنیده بود وی را خبر داد آن روز دست از وی بداشتند چون شب شد بازدگر
بر مهاجر و انصار بگشت و از ایشان یاری خواست هیچکس اجابت نکرد بجز آن
چهار کس چون چنین دید در خانهٔ خود بنشست بار دیگر عمر خطاب ابوبکر را گفت
که این کار بر تو راست نگردد و ما ایمن نگردیم تا علی ترا بیعت نکند گفت پیش
وی که را فرستیم عمر گفت قنفذ را و او مردی سخت دل و درشت گوی بود پس
قنفذ را با جمعی از اعوانان فرستادند چون بدر خانهٔ امیرالمؤمنین آمدند
دستوری نیافتند یاران قنفذ بازگشتند و ابوبکر و عمر را خبر دادند گفتند

ورسول الله

چون دستوری نمیدهند بی دستوری در روید ایشان آمدند و بی دستوری خواستند
که در روند فاطمه زهرا در پس در آمد و سوگند داد که بی دستوری در سرای من
نیایید عمر را ازین خبر دادند در خشم شد و گفت ما را بزنان چه کار است و بفرمود
تا هیزم برگرفتند و خود نیز بیامد و گرد سرای در آمدند و در سرای امیرالمؤمنین
بود و فاطمه و حسن و حسین پس عمر باواز بلند گفت ای علی بیرون آی و خلیفهٔ
رسول را بیعت کن و اگرنه این سرا را بسوزانم این بگفت و بازگشت و پیش ابوبکر
آمد و بنشست که می ترسید که علی با شمشیر کشیده بیرون آید اما قنفذ را گفت
که اگر او بیرون نیاید تو خود را در سرای او افکن و اگر نتوانی آتش در سرای او زن
قنفذ بیامد و خود را در سرای وی انداخت امیرالمؤمنین برخاست و دست بشمشیر
برد و آن جماعت در وی آویختند و مجبر بردند فاطمه زهرا علیها السلام پیش آمد و
میگفت خلوا عن ابن عمی قنفذ تازیانهٔ سخت بر بازوی فاطمه ع زد چنانکه بازوی
وی از آن ضرب سیاه شد و ابوبکر کس فرستاد که فاطمه را بزنید قنفذ فاطمه را
بدر سرای زد چنانکه پهلوی وی از آن ریش شد و پسری که در شکم داشت و
حضرت رسالت پناه او را محسن نام نهاده بود از شکم وی جدا شد و بهمان زخم
و رنج وفات یافت و شهید و مظلوم به بهشت رفت آنگه آن جماعت علی
ابن ابی طالب را پیش ابوبکر بردند عمر بر بالای سر ابوبکر ایستاده بود و شمشیر
کشیده بود و خالد بن ولید و ابوعبیده جراح و سالم و مغیره بن سقیفه
و بشر بن سعد همه مسلح گرد بر گرد ابوبکر لعین نشسته بودند امیرالمؤمنین گفت
بخدای که اگر شمشیر بدست من افتد شما بمراد خود نرسید و اگر آن چهل مرد که
بیعت کرده بودند وفا کردندی من این جمعیت شما را پراکنده کردمی لعنت خدای
بر آنها باد که با من بیعت کردند آنگاه مرا فرو گذاشتند عمر خطاب بانگ بر وی زد

که همین لحظه بیعت کن گفت نکنم گفت ترا بکشم امیر المؤمنین گفت که بنو جدّ من
عبد المطلب جد تو که نوفل بود با وی زنا کرد پدر خطاب از وی در وجود آمد
پس از آن عبد المطلب وی را بجدّ تو داد و بندهٔ جدّ من بود ابوبکر ایشان از یکدیگر
باز کرد و میان ایشان صلح داد **و از ام سلمه روایتست** که امیر المؤمنین علی ع
ابوبکر را بیعت نکرد در آن وقت که وی را پیش او بردند میان ایشان ماجرای بسیار
شد عمر خطاب آواز برداشت که علی بیعت کرد و این روایتی سهلست که عمر آواز
برداشته میگفت و این خبر فاش شد و روایت ام سلمه صحیح است **سلیم بن قیس**
گفت سلمان را پرسیدم که تو چه کردی گفت بیعت کردم بعد از آن که گردن مرا بزخم
سیلی چون پوست کردند و گفتم هلاکت باد شما را میدانید که چه کرده اید
و سنت پیشینیان را اختیار کردید و وصی و خلیفهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم را بگذاشتید و دیگری را بجای او نشاندید عمر گفت چون تو بیعت کردی
و صاحب تو علی بیعت کرد ترا هر چه می باید بگوی من گفتم که از رسول خدای
شنیدم که بر تو و بر صاحب تو چندانی عذاب باشد که بر همه امت باشد عمر
گفت بگوی هر چه میخواهی چون بیعت کردی تو و صاحب تو بآنچه میطلبیدید و از آن
چشم تو روشن نشد من گفتم سوگند میخورم که در بعضی از کتب که خدای فرستاده
خوانده ام که بنام و نسب و صفت تو دریست از درهای دوزخ گفت بگو آنچه میخواهی
که خدای این اهل بیت را که شما ارباب خود گرفته اید ازین کار معزول کرد من گفتم
گواهی میدهم که رسول خدای گفت چون وی را ازین آیت پرسیدم که فیومئذٍ
لا یعذّب عذابه احد و لا یوثق وثاقه احد این آیت در شان کیست اشارت بتو
کرد عمر که این بشنید بی طاقت شد و گفت اسکت اسکت و امیر المؤمنین نیز
مرا گفت خاموش باش ای سلمان من خاموش شدم و بخدا که اگر امیر المؤمنین

مرا بخاموشی نفرمودی وی را بهر آیتی که در حق او و صاحب او آمده است خبر دادمی
عمر گفت ای سلمان چرا خاموش نباشی همچنانکه ابوذر و مقداد خاموش شده اند
دوستی تو این اهل بیت را بیشتر از دوستی ایشان نیست که بیعت کردند و خاموش
شدند ابوذر گفت ای عمر ما را بمحبت آل محمد و تعظیم ایشان سرزنش میکنی لعنت
خدای بر آنکس باد که ایشان را دشمن میدارد و بر ایشان ظلم میکند عمر گفت ایشان را
حقی نبود در کار خلافت با دیگران یکسانند امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت
یا ابن صهاک ما را در آن کار حقی نیست و ترا و پسر زن مگس خوار را در آن حق است
عمر گفت ای علی چون بیعت کردی باز ایست عامهٔ خلق بصاحب من راضی شدند
و بتو راضی نشدند مرا درین چه گناه است امیر المؤمنین علیه السلام گفت که
خدا و رسول بمن راضی اند ولیکن بشارت باد ترا و صاحب ترا بخشم خدای و عذاب
وی آنگه روی کرد بمن و زبیر و مقداد و ابوذر و گفت ایها الاربعة اذکرکم بالله
اذ رسول خدای شنیدید که تابوتیست از آتش و در آن تابوت دوازده مرد باشد
شش از اولینان و شش از آخرینان و آن تابوت در چاهیست در قعر دوزخ قفل
بر نهاده و بر سر آن چاه سنگیست که هرگاه خواهند که آتش دوزخ تیز شود آن
سنگ را بر دارند اهل دوزخ از سوزش و حرارت آن فریاد بر آورند و ما پرسیدیم
که آن دوازده کس که در آن تابوت باشند کیانند رسول صلی الله علیه و آله و سلم
گفت که از اولینان پسر آدمست که برادر خود را بکشت و فرعون و نمرود که با ابراهیم
حجت می آوردند و دو مرد دیگر که یکی نام جهودی و دیگری ترسایی نهاد و ششم
ایشان ابلیس است و آخرینان دجالی باشد و آن پنج تن که نامه نوشتند و با یکدیگر
عهد کردند در دشمنی با تو کردن بیداد کنندای برادر من سلمان گفت ما هر چه داد
گفتیم که راست میگوئی ما این را از رسول خدا شنیدیم عثمان بن عفان گفت

یا ابا الحسن تو و اصحاب تو را در حق من هیچ حدیثی هست امیر المؤمنین گفت بلی از
رسول خدا شنیدم که ترا لعنت کرد و استغفار نکرد عثمان گفت ترا با من چه
کار است نمیگذاری مرا هم که بر آن باشم که در عهد رسول بودم زبیر گفت همچنین است
و خدا ترا خوار کردانیده عثمان گفت من نیز از رسول شنیدم که گفت زبیر
کشته شود **سلیم بن قیس** گفت که سلمان روی بمن آورد و گفت این قوم همه
مرتد شدند بعد از رسول خدا الا آنها که چنگ در آل محمد زدند و مردمان بعد
از رسول خدای بعضی بمنزلهٔ هرون شدند آنها اند که پیروی علی علیه السلام کردند
و بعضی بمرتبهٔ عجل اند و آنها اند که پیروی ابوبکر کردند پس علی سنت هرون است
و او یعنی ابوبکر سنت سامری و من از رسول خدای شنیدم که این میگفت
از امام جعفر بن محمد الصادق روایت کرده اند که گفت چون امیر المؤمنین را
از خانهٔ وی بیرون میبردند فاطمهٔ زهرا نیز بیرون رفت و هیچ زنی نماند از زنان
بنی هاشم که با وی نرفتند و چون بنزدیک قبر رسول خدای رسید گفت خلوا
عن ابن عمی دست از پسر عم من بدارید بحرمت آن خدای که محمد را بحق بخلق فرستاد
که اگر او را رها نکنید سر خود را برهنه کنم و پیراهن رسول خدای بر سر خود نهم
و فریاد خود بحضرت حق رسانم صالح پیغمبر نزد خدای بزرگوار تر از پدر من نیست
و آن فصیل یعنی ناقهٔ صالح و بچهٔ وی از فرزندان من گرامی تر نیستند
سلمان فارسی گفت که من نزدیک فاطمهٔ زهرا بودم که وی این سخن بگفت دیوار
خانهٔ رسول خدا برا دیدم که از جای خود برخاست چنانکه مردی از زیر آن
بیرون توانست رفتن من چون آن بدیدم بنزدیک وی رفتم و گفتم سیدتی
و مولاتی خدای تعالی پدرت را از برای رحمت عالمیان فرستاد تو سبب عذاب
ایشان میشوی وی تسکین یافت و آن دیوار را دیدم که باز با جای خود رفت

و گردی عظیم برآمد چنانکه دماغ ما پر خاک شد **و از امام محمد باقر علیه السلام**
روایتست که عمر خطاب ابوبکر را گفت نامه بنویس پیش اسامه بن زید تا بیاید
که در آمدن وی قطع تشنیع است او نامه نوشت که من ابوبکر خلیفهٔ رسول الله
الی اسامة بن زید اما بعد باید که چون نامهٔ من بتو رسد با آنان که با تو اند از
مسلمانان متوجه گردید که همه مسلمانان بر من جمع شدند و مرا بر کار خود
والی کردانیده اند و بمن راضی شدند تو نیز خلاف مکن تا عاصی نشوی و برسد
از من بتو آنچه از آن کاره باشی والسلام چون نامه بوی رسید جواب نوشت که من
اسامة بن زید عامل رسول الله علی غزوة الشام اما بعد نامهٔ از تو بمن رسید
که اولش با آخرش نقیض بود اول خلیفهٔ رسول خود را نوشته و در آخر نوشته
که مسلمانان همه بر من جمع شدند و بمن راضی شدند بدانکه من و آنانکه با
منند از تو راضی نشدیم و ترا والی خود نکردانیدیم برو و حق را با اهل حق
باز ده تو میدانی و شنیدهٔ از رسول خدای آنچه در روز غدیر خم در حق علی ع
گفته است خلاف آن مکن و در خدا و رسول عاصی مشو و من آنکسی ام که رسول
خدا مرا بر تو و بر یاران تو خلیفه کرد و مرا بر شما امیر و حاکم کردانید و معزول
نکرد و شما نزد من عاصی شدید و بی دستوری من باز گشتید ابوبکر چون
این کتابت را بخواند قصد آن کرد که خود را از خلافت خلع کند عمر گفت زنهار
مکن و جامهٔ که خدای بر تو پوشید بیرون مکن که پشیمان شوی روایت
کرده اند در وقتی که ابوبکر بخلافت نشست پدرش ابو قحافه در طایف بود
ابوبکر نامهٔ بوی نوشت که عنوانش این بود من ابوبکر خلیفهٔ رسول الله الی
ابی قحافة اما بعد فان الناس قد تراضوا بی فانی الیوم خلیفة الله فلو قدمت
علینا کان احسن بک یعنی این نامه ایست از خلیفهٔ رسول خدا پیش ابو قحافه

بدانکه مردمان بمن راضی شدند ومن امروز خلیفهٔ خدایم اکو بنزدیک من آیی
ترا بهتر باشد چون ابو قحافه نامه را برخواند دانست نامه را کفت ایشانرا
از علی علیه السلام که منع کرد کفت انکه کفتند او جوانست وابو بکر پیراست
وازاو بزرکتراست ابو قحافه کفت اکر کار بسال است من بسال از او بزرکترم
بر علی ظلم کردند وحق او را برده اند پیغمبر خدای در روز غدیر خم از برای وی
بیعت کرفت وما همه او را بیعت کردیم انکه جواب نامه نوشت کر من ابی قحافه
الی ابو بکر اما بعد فقد اتانی کتابک فوجدته کتاب الاحمق ینقض بعضه
بعضا الی آخره یعنی نامهٔ تو بمن رسید آنرا نامهٔ احمق یافتم که بعضی از ان بعضی را
نقض میکرد یکبار کفتی خلیفهٔ رسول الله و دیکر کفتی خلیفة الله بار دیکر
کفتی که مردمان بمن راضی شدند که خلیفه باشم زنهار در کاری مرو که
از ان کار بیرون نتوانی آمد وعاقبت آن پشیمانی وندامت باشد چرا باید کرد
آن کار که تو مبدائی باین کار دکر اولیست ترک این کار کیر و بوی واکذار که امروز
تو باین کار رسوا و رنیستی وفردا انفعال وشرمسار ترک کن ترک کن این کار
کار تو نیست وباصاحبش کذار که سزاوار این کار اوست حجتهایی که
امیر المؤمنین علیه السلام بر ابی بکر کرفت از امام جعفر الصادق از
پدرانش علیهم السلام روایت کرد که چون مردمان بر ابی بکر بیعت کردند
وعلی بن ابی طالب علیه السلام را بکذاشتند ابو بکر میخواست که او را با
امیر المؤمنین علی علیه السلام اتفاق خلوتی افتد تا عذر روی بخواهد
ودل او را بدست آرد چون روزی آن خلوت میسر شد امیر المؤمنین علی
علیه السلام را کفت یا ابا الحسن بخدای که این کار بمواطات من نبود ومن در
این امر راغب نبودم از انکه در خود عیبد بیدیم ومیدانستم که این کار من نیست

شوی

ومواطاة این کار نباشد و بر خود اعتمادی در کار ندارم واز عهدهٔ آنچه امت را
بران احتیاج باشد از دست من حاصل نشود اما مرا بزور برین داشتند تو چرا
از من خشم کرفته وکراهت ظاهر میکنی وبچشم عداوت در من نکاه میکنی امیر المؤمنین
کفت چون درین کار راغب نبودی و بر خود اعتماد نداشتی که بدین امر قیام توانی
نمود چرا قبول میکردی ومردمانرا در بیعت خود می آوردی کفت از برای آنکه
از رسول خدای شنیدم که میکفت ان الله لا یجمع امتی علی الضلال
وچون مردمان وامت بر من اتفاق کردند کفتم بر ضلالت نباشد بدین سبب
اجابت کردم واکر بدانستمی که کسی دران خلاف کرده است یا خواهد کرد هرکز
قبول نکردمی امیر المؤمنین علیه السلام کفت من از امت نیستم کفت هستی کفت
این جماعت که از بیعت تو امتناع کردند چون سلمان وابوذر وعمار ومقداد وسعد
بن عباده وابو الهیثم التیهان وخزیمة بن ثابت ذو الشهادتین وابو ایوب انصاری
وعباده بن صامت وبریدة بن عازب واجلا وبزرکان بنی هاشم اینها همه از امت
نبودند کفت بلی همه از بزرکان وزهاد وعباد وعلما وبهترین امت اند امیر المؤمنین
کفت پس تو چکونه حجت می آوردی بحدیث پیغمبر ص چون امثال این جماعت
از تو تخلف کنند وبتو راضی نشوند ابو بکر کفت من خلاف ایشان وقتی دانستم
که این کار محکم شده بود ترسیدم که اکر از ان رجوع کنم مردمان همه از دین بر
کردند امیر المؤمنین علیه السلام کفت باری مرا بکوی که استحقاق این کار
بچه چیز باشد کفت بنصیحت وفصل الخطاب ووفا ودفع مداهنه ومحابا
وسیرت پسندیده واظهار عدل وعلم بکتاب وسنت وزهد وتقوی ودر دنیا
رغبت ناکردن وانصاف مظلوم از ظالم ستدن وشرم وحیا بسابقیت وقرابت
امیر المؤمنین خاموش شد ابو بکر کفت بسابقیت وقرابت هم خلق بسیار جمع شده

بودند امیرالمؤمنین گفت بخدای بر تو سوگند میدهم که این خصلتها در خود میبینی
یا در من ابوبکر گفت این خصلتها همه در تو میبایم نه در خود گفت بخدای بر تو سوگند
میدهم که اولین کسی که اجابت کرد رسول را و ایمان آورد از مردان تو بودی یا من
گفت تو بودی گفت سورهٔ برات با اهل موسم تو بردی یا من گفت تو گفت در شب
غار بجای رسول تو خواب کردی یا من گفت تو گفت بحدیث روز غدیر من مولای
توام و هو مسلمانی یا تو گفت تو گفت ولایت از خدا و رسول در آیت زکوة بانگشتری
مراست یا ترا گفت ترا گفت رسول خدای با من و اهل و فرزندم بمباهله
رفت با ترسایان بنی نجران یا با تو و اهل و فرزندان گفت با شما گفت وزارت
رسول مثل وزارت هرون از موسی ترا یا مرا گفت ترا گفت آیهٔ تطهیر در حق تو
و اهل بیت تو آمد یا در حق من و اهل بیت من گفت در حق شما گفت بخدای بر
تو سوگند میدهم که من بودم از آن پنج تن که ششم ایشان جبرئیل بود یا تو گفت
تو گفت صاحب یوفون بالنذر توی یا من گفت تو گفت آفتاب از برای تو
باز گشت تا نماز عصر بوقت بگذاری یا برای من گفت تو گفت ضربت زدن
بذوالفقار تو بودی یا من گفت تو گفت تو بودی که جبرئیل در حق او گفت
لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار یا من گفت تو گفت روز خیبر رسول
صلی الله علیه و آله رایت را بتو داد که رفتی و خیبر بگشادی یا من گفت بتو
گفت تو بودی که بکشتی عمرو بن عبدود و اندوه رسول صلی الله علیه و آله و جمله
مسلمانان برداشتی یا من گفت تو امیر گفت ترا گفت رسول صلی الله علیه و آله
یا مرا که خرجت انا و انت یا علی من نکاح لا من سفاح من لدن آدم الی عبد المطلب
یعنی من و تو ای علی از نکاح در وجود آمدیم نه از زنا از عهد آدم تا وقت عبد المطلب
ابوبکر گفت ترا امیر گفت بخدای بر تو سوگند میدهم که پیغمبر بفاطمه گفت

ای فاطمه خدای تعالی بزمین نگریست نگریستنی و مردی را گزید و پدر تو گردانید
آنگه یکبار دیگر بزمین نگریست مردی دیگر را برگزید و شوهر تو گردانید این ترا بود
یا مرا گفت ترا گفت بخدای که من بودم که در خیبر را برکندم و پل ساختم تا
مسلمانان بر آنجا بگذشتند و جهاد کردند یا تو گفت تو گفت رسول خدای از برای
دختر خود ترا اختیار کرد یا مرا گفت ترا گفت پدر حسن و حسین که سیدان
جوانان بهشتند منم یا تو گفت تو گفت توی که پیغمبر با خود برادری داد وقتی
که اصحاب را با یکدیگر برادری میداد یا من گفت تو گفت برادر رست که خدای
او را بدو بال مزین گردانید تا در بهشت با فرشتگان پرواز میکند یا برادر من گفت
برادر تو گفت من بودم که عمامهٔ رسول خدای بر سر نهادم یا تو گفت تو بودی
گفت من بودم که ضمان دین رسول گشتم و او را زدادم بر و باز کردن وعدهٔ وی یا
تو گفت تو گفت از برای رسول خدا که مرغ بریان آوردند و دعا کرد که خدایا
کسی را که از جملهٔ خلقان دوستتر داری پیش من فرست تا این مرغ را با من بخورد
تو رفتی و آن مرغ را با رسول بخوردی یا من گفت تو گفت رسول خدا ترا
بشارت داد ببهشت که با ناکثین و قاسطین و مارقین حرب کنی بر تاویل قرآن
یا مرا گفت ترا گفت ترا سوگند میدهم که من بودم در روز احد که با پیغمبر
بایستادم وقتی که تو و جمله یاران بگریختند یا تو بودی گفت تو بودی گفت
در روز بدر من بودم که خدا و رسول را برگزیدم بر پدر و مادر خود یا تو گفت
تو گفت مرا گفت پیغمبر علیه السلام که انا مدینة العلم و علی بابها یا ترا
گفت ترا گفت روز فتح مکه من بودم که شمشیر میزدم یا تو گفت تو گفت من
بودم که عزی را بکشتم که آن عظیم ترین بتان قریش بود یا تو گفت تو گفت
رسول خدا بعلم قضا و فصل الخطاب بتو اشارت کرد یا بمن گفت بتو گفت که رسو

بمن

فرمود که اَنْتَ مِنّی بِمَنْزِلَةِ هٰرُونَ مِنْ مُوسیٰ و مراد در مدینه خلیفه کردانید وقتی که
بغزای تبوک میرفت یا ترا گفت بنام تو گفت پیغمبر مرا گفت که ای علی دوست تو دوست
منست و دشمن تو دشمن منست یا ترا گفت ترا گفت تو بودی که خدای تعالی ترا و
دیناری داد و با جبرئیل معامله کرد و رسول خدای را ضیافت نمود و فرزندان
ویرا طعام داد یا من بودم گفت تو بودی و ابوبکر در کوه بر افتاد گفت تو بودی
که پای بر کتف رسول خدای نهادی و بتان را از بام کعبه بینداختی و درهم شکستی
یا من گفت تو گفت بخدای که من بودم که جبرئیل تعجب نمود و گفت ای محمد و علی
با تو این همه مواسات کرد و رسول علیه السلام گفت چون مواسات نکند که
علی از منست و من از علیم یا تو بودی گفت تو بودی امیر المؤمنین گفت بخدای
سوگند میدهم ترا بر انکه پیغمبر علیه السلام فرمود که روز قیامت منبری بر راست
عرش بنهند از در سفید از برای ابراهیم علیه السلام و منبری دیگر از برای من
هم از در سفید و در میان هر دو منبر منبری دیگر نهند از در سبز از برای من که
علی بن ابی طالبم و ما که بران منبرها باشیم ندا کنند که چه نیکوست حال دو دوست
در میان دو دوست این مرا بود یا ترا ابوبکر گفت ترا گفت صاحب لوای حمد
روز قیامت منم یا تو گفت تو گفت تو بودی که صدقه دادی و با رسول خدای
سخن گفتی وقتی که این آیه آمد که اِذَا نَاجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ
نَجْوٰیکُمْ یا من گفت تو امیر المؤمنین گفت با این و امثال این قیام توانی نمود
بکار امت تا چه مغرور کردانید از خدا و رسول خدا بترس چون ترا نیست آنچه
امت محمد بدان محتاج اند ابوبکر بگریست و گفت راست میگوئی یا ابا الحسن
مرا مهلت ده تا امروز درین که از تو شنیدم اندیشه کنم حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام گفت روا باشد آنکه ابوبکر باز گشت خوش دل و آن روز هیچکس را

پیش خود راه نداد و عمر بن الخطاب چون شنید که ابوبکر پیش علی علیه السلام بود
آن روز همه روز متردد گشته و میگفت که مبادا ابوبکر بقول علی بکرود و ترک
خلافت کند و ابوبکر دران شب رسول علیه السلام را در خواب دید بر وی سلام
کرد رسول علیه السلام روی از وی بکردانید و جواب نداد بار دیگر در پیش وی رفت
و سلام گفت جواب نیافت همچنین تا سه بار آنگه گفت ای رسول خدای من چه کرده ام
که از من در غضبی و جواب سلام من باز نمیدهی گفت چه خواهی بدتر ازین کرد که
دشمنی با کسی کردی که خدای با او دوستی میکند برو و حق را با اهل حق ده
گفت یا رسول الله اهل حق کیست گفت علی بن ابی طالب که با تو عتاب میکرد گفت رد
کردم با او یا رسول الله آنگه رسول از پیش وی غایب گشت و چون روز شد بامداد
بگاه برخواست و پیش علی علیه السلام رفت و ویرا خبر داد با آنچه در خواب دیده
بود و گفت دست بیار تا بیعت کنم حضرت امیر المؤمنین دست بداد ابوبکر دست
بدست وی فرود آورد و بیعت کرد و حق را بدو تسلیم کرد آنگه امیر المؤمنین ع
گفت بمسجد رسول رو و خبر کن ایشان را با آنچه در خواب دیدی و آنچه در میان ما
و تو رفت ابوبکر بیرون آمد در راه عمر بوی رسید و گفت مالک یا خلیفة رسول الله
ترا چه بوده ابوبکر ویرا خبر داد با آنچه در خواب دیده بود و آنچه میان وی و امیر المؤمنین
علیه السلام گذشته بود عمر ازین سخن تغیر تمام یافت و بغایت متردد گشته
گفت ای خلیفه رسول خدای زینهار و هزار زینهار که بسحر بنی هاشم فریفته نشوی
و اعتقاد نکنی که این اولین سحر نیست که بنوهاشم شروع نموده اند و همی گفت ویرا
تا از ان عزم که داشت باز کردانید و عزم کرد که بران کار ثابت باشد و امیر المؤمنین
علیه السلام بمسجد آمد هیچکس را ندید بر سر قبر رسول علیه السلام بنشست
عمر خطاب بر وی بگذشت و گفت ای علی آنچه میخواهی نیابی و بآن نرسی امیر المؤمنین ع

زمانی آنجا بود پس برخاست و با حجرهٔ خود رفت والله اعلم بالصواب **قصهٔ غدیر خم و نصب کردن پیغمبر صلی الله علیه و آله علی را علیه السلام بخلافت** بدانکه
طایفهٔ امامیه اعتقاد کرده اند که امامت و معرفت امام اصلیست از اصول دین که
بی آن دین ناقص باشد و اسلام ناپسندیده چنانکه حق سبحانه و تعالی در کلام کریم
خود میفرماید که اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ
لَکُمُ الْاِسْلامَ دِیناً و اجماع این طایفه است و بزرگان صحابهٔ رسول خدای چون
سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد اسود و عبدالله عباس و جابر بن عبدالله
انصاری و ابی بن کعب و غیر ایشان که این آیه اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ در روز
غدیر خم نازل شده و آن هیجدهم شهر ذوالحجه بود چون رسول صلوات الله علیه
امیرالمؤمنین علی را بامامت نصب کرد و این قصه چنان بود که حق سبحانه و تعالی
جبرئیل را فرستاد بر رسول علیه السلام پس گفت ای محمد خدای ترا سلام میرسانند
و میگوید که من هیچ پیغمبری از دنیا نبردم تا دین خود را بروی تمام نکردم و حجت
خود را ظاهر نگردانیدم اکنون ترا دو فریضه مانده که اظهار می باید کرد یکی فریضه
حج دیگری فریضهٔ ولایت و ترا بحج می باید رفت و هر کس را استطاعت بود از
اهل بدو و حضر با تو بیایند تا حج با ایشان بیاموزی و ایشان را از ارکان واقف گردانی
چنانکه بر دیگر شرایع واقف گردانیدی پس پیغمبر صلعم بفرمود تا منادی کردند
و مردمان با وی بیرون رفتند و از اطراف و اکناف می آمدند چنانچه در آن سال
هفتاد هزار مرد جمع شدند و با وی حج گذاردند بعدد موسی و اصحابش که
از ایشان بیعت میگرفت بخلافت هرون پس چون رسول صلعم بموقف بایستاد
جبرئیل آمد و گفت ای محمد خدای ترا سلام میرساند و میگوید که عمر تو بسر آمد
وصیت کن و آنچه بنزدیک تست از میراث علوم پیغمبران سابق و سلاح و تابوت

و آلات انبیا همه را تسلیم کن بوصی و خلیفهٔ خود علی ابن ابی طالب علیه السلام و برا
بر سر مردمان نصب کن و بپای دار و از ایشان برای وی بیعت بستان که من امروز دین
شما را کامل گردانیده ام و نعمت خود را بر شما تمام ساختم و اسلام و دین شما را پسندیدم
و علی ابن ابوطالب مولای هر مؤمن و مؤمنه است و او بندهٔ منست و وصی پیغمبران
منست و خلیفهٔ تست و حجت بلیغ منست بر خلایق و طاعت او پیوسته است بطاعت
من هر که وی را طاعت دارد مرا طاعت داشته باشد و هر که در وی عاصی شود در
من عاصی شده باشد و هر که او را داند مؤمن باشد و هر که او را انداند و انکار
کند مشرک باشد و هر که با ولایت او بود به بهشت رود و هر که با عداوت وی باشد
بدوزخ رود چون جبرئیل علیه السلام این پیغام بگذارد رسول علیه السلام
بترسید که ناگاه قوم وی قبول نکنند و از اهل شقاق اندیشه میکرد که مبادا
باسر کفر و جاهلیت روند چون از باطن ایشان میدانست که بدشمنی و عداوت
او کشیده بودند از جبرئیل درخواست تا از خدای تعالی وی را عصمت و نگاه داشتن
خواهد پس چون بمسجد خیف رسیدند جبرئیل دیگر باره آمد و بفرمود تا علی را
بامامت نصب کند و آیت عصمت بیاورد رسول گفت ای جبرئیل می ترسم که
تکذیب من بکنند و آنچه گویم در حق علی قبول نکنند جبرئیل رفت و پیغمبر روان
شد چون بغدیر خم رسیدند پنج ساعت از روز گذشته بود که جبرئیل آمد
و آیهٔ عصمت آورد و گفت ای محمد خدایت سلام میرساند و میگوید یَا اَیُّهَا
الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ ای رسول برسان آنچه بتو فرستاده
شد از پروردگار تو در حق علی ابن ابی طالب علیه السلام وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا
بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ و اگر نرسانی همچنان باشد که هیچ رسالت و پیغام خدای نرسانیده
باشی وَاللهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ و از مردمان مترس که خدای ترا از ایشان

نگاه میدارد چون آیهٔ تهدید و وعید آمد رسول صلی الله علیه و آله بفرمود
تا مردمان که پیش رفته بودند و بجحفه رسیده باز گشتند و آنان که باز پس مانده
بودند در رسیدند پس از جانب راست راه شد آنجا که امروز مسجد غدیر است
و آنجا درختی چند بود بفرمود تا زیر درختان را برفتند و سنگها را برهم نهادند
و بروایتی دیگر پالان شتران برهم نهادند و منبری ساختند و رسول علیه السلام
بر آنجا رفت و خطبه خواند و خدای را حمد و ستایش و ثنا کرد و آن خطبه در آفاق
و معروف و مشهور و آنرا خطبة الوداع میخوانند آنکه گفت معاشر الناس من هرگز
در رسانیدن پیغام خدا تقصیری نکرده ام و نکنم جبرئیل سه بار بمن آمد و بفرمود
که برخیزم و آگاه سازم سفید و سیاه را که علی بن ابی طالب برادر منست و وصی
و خلیفهٔ منست بعد از من و محل او از من چون محل هرونست از موسی الا اینست
که او بعد از من پیغمبر نخواهد بود و او ولی شماست بعد از من و من از جبرئیل
درخواستم که تا مرا عفو فرماید از تبلیغ این رسالت بشما از آنکه میدانم که در میان
شما منافقان و مستهزیان بسیارند و اگر خواهم نام یک یک را بگویم اما در
میکنم از کرم خود و خدای تعالی مرا از آن خبر کرد و این آیت فرستاد که
یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته
والله یعصمک من الناس اکنون میگویم معاشر الناس ای مردمان خدای تعالی
علی را نصب کرده است بولایت شما و امامت شما و طاعت وی فریضه کردانیده است
بر جمله خلایق از مهاجرین و انصار و تابعین و بر اهل بدو و حضر و بر اعجمی و عربی
و بر آزاد و بنده و جوان و پیر و بر سفید و سیاه و حکم او بر جمله خلقان باشد
او نافذ بود و ملعون باشد هر که او را مخالفت کند و مرحوم بود هر که او را فرمان
برد و تصدیق کند خدای بیامرزد او را که بشنود و وی را اطاعت دارد معاشر الناس

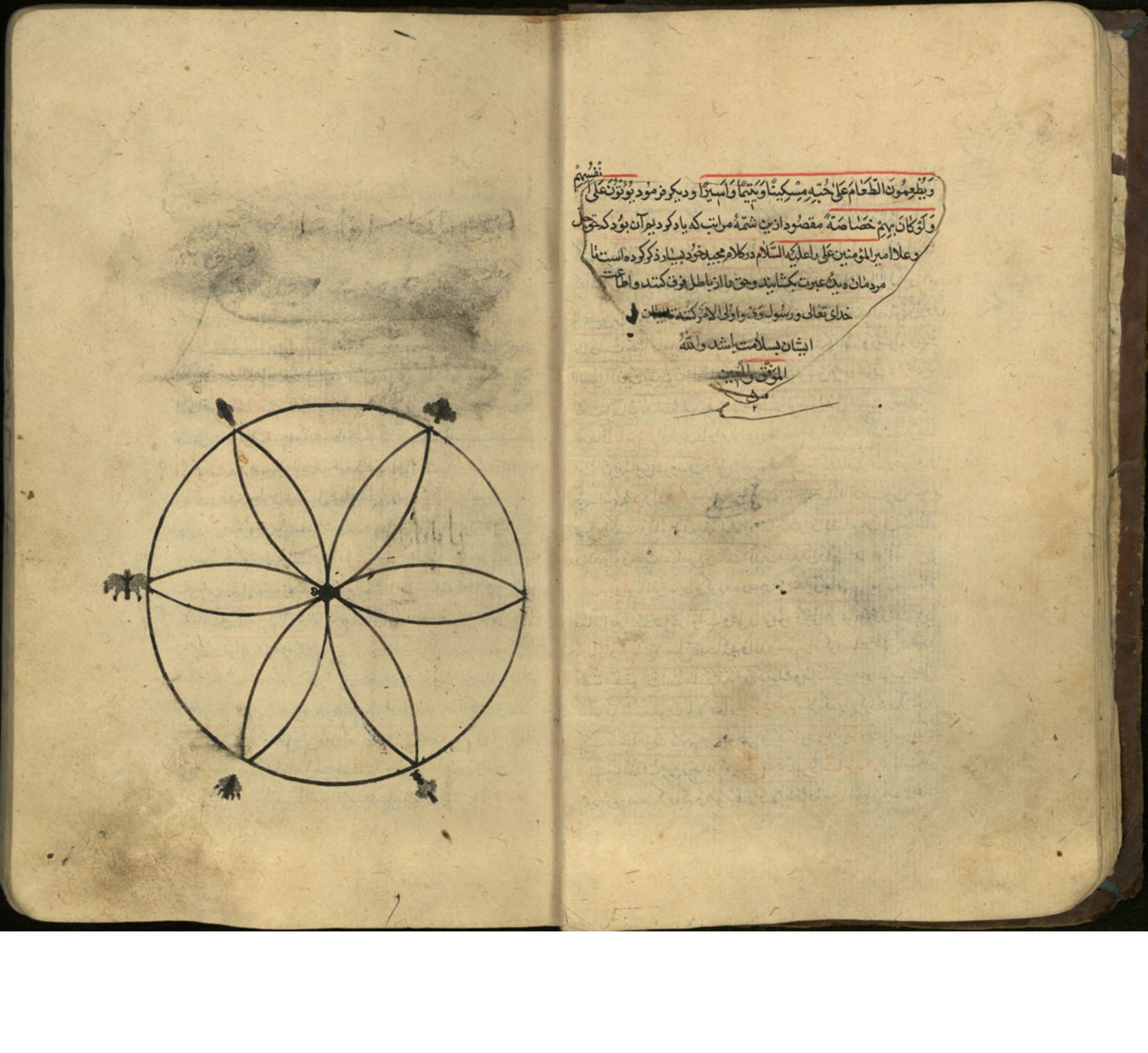
این آخرین مقامیست که من اینجا حاضر آمده ام بشنوید و طاعت دارید و منقاد باشید
فرمان خدا را که خدای تعالی مولای شماست بعد از آن محمد مولای شماست که
اینجا ایستاده است و با شما خطاب میکند و پس از وی علی بن ابی طالب ولی شماست
بفرمان خدای تعالی آنکه بعد از وی امامت فرزندان او را بود که از صلب وی باشند
تا آنکه که شما با خدای رسید بقیامت ای مردمان گمراه مشوید و فرمان برید
و از ولایت او دست مدارید و وی را فضل نهید که خدای تعالی او را بامامت
نصب کرده است معاشر الناس علی امام است از قبل خدای تعالی توبهٔ کس
قبول نکند که او ولایت و امامت وی را انکار کند و هرگز وی را نیامرزد و از رحمت خدا
او ترسید که تا سوخته نشوید با آتش معاشر الناس علی را تفضیل نهید بر
جملهٔ خلایق بعد از من و ملعونست هر که گفتار او را رد کند جبرئیل مرا خبر داد
و گفت خدای تعالی میگوید من عادی علیا و لم یتوله فعلیه لعنتی و غضبی
هر که با علی دشمنی کند و با او تولا نکند بر وی بود لعنت و غضب من معاشر
الناس ان علیا و الطیبین من ولدی الثقل الاصغر و القرآن الثقل الاکبر
لن یفترقا حتی یردا علی الحوض بدرستی که علی و پاکان معصومان از فرزندان
من ثقل خوردترند و قرآن ثقل بزرگتر است و ایشان از یکدیگر جدا نشوند
[illegible] حوض کوثر باییستند بدانید و آگاه باشید که من ادا کردم و
برسانیدم و بشنوانیدم بشما پیغام خدا را و بدانید که بجز برادر من علی
حلال نیست امیر مومنان آنکه رسول علیه السلام دست برد و علی بن ابی
طالب را بگرفت برداشت چنانکه پای وی برابر زانوی رسول علیه السلام رسید
و وی را [illegible] جمله حاضران دیدند و گفت هذا علی اخی و وصیی و داعی علمی
و خلیفتی علی امتی و علی تفسیر کتاب الله و الداعی الیه و قاتل الناکثین و القاسطین

وَالْمارِقِینَ بِاَمْرِاللهِ اَقُولُ هٰذا وَلا یُبَدَّلُ الْقَوْلُ الَّذی بِاَمْرِ رَبّی یَعْنی این علی
برادر منست و وصی و نگاه دارنده علم منست بر امّت و بر تفسیر کتاب خدای
و داعیست بآن و کشنده ناکثان و قاسطان و مارقانست یعنی بیعت شکنند کان
چون طلحه و زبیر و مثل معاویه و اهل شام که بروی بیرون آمدند آنکه فرمود
که من این را بفرمان خدا میکویم و کفتاری که بفرمان خدا باشد متبدل نکردد
آنکه کفت اَللّٰهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَعادِ مَنْ عاداهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ
خَذَلَهُ وَالْعَنْ عَلیٰ مَنْ اَنْکَرَهُ وَاغْضِبْ عَلیٰ مَنْ جَحَدَ حَقَّهُ اَللّٰهُمَّ اِنَّکَ اَنْزَلْتَ
عَلَیَّ اَنَّ الْاِمامَةَ بِعَلِیٍّ وَلِیِّکَ عِبْدَ تِبْیانِی ذٰلِکَ وَنَصْبی اِیّاهُ مِمّا اَکْمَلْتَ لِعِبادِکَ
مِنْ دینِهِمْ وَاَتْمَمْتَ عَلَیْهِمْ نِعْمَتَکَ وَرَضیتَ لَهُمُ الْاِسْلامَ دیناً فَقُلْتَ وَمَنْ
یَبْتَغِ غَیْرَ الْاِسْلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِی الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخاسِرینَ معاشر
الناس در قرآن هیچ آیت رضا فرو نیامد الا در حق علی و هیچ جا ذکر مؤمنان نشد
الا که مقدم و مبتدای ایشان علیست و هیچ آیه مدح نیامد در قرآن الا در حق
او و وعده خدای تعالی در بهشت در سوره هَلْ اَتیٰ عَلَی الْاِنْسانِ جزای او و برای
او آمد معاشر الناس ابلیس آدم را از بهشت بحسد بیرون کرد بر و حسد مبرید
که عملهای شما باطل نکردد آدم را بیک خطیئه که از و واقع شد از زمین
بهشت بزمین دنیا فرستادند و او برکزیده خدا بود پس چکونه بود حال شما
چون دشمنان خدا باشید معاشر الناس آمِنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ
الَّذی اُنْزِلَ مَعَهُ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّها عَلیٰ اَدْبارِها النُّورُ
مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ مَسْلُوکٌ فی عَلِیٍّ فِی النَّسْلِ مِنْهُ اِلَی الْقائِمِ الْمَهْدِیِّ الَّذی
یَجِیءُ اللهُ وَبِکُلِّ حَقٍّ هُوَ لَنا معاشر الناس بعد از من امامان باشند که
ایشان دعوت باد و زخ کنند خدای و من که محمدم از ایشان بیزارم و ایشان

و انصار ایشان و اتباع ایشان در طبقه آخرین دوزخ باشند الا انهم اصحاب
الصحیفه بدانید که ایشان اصحاب صحیفه اند یعنی آنان که نامه نوشتند و عهد
کردند معاشر الناس اَنَا صِراطُ الْمُسْتَقیمِ الَّذی اَمَرَکُمْ بِاتِّباعِهِ من راه راستم
که شما را فرموده ام بمتابعت آن راه آنکه بعد از من علی ابن ابی طالبست آنکه
فرزندان او از صلب او آنکه کفت بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمینَ
تا آخر بخواند آنکه در حق علی فرود آمده است و در حق ایشان معاشر الناس
القرآن یعرفکم انّ الائمة مِنْ بَعْدِهِ وَوُلْدِهِ و عرفتکم انهم منّی حَیْثُ یَقُولُ اللهُ
عزّ و جلّ کلمة باقیة فی عقبه و قلت لن تضلوا ما ان تمسکتم بهم آنکه رسول علیه السلام
فضایل علی ابن ابی طالب میکفت و تقریر امامت او میکرد چندانی که اکر ذکر
همه شود این مختصر مطول کردد تا در آخر کفت معاشر الناس فضایل علی ابن
ابی طالب نزد خدای تعالی بسیار است و آنچه در قرآن فرستاده است بیشتر از آنست
که من آنرا در یک مقام بر شمارم هر که شما را خبر دهد بآن تصدیق کنید تا
سبقت کیرید و از سابقان و فایزان باشید بر بهشت و بپسندید آنچه خدای
به پسندد که اکر شما و هر که در روی زمینست کافر شوید او را هیچ زیان ندارد
آنکه کفت اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنینَ وَاغْضِبْ لِلْکافِرینَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمینَ
مردمان همه آواز بر آوردند و کفتند سَمِعْنا وَاَطَعْنا شنیدیم و فرمان بردیم
بآنچه خدا و رسول ما میفرماید و بدل و بدست و بزبان می آمدند و بر هم
می افتادند تا بنزدیک رسول و علی ابن ابی طالب علیه السلام برسیدند
و بیعت میکردند تا مهاجر و انصار همه بیعت کردند و ابوبکر و عمر خطاب با تمامی
آنانکه اصحاب صحیفه بودند بیعت کردند و عمر کفت بَخٍّ بَخٍّ لَکَ یا عَلِیُّ اَصْبَحْتَ مَوْلایَ
وَمَوْلیٰ کُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ اِلیٰ یَوْمِ الْقِیمَةِ و کفتند اول کسی که بیعت کرد

عمر بن خطاب بود و اول کسی که بیعت را بشکست عمر خطاب بود **فضیلت نامهٔ**
اسد الله الغالب و مظهر العجایب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب صلوات الله
وسلامه علیه وعلیهم اجمعین در اخبار معتبر آمده است که روزی حضرت رسالت پناه
محمدی صلی الله علیه وآله وسلم در خانهٔ ام سلمه نشسته بود چنین فرمود که هر کس که
خواهد که آدم صفی الله را ببیند با صفوتش و نوح نجی الله را با رفعتش و سلیمان را
با ملکتش و ادریس را با رفعتش و صالح را با صدقش و ابراهیم را با تسلیمش و لوط را
با علمش و داود را با خلافتش و ایوب را با صبرش و مرا که محمدم ببیند با طاعتم
گو برو آنکس را ببین که در خانه ایستاده است ام سلمه از خانه بیرون آمد امیر المؤمنین
علی علیه السلام را دید که بر در خانه ایستاده بود باز آمد و گفت یا رسول الله حق تعالی
این همه فضیلت با ابن ابی طالب داده است رسول علیه السلام گفت من این را نه از
خود میگویم خدای تعالی فضایل او را در کلام مجید خود بسیار ذکر کرده و او را در ولایت
با چند پیغمبر مرسل برابر کرده **اول** با آدم صفی چنانچه آدم را فرموده وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ
كُلَّهَا و علی را فرموده که وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ **دویم** نوح نجی را علیه السلام فرموده
که إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا و امیر المؤمنین را فرموده إِنَّ هَٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ
سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا **سیوم** با ابراهیم برابر کرده که ابراهیم را گفت وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي
وَفَّىٰ و علی را گفت يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا **چهارم**
با اسمعیل برابر کرده اسمعیل را گفت فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ وَنَادَيْنَاهُ أَنْ
يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا امیر المؤمنین را گفت وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي
نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ **پنجم** با ادریس گفت وَرَفَعْنَاهُ
مَكَانًا عَلِيًّا و امیر را گفت عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ
مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا **ششم** داود نبی را با کرامتش گفت

وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ و امیر را گفت وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ
هفتم او را با سلیمن برابر کرده در ملکتش که گفت وَآتَيْنَاهُ مُلْكًا عَظِيمًا و علی را
گفت وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا **هشتم** با موسی برابر کرده در فضیلتشان
که ایشان را گفت سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ و علی را گفت سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ **نهم**
با عیسی برابر کرده در هدایتش که عیسی را گفت وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ
مَا دُمْتُ حَيًّا و امیر المؤمنین را گفت إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ
آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ **دهم** یحیی نبی را
گفت إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ
تَطْهِيرًا **یازدهم** لوط نبی را برابر کرده در خاندانش که لوط را گفت فَأَخْرَجْنَا
مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و علی را گفت فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ
فِيهَا اسْمُهُ **دوازدهم** صالح نبی را گفت ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّالِحِينَ
و علی را گفت وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ
وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ
سیزدهم با ایوب برابر کرده در صبرش که ایوب [illegible] إِنَّا وَجَدْنَاهُ
صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ و علی را فرمود وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا
چهاردهم با محمد صلی الله علیه وآله وسلم برابر کرده با عزتش که محمد را
گفت لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ و امیر المؤمنین علی را
گفت وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ **پانزدهم** با ملائکه برابر کرد که ملائکه را
گفت که يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ و امیر المؤمنین را
گفت إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا **شانزدهم** با ذات همچون
خودش وصف کرده که وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ و امیر المؤمنین را گفت



وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا و دیگر فرموده یُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ
وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ مقصود ازین شمهٔ مراتب که یاد کرد دیگر آن بود که حق جل
و علا امیر المؤمنین علی را علیه السلام در کلام مجید خود بسیار ذکر کرده است تا
مردمان دیدهٔ عبرت بگشایند و حق را از باطل فرق کنند و اطاعت
خدای تعالی و رسول وی و اولی الامر کنند
ایشان بسلامت باشد والله
الموفق والمعین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله اجمعین الطیبین
الطاهرین اما بعد بدانکه این کتابیست در ذکر کلام و واجبات واخبار و لقاد
ودعوات اکر کویند چه مذهب داری بکو مذهب اهل بیت علیه السلام
اکر کویند مذهب چه باشد بکو مذهب راهی باشد که بران روند ودین
وملت وهدی وطریق وسبیل همه این معنی دارد اکر کویند اهل بیت چه معنی
دارد بکو مقصود از بیت خانهٔ محمد است صلی الله علیه و[illegible] واز اهل آن فاطمه
وحسن وحسین علیهم السلام اند اکر کویند بچه دلیل این جماعت اهل بیتند
بکو باین دلیل که روز مباهله که این آیه آمد فمن حاجک فیه من بعد
ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم
وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکافرین حضرت رسول
صلی الله علیه وآله بیرون آمد با علی وفاطمه وحسن وحسین علیهم السلام
وبصحرا رفت وباین جماعت در زیر عبایی شد وبدعا مشغول کشت وکفت
اللهم ان هؤلاء اهل بیتی وآل العباء استشفعته بهم الیک فی الدعاء
پس ازین معلوم شد که اهل بیت ایشانند ومراد بابنا حسن وحسین بود
وبنساء فاطمه وبانفسنا امیر المؤمنین علی علیه السلام است اکر کویند

تو چرا این مذهب اختیار کرده بکو از برای آنکه صاحب دین وشریعت که محمد بود علیه السلام
فرمود که امت من بعد از من بهفتاد وسه کروه شوند وازان جمله یک کروه رستکار
باشند پرسیدند که یا رسول الله آن کروه کدام باشند فرمود که اهل بیت من
وتابعان ایشان پس دران زمان که رسول علیه السلام این سخن فرمود نه شافعی
بود ونه حنفی ونه مالکی ونه حنبلی واهل بیت بودند ومعصوم بودند
ورسول علیه السلام فرمود که ایشان فرقهٔ ناجیه اند وتمثیل کرد ایشانرا
بکشتی نوح علیه السلام که هر کس که دران کشتی آمد نجات یافت وهر کس
تخلف نمود غرق شد پس ما را واجب ولازم شد که دین ومذهب ایشان
اختیار کنیم اکر کویند ایشان چه مذهب داشتند بکو مذهب ایشان
دو چیز است اصول وفروع اکر کویند اصول کدامست وفروع کدام
بکو اصول پنج چیز است توحید وعدل ونبوت وامامت ومعرفت معاد
وفروع پنج چیز است نماز وروزه وزکوة وحج وجهاد اکر کویند توحید
چه معنی دارد بکو خدای را بیکانکی دانستن ودر توحید چند مسئله است
که میباید دانست اکر کویند الله چه معنی دارد بکو الله اسم ذاتیست
که قادر است بر اصول نعم اکر پرسند اصول نعم چه معنی دارد وچند است
بکو معنی اصول نعمتها آن پنج چیز است حیوة وقدرت وشهوت ونفرت
وکمال العقل اکر پرسند عالم چه باشد بکو هر چه بجز ذات خدای تعالیست
آنرا عالم میکویند اکر پرسند عالم قدیمست یا محدث بکو محدث
اکر پرسند محدث چه باشد بکو محدث آن باشد که او را اولی واخری
باشد وازان صفت باشد که بکردد ومحتاج باشد بدیکری واین معنی را
در عالم می یابیم از آنکه می بینیم که روز میاید وشب میرود وکاهی سرد است

وگاهی کرم وازان صفت که دارد میکردد اگر گویند بچه دلیل عالم را صانعی
هست بگو بدلیل عقل معلوم شده که هیچ فعل بی فاعل نمیشود پس این همه
صنایع وبدایع که ما می بینیم از آسمان وزمین وآنچه درویست بی صانعی
وفاعلی محال باشد وهمچنانکه در خبرست که روزی رسول صلی الله علیه وآله در خیمه
رفت پیرزنی را دید که چرخ میرشت رسول صلی الله علیه وآله او را گفت که
ای عجوزه بچه دلیل دانسته که عالم را آفریدگاری وصانعی هست آن پیرزن
دست از چرخ بازگرفت ودم درکشید رسول علیه السلام گفت ای پیرزن
چرا جواب نمیگویی گفت یا رسول الله جواب گفتم تا این زمان که چرخ میگردانیدم
میگشت چون نمیگردانم نمیگردد پس این آفتاب وماه را صانعی هست که
میگرداند رسول علیه السلام فرمود که ای یاران علیکم بدین العجوزه یعنی
برشما باد که بدین پیرزن آیید گفت یا رسول الله این چه معنی دارد فرمود
که در معرفت خدای تعالی همین معنی بسست که این پیرزن گفت از آنکه
عقل هیچکس آنمقدار نباشد که او را بحق المعرفه بشناسد وامیرالمؤمنین
علی ع نیز فرموده که عقل آلتیست که خدای تعالی به بنده داده است تا عبودیت
او را بدان بشناسند نه خدائی او را پس هرکس که او را در معرفت خدایی بکار برد
او را در نیابد واز عبودیت باز ماند پس معلوم شد که در معرفت خدای تعالی
همین قدر بس است که بتحقیق بدانند که چون هیچ فعل بی فاعل ممکن نیست
پس این صنایع که ما می بینیم در عالم ودر نفسهای خود بی صانعی وآفریدگاری
نیست اگر گویند اول چیزی که بر بنده عاقل مکلف واجبست چیست بگو
نظر واندیشه کردن در صنایع وعجایب آسمان وزمین که مشاهده میشود
ودر نفوس خود می یابیم ودر اختلاف روز وشب وبدانستن که اینها را ابتداست

از صانعی وآفریدگاری از آنکه فعل بی فاعل نشست چنانکه می بینیم که زر بی زرگری
انگشتری وگوشواره نمیشود وچوب بی درودگری در وپنجره نمیشود ومکتوب
بی کاتب میسر نمیشود پس عالمی با چندین عجایب وغرایب وچیزهای مختلف که می بینیم
محالست که بی صانعی وفاعلی پیدا شود اگر گویند بچه دلیل نظر واجبست بگو از
برای آنکه معرفت خدای تعالی واجبست وآن معرفت حاصل نمیشود مگر بنظر پس نظر
واجب باشد اگر گویند چرا معرفت خدای تعالی واجبست بگو از برای آنکه شکر
منعم واجبست ومنعم را تا نشناسند شکر نتوان کرد اگر گویند بچه دلیل خدای تعالی
منعمست ومنعم چه معنی دارد بگو منعم آن باشد که نعمتی بکسی دهد وکدام نعمت
بهتر باشد از این نعمتها که خدای تعالی بما داده وچون نیک نظر کنیم هر نعمتی که
ما داریم همه خدا بیست بهر آنکه اصل همه نعمتها جسم وجانست وآن از خدای
تعالیست وهرچه غیر آنست از ماکول وملبوس ومطعوم ومشروب ومسکون
ومرکوب مجموع از خدای تعالیست پس چگونه شکر او واجب نباشد اگر گویند
شکر چه معنی دارد بگو شکر معنیست نیکو از کسی که حقی بر تو ثابت کرده باشد
وشکر بعمل کردن نیز باشد برای کسی که بر تو حق نعمتی دارد اگر گویند بچه
دلیل معرفت خدا حاصل نمیشود الا بنظر بگو از برای آنکه معرفت اشیا بیکی
از چهار چیز میشود یا بانکه خبر دهند یا بضرورت یا بادراک یا بنظر وآنچه
بخبر بدانند یا بضرورت یا بادراک یا جسم باشد یا جوهر یا عرض واین همه
محدث شد وخدای تعالی قدیمست پس معلوم شد که معرفت خدای تعالی
حاصل نشود الا بنظر پس نظر واجب باشد اگر گویند که صانع این عالم
چند صفت دارد بگو صفتهای خدای تعالی دو نوعست

فصل اول

در صفات ثبوتی وصفات سلبی وصفات ثبوتی وی دهست قادر وعالم

بالتماس ایشان گفت رَبِّ اَرِنی اَنظُرْ اِلَیکَ قالَ لَن تَرانی وَلکِنِ انظُرْ اِلَی الجَبَلِ
فَاِنِ اسْتَقَرَّ مَکانَهُ فَسَوفَ تَرانی فَلَمّا تَجَلّی رَبُّهُ لِلجَبَلِ جَعَلَهُ دَکّاً وَخَرَّ موسی
صَعِقاً فَلَمّا اَفاقَ قالَ سُبحانَکَ تُبتُ اِلَیکَ وَاَنا اَوَّلُ المُؤمِنینَ و معنی آنست
که موسی هفتاد کس را برگزید از قوم خود و ایشان را بمناجات برد بکوه طور چون
موسی سخن خدای تعالی با ایشان رسانید ایشان گفتند ما بتو ایمان نیاریم تا که
خدای تعالی را باشکاره نبینیم موسی علیه السلام بالتماس قوم خود گفت خداوندا
خود را بمن نمای تا من بتو نگرم حق تعالی گفت لَن تَرانی یعنی هرگز تو مرا نبینی
یعنی نه در دنیا و نه در آخرت پس معلوم شد که خدای تعالی دیدنی نیست
دیگر میگوییم که خدای تعالی ظلم نکند و بر قبیح راضی نباشد و نفرماید و ظلم را باز
ندارد از برای آنکه ظلم و قبیح یا جاهل کند یا محتاج بدان و خدای تعالی غنی
و عالمست پس هرگز ظلم و قبیح نکند و اینکه گفتیم نفرماید و بدان راضی نباشد
زیرا که هیچ فرقی نیست میان ظلم کردن یا فرمودن یا بران راضی بودن و اینکه گفتیم
ظلم را باز ندارد از برای آنکه اگر ظلم باز دارد و نگذارد که از ظالم ظلم واقع شود
این شخص بترک ظلم مستحق ثواب نگردد از آنکه او باختیار خود ظلم کرده باشد
و هر کس که باختیار ترک ظلم و معصیت کند که مستحق ثواب گردد از برای
آنکه در دین اکراه نیست چنانکه فرموده است که لا اِکراهَ فِی الدّینِ و چنانکه
رسول علیه السلام گفت اَفَاَنتَ تُکرِهُ النّاسَ حَتّی یَکونوا مُؤمِنینَ یعنی
ای محمد تو مردم را باکراه بر ایمان خواهی داشت تا ایمان آورند پس گوییم که
فعلهایی که از ما صادر میشود همه از ماست برای آنکه اگر عمل صالحست مدح
و ثواب با ما میگردد و اگر معصیتست ذم و عقوبت نیز بما عاید میشود و
خدا را در افعال ما همین یک چیزست که خیرات را امر بداست و سیئات را

کاره و هر کس گوید که هرچه واقع میشود از بنی آدم بمشیت و خواست خداست کافر گردد
برای آنکه خدای تعالی کفر و ظلم از هیچکس نمیخواهد و بدان راضی نیست اما کفر اینجا
فرموده است وَلا یَرضی لِعِبادِهِ الکُفرَ و اما ظلم اینجا که میفرماید وَمَا اللهُ یُریدُ
ظُلماً لِلعِبادِ و دلیل بر آنکه این افعال باختیار ماست آنست که خدای تعالی ما را
فرموده که اِعمَلوا ما شِئتُم یعنی هرچه میخواهید بکنید پس اگر ما را در افعال خود
اختیار نبودی چنین نفرمودی **اگر گویند** چون خدای تعالی ظلم و قبیح نمیکند
و بدان راضی نیست پس آفریدن مار و کژدم و شیر و گرگ و مردمان بد نفس آفریدن
چه معنی دارد گوییم ما را معلوم شده است که خدای تعالی حکیمست و هرچه کند
بحکمت کند و از حکمتی خالی نباشد اما ما را وجه حکمت معلوم نیست بر سبیل
تفصیل اما بر سبیل اجمال معلومست که هرچه حکیم کند عین حکمت باشد
و از وی نپرسند و چون و چرا نباشد چنانکه فرموده است لا یُسئَلُ عَمّا یَفعَلُ
وَهُم یُسئَلونَ **دیگر خبر آمده** که روزی موسی علیه السلام بمناجات میرفت
ابلیس ملعون را دید که پیش وی آمد و گفت میخواهم که پیغام از من بخدای تعالی
برسانی و بگویی که من میدانم که تو حکیمی و هرچه کنی بر وجه حکمت پس چه حکمت
بود در آنکه مرا فرمودی که آدم را سجده کن و حال آنکه من پیش از وی بودم و عبادت
تو میکردم چندین هزار سال و چون من سجده او نکردم مرا از حضرت خود
براندی و آن همه عبادت من باطل کردی و پیش از آنکه مرا براندی از تو درخواستم
که مرا مهلت دهی تا بروز قیامت مرا مهلت دادی و گفتم که مرا دست ده بر آدم
و بر فرزندان آدم مرا دست دادی میدانم که حکیمی در این چه حکمت بود موسی ع
چون این سخن از ابلیس شنید خرم شد و گفت من میخواستم که این حکمت را از
خدای بپرسم و شرم میداشتم اکنون از زبان ابلیس باز پرسم پس چون موسی

از خدای تعالی این سؤال کرد جواب داد که ای موسی ابلیس دروغ میگوید که مرا حکیم
میداند از برای آنکه اگر او مرا حکیم دانستی از من سؤال نکردی که روا نباشد از
حکیم سؤال کردن از آنکه حکیم آن باشد که افعال او محکم و متقن باشد پس سؤال
کردن از وی روا نباشد و از برای این فرمود که لا یُسْأَلُ عَمّا یَفْعَلُ وَهُمْ
یُسْأَلُونَ یعنی از خدای تعالی نپرسند از آنچه میکند بلکه از ایشان باز پرسند
از آنکه ایشان جاهلند و خدای تعالی عالمست پس معلوم شد که هر چه خدای
تعالی میکند همه نیکوست و هر چه آفریده همه حسن است و اگر چه بد نماید از
برای آنکه او علیم و حکیمست **فصل سیوم در ذکر نبوت** بدانکه نبوت پیغمبر
و فرستادن پیغمبر بر خدای تعالی واجبست از برای آنکه چون خدای تعالی خلایق را
بیافرید و ایشانرا امر و نهی فرمود بچیزی که مصالح ایشان در آن بود پس ناچار
باید که احکام خدای تعالی بدیشان رسانند از آنکه حق تعالی بدیشان متکلم
نیست پس بضرورت شخصی باید که اداء رسالت بکند و آن شخص باید که از همه
خلایق عالمتر و فاضلتر و زاهدتر و عابدتر و شجاعتر و سخی‌تر و از همه گناهی
معصوم و منزه باشد تا هیچکس را بر وی دستی نباشد و نه حجتی و نه سخنی و سخن
او پیش همه کس مقبول باشد و بر سخن او اعتماد باشد و به هیچ کس محتاج نباشد
که از وی چیزی باز پرسد و صاحب معجز باشد **اگر گویند** معجز چه باشد بگو
معجز فعلی بود که از عادت بیرون باشد و مطابق دعوی بود بعد از سؤال کردن
باشد و مانند بود بفعل خدای تعالی مثل زنده کردن مرده و خبر دادن از
غیب و بدید آوردن چیزی که دیگران بران قادر نباشند و دعوی پیغمبری
کند و معجزات ظاهر کند پس بدین صفت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه
و آله رسول خدای بود بر آنکه بتواتر معلوم شده است که او دعوی پیغمبری کرد

و معجزه بر دست او ظاهر شد مانند شکافتن ماه باشارت او و تسبیح کردن سنگریزه
در دست او و سخن کردن گوشت پخته با او و بیرون آمدن آب از انگشتان او
و خبر دادن او از اخبار غیب و آنچه از معجزهای او باقی مانده قرآنست و دلیل بر
آنکه قرآن معجز است آنست که فصیح‌ترین همه خلایق عرب بودند و چون محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله دعوی نبوت کرد ایشان او را انکار کردند و رسول علیه السلام
فرمود که شما یکی از سه کار بکنید یا ایمان آورید یا قتال کنید یا مثل این کتاب
یک سوره بلکه یک آیت بیارید چنانکه من آورده‌ام ایشان بعضی ایمان آوردند
و بعضی قتال کردند و هیچکس مثل این قرآن یک آیت نتوانست آورد با وجود آنکه در
فصاحت هیچکس مانند ایشان نبود پس بالضروره قرآن معجز باشد و دلیل
سمعی آنست که خدای تعالی فرموده است محمد را صلی الله علیه و آله که قُلْ
لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ
وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا **فصل چهارم در ذکر امامت** و امامت
پیشوایی است عام از قبل پیغمبر علیه السلام که در دنیا نباشد و امام باید که
معصوم باشد و تکلیف باقی باشد از امامی که قایم مقام پیغمبر باشد و چاره
نیست که همچنانکه پیغمبر خلق را راهبر بوده او نیز راهبر باشد و باید که مانند
پیغمبر باشد اما در علم و حلم و عصمت و حکمت و شجاعت و فصاحت و زهد
و تقوی مؤید و ایمن باشند و محتاج نباشند بدیگری که از وی سؤال
کنند و تعیین امام باید که از قبل خدای باشد از برای آنکه واجبست که
امام از گناهان معصوم باشد تا خلق از و نفرت نگیرند و سخن او بشنوند
و بر قول او اعتماد کنند و کسی بر وی اعتراض نتواند کرد و عصمت صفتیست
باطنی که بغیر از خدای تعالی کسی نداند که از مردمان معصوم کدامست

پس باید که خدای تعالی پیغمبر او را نصب کند و نشاید که نصب امام باختیار
خلق باشد و از برای عصمت که در امام شرطست و هیچکس آنرا نداند بجز
خدای تعالی پس نصب امامت از خدا باید که اگر از خلقان کسی عیب دانستی
پیغمبران بدانستن آن اولی بودندی و هیچکس از ایشان عیب ندانستی چنانکه
حق تعالی فرموده وَلِلّٰهِ غَیْبُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ یعنی علم غیب آسمان و زمین
خدای راست و کسی دیگر را نیست و دیگر آنکه اگر اختیار خلق پسندیدهٔ خدای
تعالی بودی آن اختیار موسی بودی که چهل شبان روز ریاضت کشید
و بعد از آن هفتاد مرد از قبیلهٔ خود اختیار کرد و برگزید و با خود بمناجات
برد چون سخن خدای تعالی بر ایشان رسانید گفتند لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتّٰی
نَرَی اللّٰهَ جَهْرَةً یعنی ما بتو هرگز ایمان نیاوریم و سخن ترا باور نداریم تا
آنکه خدای تعالی را باشکار نبینیم حق تعالی گفت چهل روز است تا تو
رفتهٔ و ریاضت کشیدهٔ و این قوم را برگزیدهٔ که از تو این سؤال میکنند
موسی علیه السلام گفت خداوندا در نظر من این قوم نیکو مینمودند حق تعالی
فرمود که تا بدانی که بغیر از من کسی دیگر عیب نمیداند و اختیار اختیار منست
نه اختیار خلق و گفت وَرَبُّكَ یَخْلُقُ مَا یَشَآءُ وَیَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ
پس بدین صفت و بدین شرط امام بحق بعد از رسول ص علی بن ابی طالب
باشد بلا فصل و بلاشك و ما را بر صحت امامت علی بن ابی طالب علیه السلام
دلیل چند است عقلی و نقلی **اما دلایل عقلی** بدانکه بدایت عقل اقتضا
میکند که هرجا که جماعتی باشند جائز الخطا و نامعصوم و شخصی را باید
که معصوم باشد و همه علم او را معلوم کرده باشند و از ایشان شجاعتر
و سخی تر و فاضلتر و عالمتر و زاهدتر و عابدتر باشد پس او بامامت اولیتر

باشد **و اما دلایل نقلی دو نوعست** یکی از خدای تعالی و دیگری از رسول
صلوات الله علیه اما از خدای تعالی آنجا که فرموده است که اِنَّمَا وَلِیُّكُمُ اللّٰهُ
وَرَسُوْلُهُ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوا الَّذِیْنَ یُقِیْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَیُؤْتُوْنَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُوْنَ
و علی بن ابی طالب بود که در نماز انگشتری بصدقه داد پس خدای تعالی فرمود
که حاکم شما خداست و رسول خدا و آنکه در نماز در رکوع صدقه داد و آنکس
علی ابن ابی طالب بود باتفاق امت و جای دیگر فرموده است که یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ
اٰمَنُوْا اَطِیْعُوا اللّٰهَ وَاَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْكُمْ و رسول صلعم فرمود
اولی الامر علیست از برای آنکه او معصوم است و هرگز خدای تعالی امر نکند
بطاعت کسی که معصوم نباشد از برای آنکه اولی الامر را عطف کرد بر رسول
و رسول عطفست بر خدای تعالی پس بحقیقت اولی الامر باید که معصوم باشد
و آن علی بود و جای دیگر فرموده که یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَكُوْنُوْا مَعَ
الصَّادِقِیْنَ و بلاشك معصوم صادق باشد و آنکه معصوم نبود کاذب بود
پس صادق علی علیه السلام باشد و احادیث که رسول الله در حق او فرمودی
نهایت ندارد اما آنچه همه خلق بران اتفاق دارند که بکرات و مرات از وی
شنیده اند یکی آنست که گفت یَا عَلِیُّ اَنْتَ مِنِّیْ بِمَنْزِلَةِ هٰرُوْنَ مِنْ مُوْسٰی یَا عَلِیُّ
نَفْسُكَ نَفْسِیْ وَلَحْمُكَ لَحْمِیْ وَدَمُكَ دَمِیْ وَرُوْحُكَ رُوْحِیْ وَطِیْنَتُكَ طِیْنَتِیْ
وَحُبُّكَ حُبِّیْ وَبُغْضُكَ بُغْضِیْ وَحَرْبُكَ حَرْبِیْ وَسِلْمُكَ سِلْمِیْ وَاَنَا مِنْكَ وَ
اَنْتَ مِنِّیْ یَا عَلِیُّ لِكُلِّ شَیْءٍ اَوْلَادُهُ مِنْ صُلْبِهِ وَاَوْلَادِیْ مِنْ صُلْبِكَ وَاَنْتَ اَخِیْ
وَوَزِیْرِیْ وَخَلِیْفَتِیْ وَوَصِیِّیْ وَاَبُوْ اَوْلَادِیْ وَقَاضِیْ دِیْنِیْ وَحَافِظُ شَرِیْعَتِیْ
وَالْقَائِمُ مَقَامِیْ عَلٰی اُمَّتِیْ و نیز فرموده است رسول علیه السلام که سَتَفْتَرِقُ
اُمَّتِیْ بِثَلٰثٍ وَسَبْعِیْنَ فِرْقَةً مِنْهَا فِرْقَةٌ وَاحِدَةٌ نَاجِیَةٌ قِیْلَ مَا هُمْ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ

قال فرقة متابعة لاهل بیتی و مصداق این قولهم فرموده که گفت مثل اهل
بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجا و من تخلف عنها غرق از وی
پرسیدند که اهل بیت کدامند گفت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلم
و نیز فرموده استظهر من بعدی فتنة مظلمة لا ینجو منها الا من استمسك
بالعروة الوثقی قیل و ما ذلك یا رسول الله قال امیر المؤمنین قالوا و ما
ذلك قال امام المتقین قالوا و ما ذلك قال سید الوصیین قالوا من هو
قال ولی رب العالمین فقال اخی و ابن عمی و خلیفتی و وزیری و وصیی
و حافظ شریعتی و قاضی دینی و الحاکم علی امتی علی ابن ابی طالب علیه السلم
و آنچه بر همه خلق منتشر شد آنست که چون از حجة الوداع بر گردید
و بغدیر خم رسید جبرئیل ع آمد و این آیه آورد که یا ایها الرسول بلغ
ما انزل الیك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته رسول الله صلعم
فرمود که یا جبرئیل از مردمان اندیشه میکنم که تکذیب من کنند این آیه
آمد که والله یعصمك من الناس پس رسول علیه السلام فرمود تا در آن
موضع منبری راست کردند از جهاز شتران و رسول صلی الله علیه و اله
بالای آن رفت و دست علی علیه السلام بگرفت و برداشت و آواز داد که
معاشر الناس الست اولی بکم من انفسکم قالوا بلی پس گفت فمن کنت
اولی به من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من
فعلی اولی به
عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و العن من ظلمه و اغضب
علی من جحد حقه پس همه خلایق بروی بیعت کردند و اول کسی که بیعت
کرد عمر بن الخطاب بود که گفت بخ بخ لك یا علی اصبحت مولای و مولای
جمیع المسلمین و اول کسی که بیعت را شکست هم عمر بود علیه اللعنه که بعد

از وفات رسول صلی الله علیه و اله آمد و از برای ابوبکر بیعت بستد و حضرت
امیر را مهجور کرد و خط فدك فاطمه زهرا را بدرید و وکیل او را از آن موضع
بیرون کرد و حضرت امیر المؤمنین علی را به بیعت ابوبکر خواند و در بر شکم
فاطمه زد و فرزند وی محسن را در شکم وی بکشت و بعد از فوت ابوبکر بر منبر
رفت و دو متعه در عهد رسول خدای حلال بود متعه حج و متعه زنان من
وگفت که
هر دو را حرام کردم و بر انداختم و قصد کرد که پرورده امیر المؤمنین را بخواهد
و چون او ابا کرد و راضی نشد و بر وی تا نسبت ساخت و تهمت کرد و عبدالله
عباس را گفت که با علی بگو که اگر او این کار با من نکند من چهار گواه بیاورم
تا گواهی بدهند که او با فلان زن زنا کرد و در آن وقت که از دنیا میرفت عثمان را
بخلافت تعیین نمود تا او هرچه خواست کرد و کمترین چیزی که از قبایح او
معلوم شد آن بود که ابوذر غفاری را که از صحابه خاص رسول صلی الله علیه
و اله بود از مدینه بیرون کرد و مروان حکم را که نشانده رسول علیه السلام
بود بمدینه باز آورد و بیت المال را باسراف و تبذیر صرف نمود و مساکین را
از حقوق خود شان محروم کردانید و حریر می پوشید و غلامان و چهار پایان
خود را می آراست و از او یك خبر عجیب بود که کلمه راست گفت و آن کلمه آن بود
که صمت اذنای لو کنت کاذبا یعنی هر دو گوش من کر باد اگر دروغ گویم
انی سمعت رسول الله صلی الله علیه و اله قال من قام علیا بغیری
فقد کفر و نیز فرموده که الحسن و الحسین امامان قائما او قاعدا
و ابوهما خیر منهما پس چون رسول الله فرمود که علی بهتر از حسن و حسین است
و آن هر دو فرزندان رسول الله اند پس که باشد بهتر از ایشان و از علی
و چون هیچکس بهتر از علی نباشد کجا روا باشد که کسی که بت پرست بوده باشد

وجاهل در پیش وی ایستد واورا از حق خود منع نمایند پس چون عصمت ونص
خدای ونصب پیغمبر در امامت شرطست بتحقیق علی ع امام باشد از انکه او
معصوم بود وحق تعالی نص فرموده ورسول علیه السلام اورا نصب کرد در
غدیر خم **بدانکه** بعد از علی پسرش حسن امام است وپس از وی حسین
وبعد از وی علی ابن الحسین پس محمد باقر پس جعفر الصادق پس موسی کاظم
پس علی بن موسی الرضا پس امام محمد تقی پس علی نقی پس حسن عسکری وبعد از
وی محمد بن الحسن المهدی علیهم السلام سبب حصول عصمت در ایشان
ونص ونصب بقول رسول الله که فرموده ان ولدی الحسین امام ابن امام
اخو امام ابو ائمة التسعة تاسعهم قائمهم پس ازین خبر امامت علی علیه السلام
ویازده فرزندان معلوم میشود وجای دیگر فرموده که الائمة من بعدی
عدد نقباء بنی اسرائیل وایشان دوازده بودند چنانکه حق تعالی فرمود
وبعثنا منهم اثنی عشر نقیبا **فصل پنجم در ذکر معاد** یعنی بازگشت
خلایق وآن حقست وبر خدای تعالی واجب بود از برای آنکه خلق را تکلیف کرد
بر طاعت ووعده بهشت داده وبر معصیت تهدید بر دوزخ فرموده پس بروی
واجب باشد که خلق را برانگیزاند وهر یکی را بمکافات عملش برساند ومارا
بر این دو دلیلست یکی قول خدای تعالی ودویم قول پیغمبر صلعم **اما** قول
خدای تعالی آنجا که فرمود انا نحن نحیی الموتی وجای دیگر فرموده که انا نحن
نحیی ونمیت والینا المصیر وجای دیگر فرموده که اولم یروا ان الله الذی
خلق السموات والارض ولم یعی بخلقهن بقادر علی ان یحیی الموتی بلی انه
علی کل شیء قدیر وجای دیگر فرموده که زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا
قل بلی وربی لتبعثن ثم لتنبؤن بما عملتم وذلک علی الله یسیر وخلایق در بعث

ونشور اختلاف کرده اند بعضی میگویند که ارواح را حشر کنند بی اجساد وبعضی
میگویند که ارواح با اجساد حشر کنند واین مذهب اهل حقند ودلیل ایشان
اینست که خدا فرموده اولم یر الانسان انا خلقناه من نطفة فاذا هو خصیم
مبین وضرب لنا مثلا ونسی خلقه قال من یحیی العظام وهی رمیم قل یحییها
الذی انشاها اول مرة وهو بکل خلق علیم وجای دیگر فرموده ونفخ فی الصور
فصعق من فی السموات والارض الا من شاء الله ثم نفخ فیه اخری فاذا هم
قیام ینظرون وجای دیگر فرموده که واذا النفوس زوجت پس محقق شد
که حشر ارواح با اجساد خواهد بود وعقل نیز دلالت میکند بر این از برای آنکه
روح وجسد هر دو باهم این عمل کرده اند از نیک واز بد پس باید که مکافات
بهر دو رسد پس بر خدای تعالی واجب باشد که همچنانکه مرده اند ایشان را بر
انگیزاند وجسم وجان را بمکافات برساند **واما** قول رسول علیه السلام درین
باب بسیار است وآنچه متداولست اینست که فرموده یحشر الناس حفاة عراة
یعنی مردمان را برانگیزانند پای برهنه وتن برهنه ودیگر فرموده که من یزرع
خیرا یحصده رغبة ومن یزرع شرا یحصده ندامة یعنی هر کس که تخم نیکی
بکارد برغبت بدرود وهر که تخم بدی بکارد بپشیمانی بدرود وجای دیگر فرموده
که یحشروا من امتی قد غیرهم الله تعالی الی صورة اخری بعضهم الی صورة
القردة وبعضهم علی صورة الخنازیر وبعضهم علی صورة الکلاب وبعضهم
علی صورة الذباب وبعضهم علی جذوع من نار وبعضهم صم بکم عمی وبعضهم
ثیاب من نار وبعضهم مقطعة ایدیهم وارجلهم وبعضهم مقرنین فی
الاصفاد وبعضهم ینتن منهم مثل نتن الجیف پس محقق شد از قول خدا
وحدیث رسول علیه السلام که زنده شدن مردگان حقست وهمچنین حساب

وکتاب وصراط ومیزان وبهشت ودوزخ حق است وثواب وعقاب وآنچه
خدای تعالی در قرآن مجید یاد کرده است ورسول ازان خبر داده همه حقست
پس باید که بندهٔ مؤمن هر بامداد وشبانگاه برین باشد وبیاد دارد تا دم
آخر براین اعتقاد جان بجانان بسپارد والله الموفق والمعین مسئله بدانکه
هرچه در خارج موجودست یا ممکنست یا واجب از برای آنکه ممتنع در خارج
وجود ندارد وممکن آنست که وجود وعدم او مساوی باشد وبی موجدی
موجود نشود پس ممکن بخود موجود نتواند شد ووجود او از غیر او باشد
وبغیر از ممکنات موجودی که موجد ان تواند بود واجب الوجودست از برای
آنکه در خارج بغیر واجب وممکن موجودی دیگر نیست وممکنات همه در وجود
خود محتاجند بموجدی ومعدوم خود بسبب وجودی چیزی نمیشود پس
اگر واجب الوجود موجود نباشد هیچ ممکن وجود نیابد وحال آنکه موجودند
پس واجب الوجود موجود باشد وهو المطلوب مسئله بدانکه واجب الوجود
محل حوادث نیست یعنی صفات ذاتی وحادث ومتجدد نیستند واو را
[illegible] وحالات متجدده نباشد زیرا که موجب تغیر ونقصان واجب الوجود
واین محالست وبدانکه معانی واحوال از و منتفی است یعنی قادر بقدرت
و[illegible] بعلم وحی بحیوة نیست واگر بدین صفات محتاج باشد واحتیاج
بروی روا نیست بلکه این صفات عین ذاتست وگویند نه معانی زاید بر ذات
از آنکه او غنی است یعنی محتاج نیست واز هرچه غیر اوست بی نیازست
زیرا که واجب الوجودست وواجب الوجود از غیر بی نیاز باشد مسئله
بدانکه عدل خدای تعالی منزه بودن اوست از آنکه فعلی در بنده بیافریند
که بران عذابش کند بلکه افعال از بندگان باختیار ایشان صادر میشود

وخدای

وخدای تعالی خالق آن نیست که اگر خالق آن باشد وایشان را بران عتاب کند
عدل نیست مسئله موجودات ذهنی از سه بیرون نیست یا ممکن یا
ممتنع وواجب آنست که وجود او لذاته واجب باشد وعدمش محال بود واز غیر
بی نیاز باشد وممتنع آنست که وجودش در خارج محال باشد وعدمش واجب
لذاته وممکن آنست که وجود وعدمش لذاته مساوی باشد وواجب نباشد
وبر یکدیگر ترجیح نیابد مگر بامری خارج فصل در بیان آنکه در عهد
هر امامی از ائمه معصومین که بوده که خلق را با خود دعوت میکرده از ائمه
که عصمت ایشان منتفی بوده باتفاق امامت در عهد امیر المؤمنین علی
علیه الصلوة والسلام وآن مدت سی سال بود ورسول علیه السلام ازان خبر
داده بود ورسول صلعم ازان خبر داده بود که الخلافة بعدی ثم تصیر ها
ملکا عضوضا دران وقت ابوبکر را بخلافت بنشاندند واو مردمان را با خود
دعوت کرد چون وفاتش نزدیک رسید وصیت کرد که عمر بعد از وی خلیفه
باشد عمر را وفات نزدیک آمد خلافت با شوری انداخت وگفت شش کس
بنشینند ومشورت کنند اگر سه کس بر یکی اتفاق کنند ودو کس بر یکی دیگر
بکشند واین شش کس طلحه بود وزبیر وعبد الرحمن عوف وسعد بن ابی الوقاص
وعثمان بن العفان وعلی ابن ابی طالب علیه السلام پس سعد بن ابی الوقاص
وعبد الرحمن بن عوف وطلحه عثمان را بخلافت اختیار کردند وکار اسلام در
عهد ابوبکر وعمر بهتر ازان بود که در عهد عثمان بسبب آنکه ایشان اگر حادثه
پیش آمدی رجوع با میر المؤمنین علی علیه السلام کردندی وبدین جهة عمر
بکرات گفت لولا علی لهلک عمر ورسول علیه السلام فرموده بود که ایها
الناس انتم علی خیر وفیکم الخیر ما دام علی فیکم واذا هلک علی هلک الدین

ولا یصلحه الا المهدی یعنی ای مردمان شما بر خیر باشید مادام که علی در میان
شما باشد وچون او متوفی شود دین اسلام هلاک شود وهیچکس آنرا بصلاح
نیارد مگر مهدی پس چون عثمان بقتل آمد بر امیر المؤمنین علی علیه السلم
بیعت کردند واگرچه خلافت امیر بر بیعت ایشان موقوف نبود بجهت آنکه
رسول علیه السلام در روز غدیر خم برای وی بیعت گرفته بود وایشان
بیعت رسول را بشکستند وآن هرسه را بر وی تقدیم کردند واز این جهت
امیر فرمود والله لو اطعتمونی سبقت بیعتی پس طلحه وزبیر آن بیعت را
نیز بشکستند وعایشه را با خود یار کردند ودر بصره با وی حرب کردند
ورسول علیه السلام عایشه را خبر داده بود که تو بر علی بیرون آیی وبا وی
حرب کنی وچون از این حرب فارغ شدند معاویه دعوی خلافت کرد وبا وی
حرب کرد وحرب صفین حربی معروف ومشهور است ورسول علیه السلام
وی را از این حربها همه خبر داده بود وفرمود که ستقاتل الناکثین والقاسطین
والمارقین وناکثین مراد طلحه وزبیر بودند که بیعت را بشکستند و
قاسطین معاویه واهل شام بودند ومارقین خوارج بودند که در [illegible]
جنگ کردند وحرب ناکثین معروفست بجنگ جمل برای آنکه عایشه در آن
روز بر شتری نشسته بود ودر جایگاه ایستاده که لشکر وی با علی علیه السلم
جنگ میکردند در عهد امام حسن منازع وی معاویه بود علیه اللعنه
وامام حسن علیه السلام سی وهفت ساله بود که پدرش شهید شد وخلافت
بوی رسید وبعد از شش ماه که بر آن بگذشت صلح شد میان او ومعاویه
وسبب صلح آن بود که بر خود واصحاب خود میترسید بجهت آنکه جماعتی از اصحاب
وی که رؤسا بودند بمعاویه نامه نوشتند نهانی که ما اتفاق کرده ایم که

هیچکس را بدین صفات نمی یابم باقر علیه السلام گفت یا جابر خود را با دوستان
راست کن که این کفایت نبود که مرد گوید من علی را دوست میدارم وتولا بدو
میکنم که اگر گوید رسول را دوست میدارم واو خود از علی بهتر است وعمل
او نکند واطاعت او ننماید ومتابعت سنت او نکند آن دوستی او را نفعی ندهد
وبترسید از خدای وبدانید میان خدای وبندگان قرابتی نیست ونزدیکتر
وگرامی ترین بندگان بخدای تعالی پرهیزکارترین ایشانست وهر که مطیع خدای
بود دوست ما بود وهر که در وی عاصی بود دشمن ما بود وولایت ما را در نیابند
الا بورع وجهد کردن در طاعت وعمل صالح صادق علیه السلام گفت من
وپدرم بمسجد رسول علیه السلام آمدیم قومی از شیعه میان قبر ومنبر
رسول علیه السلام بودند پدرم بر ایشان سلام کرد وگفت بخدای که من بوی
شما دوست میدارم وروح شما دوست میدارم مرا یاری دهید بورع واجتهاد
در عمل کردن بطاعت خدای تعالی که هر که اقتدا کرد بکسی باید که عمل او کند
شما شیعه رسول خدایید ویاران اویید وسابقان اولینید که در دنیا
سبقت نموده اید بولایت او وسابقان آخرینید که در آخرت سبقت نمایید
ببهشت وما ضامنیم بهشت را از برای شما بضمان خدا وضمان رسول وی
که هیچکس را بیشتر از شما جای نبود رغبت کنید در فضایل این درجات
شما پاکانید وزنان شما پاکانند هر زنی مؤمنه حوری باشد وهر مردی
صدیقی باشد امیر المؤمنین علیه السلام گفت با قنبر که ای قنبر شاد
باش ومژدگانی ده دیگرانرا که رسول علیه السلام خشمناک بود بر امت
الا بر شیعه وبدانید که هر چیزی را عروه ایست وعروه اسلام شیعه اند
وهر چیزی را دعامه ایست ودعامه اسلام شیعه اند وهر چیزی را شرفیست

وشرفا سلام شیعه اند وهر چیزی راسید بیت وسید مجالس شیعه اند وهر چیزی را

امامی بود وامام زمینهان میبیست که شیعه مسکن کرده است بخدای که اگر نه از

برای ایشان بودی خدای تعالی مخالفان را نعمت ندادی وهیچ طعام پاك وخوش

نیافتندی وایشان را نصیبی نبودی از دنیا وهرچند جهد کنند ورنج برند در

[illegible] ایت باشند که عاملة ناصبة تصلی نارا حامیة تسقی من

عین [illegible] طعام الا من ضریع لا یسمن ولا یغنی من جوع یعنی انکه

عملشان تعب [illegible] نیست وبخدای که چون بنده از شیعه بخواب رود

خدای عز وجل روح وی را باسمان برد واگر اجلش نرسیده باشد باز انرا با امن

از فرشتگان باز نزد وی فرستد واگر اجلش رسیده باشد انرا در کنجهای رحمت

خود نهد ودر [illegible] بهشت ببرد ودر سایه عرش انرا ماوای دهد وبخدای

که حاجیان وعمره [illegible] کان شما خاصه خدایند وشما اهل دعوت واهل اجابت

وبید باقر علیه السلام گفت که از رسول صلی الله علیه واله سوال کردند

از بهترین پاکان گفت کسانی باشند که چون نیکی از ایشان در وجود آید

شاد شوند وچون گناهی کنند استغفار کنند وچون ایشان را چیزی دهند

شکر کنند واگر بلائی بدیشان رسد صبر کنند وچون در غضب شوند عفو

کنند علی بن الحسین علیه السلام گفت که چون قایم ما ظاهر شوند همه

افتها از شیعه ما زایل کردد ودلهای ایشان چون اهن شود وهر مردی را

از ایشان قوت چهل مرد بدهند وایشان حاکمان باشند در روی زمین

رسول صم گفت یا علی شیعه تو رستکاران باشند روز قیامت وهر که ایشان را

خوار کند ترا خوار کرده باشد وهر که با تو خواری کند با من خواری کرده باشد

خدای تعالی او را در دوزخ افکند واو بدترین امت باشد یا علی تو از من

ومن از توام وروح تو روح منست وکل تو کل منست وشیعه ما را از بقیه کل ما

آفریده اند هر که ایشان را دوست دارد ما را دوست داشته باشد وهر که ایشان را

دشمن دارد ما را دشمن داشته باشد یا علی شیعه ترا گناهان بیامرزند

یا علی من شفیع شیعه توام در روز قیامت چون در مقام محمود باشم

مژده کانی ده ایشان را بدین یا علی شیعه تو شیعه [illegible] تو

خدایند ولشکر تو لشکر خدایند واولیاء تو اولیاء [illegible] بخت بود

هر که بتو تولا کند وبد بخت بود هر که با تو عداوت [illegible] یا علی ترا کنجیست در

بهشت وتو خداوند آنی روایت کرده اند که امیر المؤمنین علیه السلام مردی را

دید از شیعه خود که پیر شده بود ودر رفتن جلدی مینمود امیر با وی گفت که

پیر شده گفت در طاعت تو یا امیر المؤمنین امیر [illegible] که جلدی مینمایی

گفت در قهر دشمنان تو یا امیر المؤمنین امیر فرمود [illegible] بقیه از قوت

مانده است باقر علیه السلام گفت هیچ بنده نبود از شیعه ما الا که چون در نماز

ایستد بعدد مخالفان وی ملائکه در قفای وی باز ایستند ونماز گذارند وبر

وی دعا میکنند تا از نماز فارغ کردد رسول علیه السلام گفت هفتاد هزار کس

از امت من در بهشت روند بی حساب [illegible] علیه السلام نگریست وفرمود

که ایشان از شیعه تو باشند وتو امام ایشان [illegible]

رسول علیه السلام بودم روی بعلی کرد وگفت مژدگانی دهم ترا بچیزی یا

ابا الحسن گفت بلی یا رسول الله فرمود که جبرئیل علیه السلام مرا خبر داد که

خدای تعالی شیعه ودوستان ترا هفت خصلت کرامت کرده است اول در

وقت مرگ وانس در وقت وحشت ونور بوقت ظلمت وامن بوقت بیم

وعدل وراستی بوقت میزان وگذشتن بر صراط ورفتن در بهشت پیش از

خلقان دیگر نوری که در بهشت بر سر ایشان میرود صادق علیه السلام گفت
چون مؤمن وفات کند هفتاد هزار فرشته بر سر جنازهٔ او حاضر گردند تا وی را
در قبر نهند و چون در قبرش نهند منکر و نکیر بیایند و او را باز نشانند
و از وسوال کنند که خدای تو کیست و پیغمبر تو کیست و دین تو چیست وی گوید
الله خدای منست و محمد پیغمبر منست و اسلام دین منست گور بر وی فراخ گردد تا
چندانکه چشمش [illegible] و طعام بهشت و روح و ریحان بر وی در آورند و این
قول خدایست عز و جل فاما ان کان من المقربین فروح و ریحان و جنة نعیم
یعنی اگر از مقربان باشد روح و ریحان بود او را در قبر و بهشت نعیم بود او را
در آخرت آنکه گفت علیه السلام که چون کافری بمیرد هفتاد هزار فرشته زبانیه
حاضر شوند تا بگورش برند و آن کافر سوگند میدهد بر حمالانی که او را بر
داشته اند باوازی که همه جانوران می شنوند الا آدمی و پری که مرا باز گردانید
تا با دار دنیا روم و مؤمن شوم و عمل صالح کنم آن زبانیه که موکلند گویند که
حاشا این سخنیست که میگوئی و اگر باز بدنیا برند ترا همان کنی که اول میکردی
پس چون وی را در گور نهند و مردمان باز گردند منکر و نکیر در آیند بهولناک
ترین صورتی و او را باز راست نشانند و پرسند که خدای تو کیست و پیغمبر تو
کیست و دین تو چیست وی گوید ندانم ایشان گویند [illegible] راهی مهیاست
ترا در دوزخ و دری از دوزخ در گور وی بگشایند و حمیم و آب گرم از آنجا
بوی میفرستند و این قول خدایست عز و جل که و اما ان کان من المکذبین
الضالین فنزل من حمیم و تصلیة جحیم **فصل در ذکر بیان فضیلت**
امت محمد صلی الله علیه و آله قال الله تبارک و تعالی فی سورة آل عمران
کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر

یعنی شما بهترین امتی بودید که فرستادند شما را از برای مردمان تا امر کنید بمعروف
و نهی کنید از منکر بعضی گفته اند که این آیت در حق ائمهٔ معصومین نازل شده است
برای آنکه این مدح است و مستحق این مدح کسی باشد که او را بدوزخ عذاب
نباشد و آنکس که بدین صفت باشد ائمه باشند و نیز فرموده جل جلاله ثم
اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم
مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر خدای
تعالی ظالم را مقدم داشت تا نا امید نشود از رحمت حق تعالی و سابق را
باز پس داشت تا عجب نکند و بخود نگاه دارد تا جمله را در بهشت فرود آورد و گفت
جنات عدن یدخلونها و روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در معنی
این که گفت همه از اهل بهشت باشند و نیز روایت کرده اند که گفت سابق ما
سابق بود و مقتصد ما ناجی بود و ظالم ما مغفور بود و گفته اند که سبب اسلام
کعب الاحبار این آیت شد و امیر المؤمنین علیه السلام گفت که سابق آن باشد
که فرایض سنن و فضایل همه بجای آورد و مقتصد آن باشد که فریضه بگذارد
و سنت ترک کند و گفته اند که خدای تعالی امت محمد را رتبهٔ خلیل و مرتبهٔ
کلیم و مرتبهٔ حبیب داده است اما مرتبهٔ خلیل آن بود که ابراهیم علیه السلام
از خدای تعالی پنج حاجت درخواست و بدو دادند و این امت را نیز بی آنکه در
خواهند پنج خصلت بداد اول خلیل علیه السلام مغفرت خواست گفت اغفر
لی خطیئتی یوم الدین حق تعالی این امت را گفت قل یا عبادی الذین اسرفوا
علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا دوم خلیل
گفت و لا تخزنی یوم یبعثون حق تعالی این امت را گفت یوم لا یخزی الله
النبی و الذین امنوا معه سیوم خلیل وراثت خواست و گفت و اجعلنی من

هم
ورثة جنة نعیم خدای تعالی در حق این امت فرمود بی آنکه سؤال کنند اولئك
الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون چهارم خلیل قبول خواست
وکفت ربنا وتقبل منا وحق تعالی در حق این امت فرمود بی سؤال ایشان که
وهو الذی یقبل التوبة عن عباده پنجم خلیل عقبی صالح خواست کفت رب
هب لی من الصالحین خدای تعالی این امت را نیز بداد وکفت هو الذی جعلکم
خلائف آنکاه خلیل را شش مرتبه بداد وکفت ما کان ابرهیم یهودیا ولا نصرانیا
ولکن کان حنیفا مسلما واین امت را کفت هو سمیکم المسلمین من قبل دوم
خلیل را کفت یا نار کونی بردا وسلاما علی ابرهیم واین امت را کفت علی شفا حفرة
من النار فانقذکم منها سیوم خلیل را کفت وبشرناه بغلام حلیم واین امت را
کفت وبشر الذین آمنوا ان لهم من الله فضلا کبیرا والحمد لله وسلام علی
عباده الذین اصطفی خلیل را کفت واذکر عبادنا ابرهیم واین امت را کفت
وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا ششم خلیل را کفت شاکرا لانعمه
اجتبیه واین امت را کفت هو اجتبیکم واما مرتبه کلیم حق تعالی کلیم را ده مرتبه
بداد اول کلیم را کفت وانجینا موسی واین امت را کفت کذلك حقا علینا ننجی
المؤمنین دوم کلیم را نصرت داد وکفت اننی معکما اسمع واری واین امت را
کفت ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون سیوم کلیم را قربت داد و
کفت وقربناه نجیا واین امت را کفت اولئك المقربون فی جنات النعیم
چهارم کلیم را کفت ولقد مننا علی موسی وهرون واین امت را کفت بل الله یمن
علیکم ان هدیکم للایمان ان کنتم صادقین پنجم کلیم را امن ورفعت داد
وکفت لا تخف انك انت الاعلی واین امت را کفت ولا تهنوا ولا تحزنوا
وانتم الاعلون ششم کلیم شرح قلب طلبید وکفت رب اشرح لی صدری

ویسر لی امری خدای تعالی بداد وکفت لقد اوتیت سؤلك یا موسی وامت محمد را
کفت افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه هفتم کلیم کفت ویسر
لی امری واین امت را کفت یرید الله بکم الیسر هشتم اجابت کلیم را کفت قد
اجیبت دعوتکما واین امت را کفت ویستجیب الذین آمنوا وعملوا الصالحات
ویزیدهم من فضله نهم کلیم را مغفرت بداد که کفت رب انی ظلمت نفسی فاغفر
لی وامت محمد را کفت یدعوکم لیغفر لکم من ذنوبکم دهم نجاة کلیم را کفت
وقد اوتیت سؤلك یا موسی واین امت را کفت واتیکم من کل ما سألتموه
واما مرتبه حبیب حق تعالی مانند آن بداد اول حبیب خود را نه خصلت بداد
وامتش را مانند آن بداد اول توبه که حبیب خود را کفت لقد تاب الله علی النبی
واین امت را کفت یرید الله ان یتوب علیکم ونیز کفت ثم تاب علیهم لیتوبوا
دوم مغفرت که حبیب را کفت لیغفر لك الله وامت را کفت ان الله یغفر
الذنوب جمیعا سیوم نعمت که حبیب را کفت ویتم نعمته علیك وامت او را
کفت واتممت علیکم نعمتی چهارم نصرت که حبیب را کفت وینصرك الله نصرا
عزیزا وامت او را کفت وکان حقا علینا نصر المؤمنین پنجم صلوات که حبیب را
کفت ان الله وملائکته یصلون علی النبی وامت را کفت هو الذی یصلی
علیکم وملائکته ششم صفوة که حبیب را کفت ثم اورثنا الکتاب الذین
اصطفینا من عبادنا هفتم هدایت حبیب خود را کفت ویهدیك صراطا مستقیما
وامت او را کفت وان الله لهادی الذین آمنوا الی صراط مستقیم هشتم حبیب را
کفت لیلة المعراج که السلام علیك ایها النبی ورحمة الله وامت را کفت
واذا جاءك الذین یؤمنون بآیاتنا فقل سلام علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة
نهم رضا که حبیب خود را کفت ولسوف یعطیك ربك فترضی وامت او را کفت

لیدخلنهم مدخلاً یرضونه **فصل در ذکر بعضی از انعام و تکریماتی که حضرت حق تعالی** در حق امت محمد صلعم کرده از آنجمله تخفیف شریعت است لقوله تعالی یرید الله لیجعل علیکم من حرج و کفت و ما جعل علیکم فی الدین من حرج و نیز کفت یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و نیز کفت و یضع عنهم اصرهم و الاغلال التی کانت علیهم یعنی خدای تعالی میخواهد که بر شما آسان کرداند و اکثر اینها از شما بردارد و هیچ شکی بر شما نماند و از جملهٔ تخفیفات یکی دیکر آنست که در امت دیکر هر کرا نجاستی بجامه رسیدی از بول و غایط و غیر آن آن موضع را ببایستی برید و حق تعالی آن بر این امت آسان کردانید و آب را پاک کنندهٔ آن ساخته چنانچه فرموده و انزلنا من السماء ماءً طهوراً و نیز فرموده و ینزل علیکم من السماء ماءً لیطهرکم به دیکر آنست که در امتان دیکر چون زن حایض شدی از وی جدا شدندی و بهم نه نشستندی و با یکدیکر طعام و شراب نخوردندی و هرچه دست حایض بدان رسیدی از فرش و لباس را و اوانی و غیر آن نجس شدی و روا نبودی بدان انتفاع کرفتن و خدای تعالی آنرا بدین امت همه سهل کردانید و مباح داشته الا مجامعت را دیکر آنست که در امم سابق در شبانروزی پنجاه وقت نماز واجب بودی و برین امت پنج وقت آمد و بدل پنجاه وقت قبول هست و دیکر زکوة مال امتان دیکر ربع مال ایشان بودی و زکوة این امت عشر است و ثوابش ثواب ربع است و دیکر آنست که امتان دیکر در شب روزه چون از طعام فارغ شدندی و بخواب رفتندی دیکر ایشان را روا نبودی طعام و شراب خوردن و مجامعت کردن تا شب دیکر و این امت را همه اینها روا باشد هرچند در خواب رفته باشند تا بوقت

صبح چنانکه حق تعالی فرموده کلوا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر و نیز فرمود که احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم دیکر از نعمتهای خدای تعالی برین امت آنست که در امتان دیکر هر کس که قربانی کردی آنرا بر کردن کرفتی و به بیت المقدس بردی و هرچه قبول شدی آتش در آمدی و آن قربانی ببردی و هرچه مقبول نبودی بر جا بماندی و حق تعالی جایکاه قربانی این امت را شکم درویشان و مسکینان کردانید هرچه مقبول او باشد در آخرت ثواب آن اضعافاً مضاعفة بدو ارزانی دارد و عقوبات دنیا را از و دفع کند دیکر آنست که حق تعالی در توریة حکم بقصاص کرده بود و در قتل و جراحت رخصت نبود که دیت بستانند و میان خطا و عمد فرق نبود در وجوب قصاص چنانکه فرمود و کتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس و العین بالعین و الانف بالانف و الاذن بالاذن و السن بالسن و الجروح قصاص آنکه از ین امت تخفیف کرد و مخیر کردانید ایشانرا در قصاص و دیت و عفو و فرق نهاد میان خطا و عمد چنانکه فرمود یا ایها الذین امنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی الحر بالحر و العبد بالعبد و الانثی بالانثی فمن عفی له من اخیه شیء فاتباع بالمعروف و اداء الیه باحسان ذلک تخفیف من ربکم و رحمة دیکر از نعمتهای خدای تعالی درین امت توبه است که امتان دیکر را قبول توبه نبودی چنانکه توبهٔ قوم موسی آن بود که یکدیکر را بکشتندی پدر فرزند را و فرزند پدر را و اکر یکی از ایشان دست پیش داشتی و یا قاتل را دفع کردی توبه او قبول نبودی و توبهٔ این قوم را حق تعالی سهل کردانید و فرموده که توبهٔ شما استغفار است بزبان و پشیمانی بدل و عزم بر آنکه دیکر باسر آن نرود چنانکه

گفت وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللهَ فَاسْتَغْفَرُوا
لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ
أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ دیگر آنست که از امتان دیگر اگر کسی نکویستی
کفارت وی آن بودی که چشمش برکندی تا توبه اش قبول بودی و توبه این
امت آنست که بران پشیمان باشیم و چشم خود نگاه داریم و عزم کنیم که دیگر باسر
آن نرویم و دیگر آنست که از امتان دیگر چون عضوی از وی بر نی نامحرم باز آمدی
توبه وی آن بودی که آن عضو را ببریدی و توبه ما پشیمانی بود بر آن و عزم
بر ترك آن در ثانی الحال دیگر آنست که اگر کسی از امتان دیگر نهانی بشب گناهی
کردی بامداد بر در سرایش نوشته بود که فلان بر فلان دوش فلان گناه
کرده است تا بدین فضیحت شدی و ازین امت اگر کسی گناهی کند و از خلق
پنهان دارد خدای تعالی بران مطلعست با ملائکه گوید که این بنده من گناهی
که کرده از خلق پنهان داشته بجهت آنکه بر ایشان اعتماد ندارد و پناه با من داد
باميد رحمت من شما گواه باشید که من بروی رحمت کردم چون اعتماد بر
رحمت من کرده بود و در روز قیامت نیز از ان نپرسد و گوید که بنده من گناه
ترا پوشیدم چون در دنیا از خلق پوشیده بودی دیگر از نعمتهای خدای
تعالی برین امت آنست که فرشتگان را بر ایشان گماشته تا از برای ایشان
استغفار میکنند و از خدای تعالی رحمت درمیخواهند چنانکه میفرماید
الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ
لِلَّذِينَ آمَنُوا و دیگر از نعمتهای خدای تعالی برین امت آنست که ایشانرا
گواهان گردانید بر خلقان در دنیا و شفیعان گردانید در زمین هرچه
ایشان نیك ببینند بنزدیك خدای تعالی نیکو بود و هرچه بد ببینند بد

بود مقتدای ایشان ائمه معصومین باشند علیهم السلام رسول صلی الله علیه
و آله و سلم گفت کاشکی من برادران خود را بدیدمی گفتند یا رسول الله ما برادران
تو نه ایم ایمان آوردیم ترا و هجرت کردیم با تو و متابعت تو نمودیم و نصرت دادیم ترا
فرمود که بلی و لیکن آن برادرانی را میگویم که بعد از من ایمان آورند چون ایمان
شما و مرا دوست دارند هم چون دوستی شما و نصرت کنند چون نصرت شما
و تصدیق کنند چون تصدیق شما **فصل در اداب** قال الله تبارك و تعالی
خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ یعنی چون در مسجد شوید زینت بجای آورید
صادق علیه السلام گفت چون بگرمابه روید در وقت جامه بیرون کردن
بگوید اللَّهُمَّ انْزِعْ عَنِّي رِبْقَةَ النِّفَاقِ وَثَبِّتْنِي عَلَى الْإِيمَانِ و چون در خانه
اول روید بگوید اللَّهُمَّ أَذْهِبْ عَنِّي الرِّجْسَ النَّجِسَ وَطَهِّرْ جَسَدِي وَقَلْبِي
و پارهٔ آب گرم بر سر و پای ریزد و پارهٔ از ان بخورد که مثانه را پاك کند و ساعتی
در خانهٔ دوم صبر کند و چون در خانهٔ سیوم رود بگوید که نَعُوذُ بِاللهِ مِنَ
النَّارِ وَنَسْأَلُهُ الْجَنَّةَ تا که از ان خانه بیرون آید و نهی نهاد که اجتناب نماید
در حمام از آب سرد خوردن و فقاع خوردن که آن معده را تباه کرداند و در
محل بیرون آمدن از حمام آب سرد بر پای ریزد تا درد از تنت بیرون رود
و چون جامه در پوشی بگوی اللَّهُمَّ أَلْبِسْنِي التَّقْوَى وَجَنِّبْنِي الرَّدَى که چون
این دعا بخواند از جمیع دردها ایمن گردد صادق علیه السلام گفت سه
چیز مردم را فربه گرداند و سه چیز لاغر گرداند اما آنچه فربه کند یکی آنست
که روزی بحمام رود و روزی نرود دویم بوی خوش بکار بردن سیوم جامهٔ
نرم پوشیدن اما آنچه لاغر کرداند پیوسته تخم مرغ خوردنست و بسیار ماهی
خوردن و گوشت پهلو خوردن رسول علیه السلام گفت هرکه بخدای ایمان

دارد بجا آرد در گرمابه نرود و نیز رسول صلعم گفت خضاب کنید بحنا که آن بصر را
تیز کند و موی برویاند و بوی را خوش کند و اهل را ساکن گرداند صادق علیه السلام
گفت نباید که زن خود را مهمل فرو گذارد از زینتی و اگر چه حنا بود و هرچند
آن زن بسال رسیده باشد و نیز گفت علیه السلام که هر جمعه سر بخطمی شستن
امان بود از برص و جنون و نیز گفت علیه السلام که سر بشویید به برگ سدر
که تقدیس کرده است آنرا هر فرشتهٔ مقرب و هر پیغمبر مرسل و هر که سر بشوید
به برگ سدر خدای تعالی هفتاد روز وسوسهٔ شیطانی از وی بگرداند
که هیچ معصیت نکند و چون معصیت نکند در بهشت رود

ناخن چیدن و موی لب گرفتن

صادق علیه السلام گفت ناخن چیدن و موی لب
باز گرفتن در روز آدینه امان بود از جذام تا دیگر آدینه و نیز گفت ع که
سه چیز از سنت پیغمبرانست عطر بازنان و موی لب گرفتن و مقاربت کردن
رسول علیه السلام گفت که سه چیز سنت پیغمبرانست عطر بازنان
و مسواک و حنا امیر المؤمنین علیه السلام گفت که رسول صلعم ما را امر فرمود بکردن چهار چیز فرمود موی دندان و ناخن و خون صادق علیه السلام
گفت در معنی قول خدای تعالی خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ که مراد از زینت
آنست که بوقت هر نماز ریش خود را شانه کنی که آن روزی را زیاده کند و بلغم را ببرد
و گفته اند که رسول علیه السلام از زیر محاسن هفت بار شانه بر آوردی و از بالا
هفت بار و همچنین شانه کردن طبع را تیز کرداند و بلغم را ببرد و رسول علیه السلام
فرمود که در مسواک کردن دوازده خصلتست پاکی دهن و خشنودی خدای
و دندان را سفید گرداند و چرک دندان را ببرد و بلغم را کم کند و اشتهاء طعام
آورد و حسنات را مضاعف گرداند و راه کند قرآن را پاک کند و دو رکعت نماز

که بآن مسواک کرده باشد فاضلتر است از هفتاد رکعت بی مسواک صادق علیه السلام
گفت که سرمه کشیدن در چشم مژه را برویاند و آب دهن را از چشم باز دارد و بوی
دهن را خوش کرداند و بصر را تیز کرداند و علی بن الحسین علیه السلام گفت سه
چیز چشم را روشن کرداند در آب روان و سبزه و روی نیکو نگریستن رسول ع
گفت سرمه در محل خواب کردن در چشم نیکو بود و نیز گفت که پنج خصلت بود که برص
پدید آورد نوره کردن در روز آدینه و روز چهارشنبه و وضو و غسل کردن
بآبی که در آفتاب گرم شده باشد و بر جنابت طعام و شراب خوردن و بر حیض
مقاربت کردن و بر سر سیری طعام خوردن صادق علیه السلام گفت نوره کردن
در هر پانزده روز سنت بود و اگر بیست روز بگذرد و نوره نکرده باشد باید که
قرض کند و نوره کند و اگر چهل روز بگذرد و نوره نکند نه مسلمان بود و نه مؤمن
باشد و هیچ کرامت نبود او را یعنی چون باعتقاد ترک کرده باشد و رسول علیه السلام
گفت که هر کس بخدای و روز قیامت ایمان دارد باید که چهل روز از سنت کردن
دست باز ندارد و اگر سیم نداشته باشد باید که وام کند و تاخیر نکند بعد از
چهل روز صادق علیه السلام گفت روزی امیر المؤمنین علی علیه السلام عمامه
بود گفت نمیدانم این اندوه از کجاست بر آستانه در نه نشستم و از میان گوسفند
نگذشتم و شلوار بر پا نپوشیدم و دست و روی بدامن خشک نکردم رسول ع
گفت که هر که پیراهن نو بپوشد و بگوید الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَسَانِي مِنَ الرِّيَاشِ
مَا أَتَجَمَّلُ بِهِ فِي النَّاسِ اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا ثِيَابَ يُمْنٍ وَبَرَكَةٍ أَسْعَى فِيهَا بِمَرْضَاتِكَ وَأَعْمُرُ
فِيهَا مَسَاجِدَكَ هنوز آن پیراهن نپوشیده باشد که خدای تعالی وی را بیامرزد
و صادق علیه السلام گفت که هر که پیراهن نو ببرد و سی و شش بار انا انزلناه بر
خواند و چون بد انجا میرسد که تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ قدری آب بر میگیرد

و بر جامه می باشد انکه دو رکعت نماز بکذارد و این دعا بخواند که الحمد لله الذی رزقنی ما اتجمل به فی الناس واستر به عورتی وادی به فریضتی واسکی به بدنی و شکر کند خدای را تا آن جامه باشد انکس در فراخی و نعمت باشد و روایت کرده اند که امام رضا علیه السلام جامه را از جانب راست پوشیدی قدحی آب طلبیدی و ده بار قل یا ایها الکافرون و ده بار قل هو الله احد بران خواندی انکه آب بران جامه زدی و فرمود که هر کس چنین کند تا از ان جامه رشته بر جا باشد در فراخی نعمت باشد **فضیلت انکشتری** ابن عباس کفت که جبرئیل ع نزد رسول علیه السلام نازل شد و کفت یا محمد خدای تعالی ترا سلام میرساند و میکوید که انکشتری در دست راست کن و نکین او از عقیق ساز که خبر است در آن و علی علیه السلام کفت در عقیق چه خاصیت است یا رسول الله فرمود که عقیق کوهی است در یمن که اقرار داده خدای را بوحدانیت و مرا بنبوت [illegible] و فرزندان ترا بامامت و شیعه ترا به بهشت و در روایتی دیکر است که اعدای ترا بدوزخ انس بن مالک کفت که رسول صلعم انکشتری [illegible] دست راست کردی و نیز انس روایت کند که رسول علیه السلام مردی دید که انکشتری طلا در انکشت داشت رسول علیه السلام چوبی در دست داشت بر انکشت وی زد تا انکشتری از انکشتش بیفتاد صادق علیه السلام کفت [illegible] در رسول [illegible] کفتن در روزی بیفزاید و نیز کفت [illegible] علیه السلام که [illegible] در دست داشتن که بوی دهن را خوش کند و [illegible] شهوت بیفزاید [illegible] علیه السلام کفت که چهار چیز [illegible] مباشید که آن [illegible] مباشید [illegible] از برص و جذام و [illegible] مباشید [illegible] از کوری و [illegible] مباشید که آن امان بود از مفلوجی و [illegible]

که در آفتاب نشستن چهار خصلت دارد لون را بکرداند و بوی را ناخوش کند و جامه را کهنه کند و دردی که در باطن باشد ظاهر کند **علامات بسیاری خون** ابو الحسن ع کفت علامات خون چهار چیز باشد خارش تن و خشنکی اندام و خواب بسیار و سر کشتن و روایت کرده اند که رسول علیه السلام لعنت کرده است مردانی را که بزنان مانندکی کنند و همچنین زنانی را که بمردان مانندکی کنند حنان بن سدیر کفت با صادق علیه السلام بودم ترنجی بمن داد و کفت یا حنان در ترنج سه خاصیت است بر کشی باد [illegible] دفع کند و مغزش بول براند و پخش بلغم را ببرد **خاصیت بهی** رسول علیه السلام کفت [illegible] بهی بخورید که در آن خصلتهاست بوی دهن خوش کند و بادها را [illegible] و بواسیر را دفع کند و پی را قوی کرداند و بهی بسیار خوردن امان بود از جذام **خاصیت مویز** رسول علیه السلام کفت که بر شما باد بمویز خوردن که آن صفرا ببرد و بلغم را دفع کند و پی را قوی کرداند و ماندکی را ببرد و خوی را نیکو کند و تن را خوش کرداند و اندوه و غم را ببرد **فواکه** صادق علیه السلام کفت که از میوهای بهشت انار و سیب و بهی و انکور و رطب نشان و آن نوعی بود از بهترین خرما **آنچه نسیان آورد** رسول علیه السلام کفت در وصیت کردن بعلی علیه السلام که نه چیز نسیان آورد سیب ترش و کشنیز تر و پنیر خوردن و نیم خورده موش و نوشته کورها خواندن و از میان دو زن کذشتن و در آب ایستاده بول کردن صادق علیه السلام کفت که خربزه بخورید که در ان خصلتهاست شحم زمینست و درو هیچ درد و غایله نبود و آن طعام و شراب بود و میوه و ریحان باشد و نان خورش بود و شهوت را بیفزاید و مثانه را پاک کند و بول را براند و در خبری دیکر هست که سنک مثانه را بکداراند و رسول علیه السلام کوید که خربزه را با رطب خوردی حضرت صادق ع

گفت خربزه خوردن بر نهار مفلوجی باز دارد و خرما نیز بر نهار خوردن مفلوجی
باز دارد حسین بن علی علیه السلام گفت که در نشستن بر خوان دوازده خصلت
که مردم مسلمان را میباید دانست چهار از آن فریضه بود و چهار سنت و چهار
آداب اما فریضه معرفت خدای بود و بر رضا دادن بدان و نام خدای گفتن و شکر
کردن و اما سنت دست شستن است پیش از طعام و بر جانب چپ نشستن
و به سه انگشت طعام خوردن و انگشت لیسیدن و اما ادب آنست که پیش خود
چیزی خورد و لقمه خرد بر دارد و نرم بخاید و در روی مردمان ننگرد امیر المؤمنین
علیه السلام گفت هر که خواهد در خاندان وی خیر بسیار بدید آید باید که
در وقت طعام خوردن دست بشوید رسول علیه السلام گفت هر که پاره نان
یا میوه یابد باید که بخورد که آن از شکم جدا نشود تا که خدای تعالی او را بیامرزد
خلال کردن صادق علیه السلام گفت خلال مکنید بچوب ریحان و
بچوب انار که آن رگ جذام را برانگیزد صادق علیه السلام گفت که هر که در
بازار هزار بار بگوید که أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ
أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ خدای تعالی آن مرد را هزار حسنه بنویسد **در محل
خواب کردن** رسول علیه السلام گفت که هر کس در محلی که با جامه خواب رود
قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ بخواند حق تعالی گناه پنجاه ساله او را بیامرزد **فصل در آداب
وضو و غسل و ثواب آن و ادعیه آن** قال الله تبارک و تعالی در سورة المائدة
یا ایها الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلٰوةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى
الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ باقر علیه السلام گفت که
روزی رسول علیه السلام با اصحاب نماز بامداد بگذارد و بنشست و احادیث
میفرمود تا آفتاب برآمد و یاران یک یک برمیخاستند و میرفتند تا دو کس ماند

یکی انصاری و دیگری ثقفی رسول علیه السلام با ایشان گفت که شما میخواهید که از من سؤال
کنید اگر میخواهید بپرسید و اگر نه من شما را از آن خبر دهم ایشان گفتند چنین است
یا رسول الله آنچه در دل ماست گو تو ما را از آن خبر دهی از شک دورتر بود و بر
بصیرت نزدیکتر و آن ایمان را زیاده میکند رسول علیه السلام فرمود که ای ثقفی
تو میخواستی که از وضو و نماز خود مرا سؤال کنی و از ثواب آن بدانکه چون دست
در آب کنی و بگوئی بسم الله هر گناه که بدست کرده باشی فرو ریزد و چون روی
بشوئی هر گناه که بچشم و دهن کرده باشی از تو فرو ریزد و چون مسح سر و مسح
پای کشی هر گناه که بسر و پای کرده باشی از تو فرو ریزد ای ثقفی اینست ثواب
وضوی تو و ثواب نماز در باب نماز مذکور خواهد شد صادق علیه السلام
گفت روزی امیر المؤمنین علی علیه السلام با محمد حنفیه گفت که ای محمد آب بیار
تا وضو سازم محمد آب آورد امیر المؤمنین علیه السلام استنجا کرد و گفت اَللّٰهُمَّ حَصِّنْ
فَرْجِي وَأَعِفَّهُ وَاسْتُرْ عَوْرَتِي وَحَرِّمْنِي عَلَى النَّارِ انگه آب در دهن کرد و گفت اَللّٰهُمَّ
لَقِّنِّي حُجَّتِي يَوْمَ أَلْقَاكَ وَأَطْلِقْ لِسَانِي بِذِكْرِكَ وَشُكْرِكَ انگاه آب در بینی کرد
و گفت اَللّٰهُمَّ لَا تُحَرِّمْنِي رِيحَ الْجَنَّةِ وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَشَمُّ رِيحَهَا وَرَوْحَهَا وَرَيْحَانَهَا
انگه روی بشست و گفت اَللّٰهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي يَوْمَ تَسْوَدُّ فِيهِ الْوُجُوهُ وَلَا تُسَوِّدْ وَجْهِي
يَوْمَ تَبْيَضُّ فِيهِ الْوُجُوهُ انگه دست راست بشست و گفت اَللّٰهُمَّ أَعْطِنِي كِتَابِي
بِيَمِينِي وَالْخُلْدَ فِي الْجِنَانِ بِيَسَارِي وَحَاسِبْنِي حِسَابًا يَسِيرًا انگه دست چپ را
بشست و گفت اَللّٰهُمَّ لَا تُعْطِنِي كِتَابِي بِشِمَالِي وَلَا مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِي وَلَا تَجْعَلْهَا
مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِي وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ مُقَطَّعَاتِ النِّيرَانِ انگاه مسح سر کشید و
گفت اَللّٰهُمَّ غَشِّنِي بِرَحْمَتِكَ وَبَرَكَاتِكَ انگه مسح پایها کشید و گفت اَللّٰهُمَّ
ثَبِّتْ قَدَمَيَّ عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزِلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ وَاجْعَلْ سَعْيِي مَشْكُورًا وَذَنْبِي

مَغْفُورًا فِيمَا يُرْضِيكَ عَنِّي يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ آنگاه سر برآورد و گفت یا محمد هر که
چنین وضو کند که من کردم و بگوید این دعاها که من گفتم از هر قطرهٔ آب وضوی
وی فرشتهٔ بیافرید تا تسبیح و تقدیس و تکبیر میگوید تا روز قیامت و ثواب آن
همه وضو کننده را باشد رسول علیه السلام گفت که متوضی چون دست باب
کند دیو از وی دور شود و چون مضمضه کند خدای تعالی دل و زبان وی
بنور حکمت روشن گرداند و چون استنشاق کند وی را از آتش ایمن گرداند
و بهشت او را روزی کند و چون روی بشوید روی را سفید گرداند در آن روز
که بعضی رویها سیاه باشند و چون بازوها بشوید غلهای دوزخ بر وی حرام
گرداند و چون مسح سر کشد گناهان را از وی بیفکند و چون مسح پایها کشد
وی را جواز دهد بر صراط در آن روزی که پایها در آن بلغزد و چون غسل کند
خدای تعالی بهر قطرهٔ از آب غسل وی خانهٔ در بهشت از برای وی بنا کند موسی ع
گفت در مناجات که الهی چه باشد جزاء کسی که از بیم تو وضوی تمام کند خطاب
آمد که روز قیامت چون برانگیزانم او را نوری باشد در پیش دو چشم او
درخشنده صادق علیه السلام گفت که هر که در غسل جنابت یک موی را
بعمد خشک بگذارد بدوزخ رود روایت کرده اند که هر که وضو کند و نام خدا
یاد کند جملهٔ تن وی پاک شود و آن وضو کفارتی باشد او را تا دیگر وضو
و هر که وضو کند و نام خدا یاد نکند از تن وی آنمقدار پاک شود که آب بدان
رسیده باشد ابو الحسن موسی علیه السلام گفت که هر که وضوی نماز شام
کند کفارهٔ گناهان آن روز شود بجز کبایر رسول علیه السلام فرمود که چشمها
بگشایید در محل وضو ساختن و آب بر روی زدن تا چشمان شما آتش دوزخ را
نبینند صادق علیه السلام گفت هر که وضو سازد و بازوها را خشک کند

بار حسنه

بار حسنه بنویسند وی را و هر که خشک نکند سی حسنه بنویسند او را قال النبی
علیه السلام مَنْ تَوَضَّأَ وَاَحْ[illegible] تَمَنْدَلَ كَتَبَ اللهُ لَهُ ثَلَاثِينَ حَسَنَةً وَخَلَقَ اللهُ
بِكُلِّ قَطْرَةٍ مَلَكًا يُسَبِّحُ اللهَ اِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ **فصل در اذان و اقامت و ثواب آن**
قال الله تعالی فی سورة المائدة وَاِذَا نَادَيْتُمْ اِلَى الصَّلٰوةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا
ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ مفسران گفته اند که هرگاه مؤمنان نماز میگذاردند
کفار جمع میشدند و بر سبیل استهزا میگفتند نماز میگذارید و چون رکوع و
سجود میکردند میگفتند رکوع میکنید سجود میکنید حق تعالی این آیه فرستاد
یعنی چون شما بانگ نماز گویید این کفار او را ببازی و استهزا در آرید از آنکه ایشان
قومی اند که عقل ندانند یعنی عقل را استعمال نمیکنند و آنچه بر ایشان واجبست
نمیدانند و بدانکه ندا بر پنج وجه است نداء خدا و نداء رسول و نداء اسرافیل
و نداء ابراهیم و نداء مؤذن و اما نداء حق تعالی آنست که میفرماید يَا اَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا تُوبُوا اِلَى اللهِ تَوْبَةً نَصُوحًا و اما نداء رسول علیه السلام آنست که گفت
يَا قَوْمَنَا اَجِيبُوا دَاعِيَ اللهِ وَآمِنُوا بِهِ اما نداء اسرافیل آنست که وَاسْتَمِعْ يَوْمَ
يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ و اما نداء ابراهیم علیه السلام يَا بُنَيَّ اِنِّي اَرٰى
فِي الْمَنَامِ و اما نداء مؤذن وَاِذَا نَادَيْتُمْ اِلَى الصَّلٰوةِ و نیز خدای تعالی میفرماید
وَمَنْ اَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا اِلَى اللهِ وَعَمِلَ صَالِحًا یعنی نیکوگوی تر از آنکه
خلق را با خدای تعالی خواند و کار نیک کند باقر علیه السلام گفت هر که ده سال
بانگ نماز گوید از برای خدای حق تعالی او را چندانی مغفرت بدهد که چشمش کار
کند و آوازش بآسمان برسد و تصدیق کند وی را هر تر و خشکی که آنرا بشنود
و نصیب بود او را از ثواب هر کس که در مسجد با وی نماز گذارد و حسنه بود او را
برابر کسی که به آواز او نماز گذارد رسول علیه السلام گفت مؤذنان را حشر کنند

آنست که

باپیغمبران وصدیقان وشهیدان وصالحان صادق علیه السلام گفت هرکه آواز
مؤذن بشنود که میگوید اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله
باید که او نیز بگوید از برای تصدیق واز برای ثواب که وانا اشهد ان لا اله الا الله
وانا اشهد محمدا رسول الله که حق تعالی کفایت کند از وی شر کسانی که آنرا انکار
کنند ومعاونت کند کسانی را که بدان اقرار دارند وویرا بود بعدد منکران ومقران
صادق علیه السلام گفت هرکه بانگ نماز صبح بشنود وبگوید اللهم انی اسئلك
باقبال نهارك وادبار لیلك وحضور صلواتك واصوات دعاتك ان تتوب علی
انك انت التواب الرحیم چون بانگ نماز شام بشنود وهمین را بگوید اگر دران
روز ویا دران شب بمیرد ویرا از جمله تائبان نویسند رسول علیه السلام گفت
هرکه بانگ نماز بگوید از برای ثواب وخشنودی خدای تعالی او را بدهد ثواب
چهل هزار فرشته وچهل هزار صدیق ودر شفاعت وی آورد چهل هزار گناهکار
از امت من وهمه را به بهشت فرستند وچون مؤذن بگوید اشهد ان لا اله الا الله
دعا کند ویرا هفتاد هزار فرشته واستغفار خواهند از برای وی واو روز
قیامت در سایه عرش خدا باشد تا خلایق از حساب فارغ شوند وچون بگوید
اشهد ان محمدا رسول الله بنویسند او را ثواب هفتاد هزار فرشته روایت
کرده اند که هرکه یك نماز با اقامت بکند دو صف از ملایکه در قفای وی نماز کنند
صادق علیه السلام گفت چون جبرئیل علیه السلام بانگ نماز واقامت برسول
علیه السلام آورد رسول در خواب بود وسر در کنار امیر المؤمنین علی علیه السلام
نهاده بود جبرئیل بانگ نماز واقامت گفت رسول الله صلی الله علیه وآله بیدار
شد گفت یا علی شنیدی گفت نعم یا رسول الله گفت یاد گرفتی گفت آری فرمود
که بلال را بطلب وبوی آموز ویرا طلبید وبوی آموخت رسول علیه السلام گفت

مؤذن را

مؤذن را بانگ بود نماز با اقامت مانند مزد شهیدی که در خون خود می غلطد در راه
خدا وروایت کرده اند که هشام بن ابرهیم برضاء بنالید از مرض خود واز آنکه فرزندش
نمیشد رضا علیه السلام فرمود که در خانه خود آواز بیا بانگ نماز واقامت برگدارد
هشام گفت که من چنان کردم خدای تعالی مرض را از من دفع کرد وفرزندانم
بسیار شد عبدالله بن علی گفت از رسول خدای شنیدم که گفت هرکه مؤذنی کند
از برای نماز وتقرب بخدای عز وجل کند خدای تعالی گناهان گذشته ویرا
بیامرزد ومنت نهد بر وی بعصمت در باقی عمرش وجمع کند میان او وشهدا در
بهشت گفتم حدیث کن مرا از نیکوترین چیزی که از رسول علیه السلام شنیدی
گفت ویحك رگ دل مرا ببریدی آنگاه بگریست چندانکه مرا بر وی رحم آمد ومن
نیز بگریستم آنگاه گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم از رسول صلی الله
علیه وآله شنیدم که گفت چون روز قیامت شود خدای تعالی خلایق را جمع
کند فرشتگان از نور با نجیبهای مؤذنان فرستند با علمهای نور پای ایشان از
زبرجد سبز باشد وجبههای ایشان از مشك اذفر مهارهای ایشان از زبرجد سبز
باشد ومؤذنان بران سوار شوند ونجیبان برخیزند وفرشتگان را می برند و
مؤذنان باواز بلند بانگ نماز میگویند آنگه سخت بگریست چون خاموش شد
گفتم چرا میگریی گفت ویحك چیزها یاد من دادی از حبیب خود مصطفی صلی الله
علیه وآله شنیدم که گفت بدان خدای که مرا بنبوت فرستاد که چون مؤذنان
بران نجیبها نشسته برخلقان بگذرند الله اکبر الله اکبر گویان آواز وغریو از
امت من برآید اسامه بن زید سؤال کرد که یا رسول الله این چه آواز باشد فرمود
که آواز تسبیح وتهلیل بود وچون مؤذنان بگویند اشهد ان لا اله الا الله امت
من گویند که ما در دنیا این می شنیدیم وخدای را عبادت میکردیم ایشان را گویند

راست میگویید چون مؤذنان گویند اشهد ان محمداً رسول الله امت من گویند که
اینست که برسالت بما آمد بود و ما او را ندیده بودیم گویند راست میگویید وی بود [بشما]
که بما اداء رسالت کرد و ... و ایمان آوردید و حق است بر خدای تعالی که جمع کند
میان شما آنکه ایشان را بمنازل ایشان برند و ایشان را جایها باشد که هیچ چشم
ندیده باشد و بخاطر هیچ آدمی نرسیده باشد آنکه رسول صلی الله علیه و آله باین
نکوییت و گفتا کو میستوانی بهتر و الابر مؤذنی احسان کن **فصل در ذکر نماز کردن
و فضیلت و ثواب آن** قال الله تعالی قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم
خاشعون رسول علیه السلام فرمود که فرشته هست نام او سمحائیل که براتهای
نماز کنندگان را از خدای تعالی او ستاند پس چون مؤمنان در بامداد برخیزند
و وضو سازند و نماز بامداد بگذارند حق تعالی برا[ت] ... فرشته دهد و در آنجا
نوشته باشد که انا الله الباقی بندگان من و پرستاران من ...
نگاه داشت خود در آوردم بعزت و جلال من که شما را ... نگه دارم ...
بیامرزیدم تا بوقت نماز پیشین و چون وقت نماز پیشین شود و ایشان برخیزند
و وضو سازند و نماز پیشین بگذارند سمحائیل برات ایشان را بستاند در آنجا
نوشته باشد که انا الله القادر بندگان من و پرستاران من سیئات شما را با
حسنات بدل کردم و گناهان شما را بیامرزیدم و برضای خود شما را در دار الخلد
فرود آوردم و چون وقت نماز دیگر بگذارند آن فرشته برات بستاند در آنجا نوشته
باشد که انا الله الجلیل جل ذکری و عظم سلطانی و شما را ساکن گردانیدم
در مساکن ابرار و از شما دفع کنم شر اشرار و چون وقت نماز شام در آید و ایشان
برخیزند و وضو سازند و نماز شام بگذارند آن فرشته برات ایشان را بستاند
در آنجا نوشته باشد که انا الله الجبار الکبیر المتعال بندگان من و پرستاران

من ملائکه من بر آسمان رفتند مراد شما بدهم در روز قیامت و چون وقت نماز خفتن
شود برخیزند و وضو سازند و نماز خفتن را بگذارند آن فرشته برات ایشان را
بستاند در آنجا نوشته باشد که انی انا الله لا اله غیری و لا رب [سوای] بندگان
و پرستاران من در خانهای خود طهارت کردید و بخانهای من آمدید و ذکر من بجای
آوردید و مرا بشناختید و فرایض من ادا کردید گواه باش ای سمحائیل و دیگر فرشتگان
که من از ایشان راضی ام آنگه سمحائیل آواز دهد هر شبی سه بار بعد از نماز خفتن
که ای فرشتگان خدای بدانید که خدای تعالی بیامرزید نماز کنندگان موحدان را
پس هیچ فرشته نماند الا که استغفار کند نماز گذارندگان را و دعا کنند ایشان را
عبادو مت برات و هر که بنماز شب برخیزد از مردان و زنان مؤمنین و مؤمنات و
با اخلاص و نیاز و وضوء تمام بکند و به نیتی صادق و دلی سلیم و تنی خاشع و خا[یف]
و چشمی گریان و دلی بریان در نماز ایستد نه صف از ملائکه در قفای وی بایستند
که عدد هر صفی از آن بجز خدای تعالی کسی نداند و یک طرف آن بمشرق باشد
و یک طرف بمغرب و چون از نماز فارغ شود خدای تعالی بعدد آن ملائکه از برای
وی درجات بنویسد ربیع بن زید هر گاه که این روایت کردی گفتی کجائی ای غافل
ازین کرامت و از قیام شب بنماز و از بزرگواری این ثواب رسول علیه السلام
گفت که چون زوال آفتاب بخواهد کردید حلقه بود که در آنجا و در آن وقت
تسبیح کند خدای را همه چیزی **فصل در بیان کیفیت مفارقت روح از بدن**
و احوال او از تفسیر کازر نقل کرده اند قال الله تعالی یا ایتها النفس المطمئنة
ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی خدای تعالی
با مؤمن خطاب کند بخودی خود چنانکه با موسی کرد از برای کرامت مؤمن یا بر
زبان فرشته خطاب کند که ای نفس آرمیده و ساکن گشته با حق چنانکه هیچ [شبهه را]

بوی راه نبودی و وعدهٔ خدا را حق دانسته و تصدیق آن کرده باز کرد با خدای خود
یعنی با آنچه وعده داده است از ثواب و راضی از خدا و خوشنودی از کرامتهاء او
و ثواب طاعتهاء پسندیده تو از خدا راضی و خدا از تو راضی و این خطاب در وقت
نزع و جان سپردن باشد و چون بقیامت رسند ویرا گویند فادخلی فی عبادی
وادخلی جنتی عبدالله عمر روایت کند که چون بندهٔ مؤمن را وفات رسد خدای
تعالی دو فرشته را بفرستد تا حلهٔ از بهشت بیاورند و گویند ای نفس مطمئنه
بیرون آی و با روح و ریحان شو تو از خدا راضی و خدا از تو راضی روح وی
بیرون آید و بوئی از و دمیدن گیرد خوشتر از بوی مشک ملائکه آسمان گویند
که نفس بندهٔ مؤمن می آورند که بغایت بوی خوش می آید و درهای آسمان بروی
بگشایند و ملائکه بروی صلوات میفرستند و پیش عرش خدا برند فرشتگان
که قابض روح وی باشند خدای را سجده کنند و گویند خداوندا بندهٔ موحد
تواست ترا بپرستید و با تو انباز نگرفته آنکه خدای تعالی میکائیل را گوید
که این نفس را بنزدیک نفسهای مؤمنان بر و بفرماید تا فراخی گور وی هفتاد
گز در هفتاد گز کنند و از روح و ریحان بهشت در گور وی افکنند و مثل او در
گور چنان باشد که عروس در خوابگاه خود کسی او را بیدار نکند الا برادر خود
از گور برخیزد بمانند کسی که خواب تمام کرده باشد و چون کافران و عاصیان را
مرگ نزدیک رسد خدای تعالی دو فرشته را بفرستد با پارهٔ پلاس درشت
گنده که از آن گنده تر نباشد بیایند و گویند که ای نفس خبیثه بیرون آی
و با دوزخ و عذاب الیم باش و خدای خشمناک سعید بن جبیر گفت که عبدالله
عباس بطایف فرمان یافت مرغی بیامد که بشکل آن کسی ندیده بود و در نعش
وی رفت و بیرون نیامد چون ویرا دفن کردند بر سر گور وی آواز شنیدند

از هاتفی که این آیه میخواند که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة و بعضی گفته اند که این خطاب در وقت بعث خواهد بود که جانها را
با قالب فرستند جان مؤمن را گویند که ای جان آرمیده با نزدیک سید خود
و صاحب خود شو یعنی با قالب و تن خود در و پس آنکه در بهشت رو و قال الله تعالی
فاما الانسان اذا ما ابتلیه ربه فاکرمه و نعمه فیقول ربی اکرمن و اما
اذا ما ابتلیه فقدر علیه رزقه فیقول ربی اهانن کلا الی آخره یعنی
پس اگر خدای تعالی آدمی را ابتلا کرداند و بیازماید بآنکه گرامی دارد او را و
نعمتی بدو دهد گوید پروردگار من مرا گرامی داشته اگر ویرا امتحان کند
بآنکه روزی بر وی تنگ کرداند گوید که خدای تعالی مرا خوار کردانید کلا نه
چنانست که وی میگوید پندارد نعمت دادن خدای آدمی را اکرام ویست و تنگ
کردانیدن وی اهانت و خواری ویست بلکه این هردو ابتلا و امتحان ویست
اول نعمت تا وی شکر میکند یا کفران می آورد دوم بفقر تا بر آن صبر میکند
و یا جزع و ناشکیبائی مینماید چنانکه گفت و نبلوکم بالشر و الخیر
فتنة و الینا ترجعون توانگری از برای کرامت نیست بلکه موجب حکمت
و مقتضی مصلحت است آنرا که مصلحت باشد توانگری دهد و اگر مصلحت داند
درویشی شما خود میکنید آنچه بدان مستحق اهانت میشوید مالشان داده که
با درویشان مواسا کنید نمیکنید و یتیمان را گرامی نمیدارید **اول کسی که
سنگ تراشید و خانه در سنگ کند** اهل سیر گفته اند که اول کسی که سنگ
تراشید و از و خانه ساخت و اساس و متاع کرد از رخام و غیر آن ثمود بود
هزار هفتصد هزار خانه در کوهها در سنگ کندند صالح را علیه السلام
با ایشان فرستاد متابعت وی نکردند عذاب بدیشان فرستاد و همه را هلاک کرد

حکمت در عدد ملائکه که موکّلند بدوزخ که آن نوزده اند قال الله تعالی
سَاُصْلِیهِ سَقَرَ وَمَا اَدْرٰیكَ مَا سَقَرُ لَوّاحَةٌ لِلْبَشَرِ عَلَیْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ وَمَا
جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ اِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِینَ کَفَرُوا الی قوله کَذٰلِكَ یُضِلُّ اللهُ مَنْ یَشَاءُ
وَیَهْدِی مَنْ یَشَاءُ عَلَیْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ یعنی فرشتکانی که بر دوزخ موکّلند نوزده اند
مکر از بهر آن تا فتنه باشد کافرانرا و کویند که چرا این عدد بر عقد بیست و این
عدد اندك با خلایق چکونه بر آیند و نیز از بهر آن کفتیم عدد را تا اهل کتاب
بیقین بدانند صدق محمّد را علیه السّلام چون در کتب ایشان این معنی مذکور است
و از بهر آن تا مؤمنان را ایمان زیاده شود و نیز از بهر آن تا منافقان و کافران کویند
که خدای تعالی باین عدد چه خواسته و مراد او چه بوده و چرا نوزده کفت و بیست
نکفت و نیز از بهر آن کرد تا فتنه و آزمایشی باشد و مؤمنان از منافقان ممتاز
کردند که مؤمنان چون خدایرا شناسند و حکیم دانند تسلیم شوند و بدان
ایمان آورند و منافقان را و کافرانرا در اعتراض بکشایند و چون و چرا آغاز
نهند پس کفت کَذٰلِكَ یُضِلُّ اللهُ مَنْ یَشَاءُ اِلَی آخره معنی اضلال و هدایت خدای تعالی
یعنی چنین خدای تعالی بعضی را اضلال کند بمعنی امتحان و بعضی را هدایت
کند بمعنی توفیق و بیان یا حکم کند بضلالت منافقان و کافران نزدیك این
امتحان و حکم کند بهدایت مؤمنان ذکر اصحاب الیمین قال الله تعالی
کُلُّ نَفْسٍ بِمَا کَسَبَتْ رَهِینَةٌ اِلَّا اَصْحَابَ الْیَمِینِ الی آخره یعنی هر نفس و هر تنی
با آنچه کرده باشند در کرو باشد یعنی بعمل خود کرفتار باشد و در کرو دار خود
بمانده باشد مکر اصحاب یمین که ایشان نفس خود را از کرو بیرون کرده باشند
و ذمّه خود را از آتش دوزخ آزاد کرده باشند با یمان و عمل صالح و از امیر المؤمنین
علیه السّلام روایت کرده اند که کفت مراد از اصحاب الیمین اطفال مؤمنان اند

یمان کفت آنان باشند که فك رهن خود کرده باشند بتوبه ابو حمزه ثمالی از محمّد باقر
کفت که ما و شیعه ما اصحاب الیمین ایم قصّهٔ چشم زخم قال الله تعالی وَاِنْ یَکَادُ
الَّذِینَ کَفَرُوا لَیُزْلِقُونَكَ بِاَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّکْرَ وَیَقُولُونَ اِنَّهُ لَمَجْنُونٌ
وَمَا هُوَ اِلَّا ذِکْرٌ لِلْعَالَمِینَ روایت کرده اند که جماعتی بودند از بنی اسد که
بچشم بد معروف و مشهور بودند و چشم ایشان بمرتبه بود که اکر کوشت بایستی
یکی از ایشان کنیزکی را کفتی که زنبیل بردار تا پاره کوشت بیاوری و بیامدی
هر کجا اشتری یا کاوی یا کوسفندی نیکو بدیدی کفتی مَا اَحْسَنَهَا وَمَا رَاَیْتُ
مِثْلَهَا در حال بیفتادی و خداوندش آنرا بکشتی و او از آن نصیبی برداشتی
و در میان ایشان مردی بود که چشم بر هر که انداختی از پای بیفتادی یا بمردی
یا کشته شدی و این مرد را بدین جهت از خیمه بیرون نکذاشتندی هر وقت که
دلش بکرفتی دامن خیمه برداشتی و نظاره میکردی کلبی کفت قریش بیامدند
و آن مرد را کفتند که ترا چه زیان شود اکر بیایی و نظر بر محمّد افکنی باشد که چشم
تو در روی رسد او بیامد و رسول علیه السّلام قرآن میخواند برابر وی بایستاد
و در روی مینکریست و هیچ شك نمیکرد که رسول علیه السّلام بچشم وی زده شود
و این بیت انشا کرد قد کان قومك یحسبونك سیّدا و اخالك انّك سیّد معیون
حق تعالی رسول را علیه السّلام از چشم وی نکاه داشت و این آیت فرستاد
که وَاِنْ یَکَادُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَیُزْلِقُونَكَ بِاَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّکْرَ وَیَقُولُونَ
اِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ اِلَّا ذِکْرٌ لِلْعَالَمِینَ یعنی این کافران خواستند که ترا چشم زخم
کنند و ضرری بتو رسانند چون بشنیدند که قرآن میخواندی در تو نکاه میکردند
و میکفتند مَا اَحْسَنَهُ وَاَفْصَحَهُ تا بچشم زده شوی و میکویند که او دیوانه است
از غایت حیرت که ایشانرا در کار تو هست وَمَا هُوَ اِلَّا ذِکْرٌ لِلْعَالَمِینَ و نیست این

قرآن مکر ذکری وموعظتی مر عالمیان را وکسی را که چنین ذکری وشرفی باشد برای
جهانیان وی را چگونه دیوانه خوانند اسماء بنت عمیس گفت یا رسول الله فرزندان
جعفر را چشم میرسد روا باشد که از برای ایشان افسونی وتعویذی بنویسیم
رسول علیه السلام گفت روا باشد اگر چیزی بودی که قضا را غلبه کردی چشم
بودی ومتکلمان را درین خلافست ابو علی جبائی وابو القاسم میگویند که این را
اصلی نیست رمانی گفت این ممتنع نیست وبرین اجماع مفسران هست ومعروفست
میان عقلاء مسلمانان ومجربست وسید رحمه الله روا میدارد وانکار نکرد وانبیا دند
میگویند که تفسیر این آیت آنست که بنظر عداوت در تو مینگرند ومیخواهند
که قدم ترا بلغزانند وترا هلاک کنند **ابتدای بت پرستیدن** قال الله تعالی
وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا
الی اخره یعنی گفتند رؤساء قوم نوح اتباع خود را که دست از خدایان خود مدارید
واز پرستیدن ایشان دور مشوید خاصه ازین پنج بت که نام ایشان ود وسواع
ویغوث ویعوق ونسر است محمد بن کعب گفت که آدم را پنج پسر بود واین نامها نام
ایشان بود وهمه زاهد وعابد بودند یکی از ایشان بمرد برادران از برای وی غم
اندوهناک شدند شیطان بیامد وایشان را گفت اگر میخواهید من صورت وی را
از برای شما بسازم تا در قبلهٔ خود نهید وچون نماز میگذارید در آن صورت
مینگرید وبرادر خود را یاد میکنید ایشان گفتند ما نخواهیم که در قبلهٔ ما چیزی
باشد که ما نماز کنیم گفت در راه مسجد نهیم گفتند روا باشد شیطان صورتی
بساخت از مس وارزیز وآنجا بنهاد برادری دیگر بمرد بصورت او نیز تمثال ساخت
چون مدتی از میان بگذشت ومردمان دست از نماز وطاعت بداشتند
در روی در فساد آوردند شیطان آمد وبدیشان گفت که شما هیچ معبود را

نمی پرستید گفتند کرا پرستیم گفت این صورتها که می بینید خدایان پدران شمااند
که در مساجد ایشانست آنرا بپرستید ایشان به پرستیدن آن مشغول شدند تا
آنکه خدای تعالی نوح را فرستاد وایشان را باعبادت خدا میخواند ایشان قبول نمیکردند
وفرزندان واتباع خود را وصیت میکردند که لا تذرن آلهتکم الی اخره محمد بن قیس
گفت که این پنج کس پنج مرد صالح بودند از عهد آدم تا نوح وایشان را اتباع بود که
بدیشان اقتدا میکردند وچون بمردند یاران ایشان گفتند که اگر بر صورت ایشان
تماثیلی سازیم تا غم نادیدن ایشان بر ... ن آن تماثیل کم کردانیم روا باشد بساختند
وچون ایشان بمردند شیطان آمد وفرزندان ایشان را گفت که صورتهاء معبودان
پدران شما بودند ومی پرستیدند چرا شما نیز نمی پرستید ایشان آغاز بت پرستیدن
کردند عبد الله عباس گفت که نوح علیه السلام کافران را منع میکرد از آنکه گور
آدم را طواف کنند ابلیس ایشان را گفت که این نیست بی جان من از برای شما بر صورت
آدم تماثیل بسازم که تا آنرا طواف کنید واز برای ایشان پنج بت بتراشید وایشان
پرستیدن آن فرمود وچون طوفان نوح شد آن بتها در زیر آب وگل بماندند تا
آنکه باز شیطان آنرا بیرون آورد واز برای مشرکان عرب وهر قبیله یکی از آنرا بر کرفتند
ومی پرستیدند ودر کعبه نهادند واز آنجمله یکی را هبل میگفتند در میان کعبه
نهاده بودند هجده گز بالای وی بود وگفتند که ود بر صورت مردی بود وسواع
بر صورت زنی ویغوث بر صورت شیری ویعوق بر صورت اسبی ونسر بر صورت
کرکسی ودر روایت کرده اند که چون نافرمانی کردند قوم نوح وی دعا کرد تا آن همه غرق
شدند بطوفان وبعضی گویند دعاء نوح به دستور خدای تعالی بود وباعلام وی
ابن زید گفت که نوح بر ایشان وقتی دعا کرد که ارحام زنان ایشان عقیم کرداند واصلاب
مردان خشک کرد پیش از عذاب بچهل سال وگفته اند بهفتاد سال که در میان ایشان

خدای تعالی

نمی پرستید

کوذلک بنود **در ذکر نماز شب و فضیلت وی** قال الله تعالی یا ایها المزمل
قم اللیل الا قلیلا الی اخره الایه یعنی ای خفته و جامه بسر کشیده بر خیز
بشب و نماز بر پای دار مکر اندکی از شب که باسایش مشغول باشی و نخسپی نیمه
شب یا اندکی از نیمه بیفزا در یا نیمه اختیار تر است و قرآن خوان باهستکی عایشه
روایت کرد که درین وقت که این ایه نازل شد من و رسول علیه السلام در یک
جامه خفته بودیم در کلیمی که تارش موی بز بود و پودش پشم شتر بود و
درازی آن چهار ده کز بود یک نیمه را رسول علیه السلام بر دوش نهاد و نماز
میکذارد و دیکر نیمه من بر خود پوشیده بودم و خفته و بعضی کویند که در
بدایت نماز شب بر رسول علیه السلام و صحابه فریضه بود نیمی از شب و ثلثی
بدان قیام مینمودند تا انکه پایهای ایشان اماس کرد و رنجور شد خدای
تعالی او را نسخ کرد و تخفیف نمود بقوله ان سیکون منکم مرضی در اخر سوره
و اول سوره مدت یکسال و کفته اند ده سال ما بین شد و قول دیکر انست که
در ابتدا نیز سنت بود و این بهتر است لقوله تعالی و من اللیل فتهجد به
نافلة لک و مستحب انست که نیمه اخرین بر خیزند بنماز شب که آن سنت
مؤکد است و در سفر نیز ساقط نشود و رسول علیه السلام امیر المؤمنین
علی علیه السلام را بنماز شب وصیت فرمود و کفت علیک بصلوة اللیل
علیک بصلوة اللیل **معنی ترتیل** قوله تعالی و رتل القرآن ترتیلا یعنی
حروف را کشاده و هویدا کردان ابو بکر بن طاهر کفت آن باشد که تامل
کنی در لطایف خطاب قرانی و نفس را مطالبه کنی بقیام نمودن باحکام آن
و دل را بفهم معانی و اسرار آن و آن جز باهستکی و تانی نتواند بود **کیفیت
نزول وحی** قوله تعالی انا سنلقی علیک قولا ثقیلا یعنی ما بر تو

یادکار محمد علی خان پسر کاری د

خواهیم افکند سخن کرانرا یعنی وحی عایشه کفت دیدمی رسول علیه السلام در وقت
نزول وحی که در سرما او سخت از وی عرق روان شدی حارث بن هشام کفت
که رسول علیه السلام را پرسیدم که وحی بتو چکونه می آید کفت بعضی اوقات
چنان باشد که او از جرس و آن بر من کران و سخت بود و کاهی نیز فرشته بمن
آید بر صورت مردی و آنچه کوید بشنوم و بدانم و آن بر من آسان بود و کفته اند
آن سخت و کران قرآنست بوعد و وعید و حلال و حرام و اکر چه کرانست کرانی
آن بر منافقان بود و بر مؤمنان سهل و آسان بود که و انها لکبیرة الا علی
الخاشعین قوله تعالی ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ و اقوم قیلا یعنی
بدرستی که ساعات شب برخواستن بنماز سخت تر و کران تر است از ساعات روز
از برای انکه در شب ترک خواب خویش و بستر کرم و نرم باید کرد یا انکه موافق تر است
و نزدیکتر با خلاص که در شب زبان و دل موافق بود و دل با سایر اعضا و فراغت
دل در شب بهتر و بیشتر باشد از انکه حوایج و کارها در پیش نیاید و دیکر
خبر است که امام زین العابدین علیه السلام میان شام و خفتن [illegible]
کذاردی وی را از ان پرسیدند کفت ان ناشئة اللیل [illegible]
و هذا ناشئة اللیل **تقیه** قوله تعالی و اصبر علی ما یقولون و اهجرهم
هجرا جمیلا یعنی ای محمد صبر کن بر کناردن رسالت و پیغام و بر رنجانیدن
کافران مر ترا از خاص و عام و از ایشان هجرت کن هجرت کردن نیکو بدل مخالفت
کن با ایشان و در ظاهر بزبان مدارا کن و بنیکو ترین وجهی ایشانرا با خدا دعوت
کن ابو الدردا کفت ما در بدایت اسلام در روی قومی میخندیدیم و دلهای ما
مستعجل بود که کی باشد که ما را بکشتن ایشان فرمایند و این از ان تقیه است
که جمعی بر اهل شیعه عیب میکنند و این ایه منسوخ شد بایه قتال قال الله تعالی

يا ايها المدثر الى اخره جابر بن عبد الله كفت روزى از رسول عليه السلام شنيدم
كه كفت من در وادى بودم و بروايتى بر كوه حرى بودم مرا آواز دادند نكاه كردم
از چپ و راست و از پيش و پس هيچكس را نديدم بر بالا نكريستم شخصى را ديدم
بر تختى نشسته و مرا ندا ميكرد و من از وى بترسيدم و مشوش شدم و تحدابرمن
القا كرد من با خانهٔ خديجه رفتم ترسان و كفتم كه مرا بپوشيد و در تب شدم
خديجه مرا بپوشيد جبرئيل عليه السلام آمد و اين سوره آورد يعنى وثيابك
فطهر كه اى خفته و جامه در سر كشيده برخيز و بترسان قوم خود را از عذاب و
خداى خود را تكبير كوى و جامهٔ خود را از نجاست پاك كن و نفس خود را از وسخ
و دنس و رذايل بشوى و دل خود را از علايق جسمانى و عوايق اين جهانى طهارت
ده ابن عباس كفت جامه ات بايد كه از وجه حلال باشد ابن زيد كفت جامه رات
بشوى و چون مشركان مكن كه ايشان جامه نشويند ابن طاوس كفت جامه رات
كوتاه دار كه جامهٔ كوتاه از لوث نجاست پاكيزه ماند امير المؤمنين على عليه السلام
كويند كه جامهٔ كوتاه پوشيدى كفتند كه چرا جامه را كوتاه ميدارى كفت لانه
انقى و [illegible] وقوله تعالى وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة يعنى در آن
روز رويها باشد روشن و نورانى و تازه كه بنعيم بهشت و رضاى خداى را
نكرند شبهيه و اشاعره باين ايه تمسك كنند بر آنكه خداى را بتوان ديد و كويند
كه اين نظر بمعنى روايت است و كفتار شنواى را دليل سازند كه كفت نظرت الى
من زبن الله وجهه فيا نظرة كادت على عاشق يقضى و ايشان را در اين ايه هيچ
دليل نيست از براى آنكه نظر در كلام عرب بر وجوه است بمعنى تقليب حدقه
باشد بجهة مرائى و بمعنى فكر و انديشه بود و بمعنى انتظار آيد و بمعنى مقابله
و بمعنى رحمة نيز آمده اما بمعنى رؤيت نيامده بدليل آنكه اثبات نظر كنند

ونفی

ونفى رؤيت و كويند نظرت الى الهلال ولم اره يعنى نكريستم بماه و ماه را نديدم پس
اكر بمعنى رؤيت بودى چنان بودى كه ماه را ديدم و نديدم و اين سخن متناقض
باشد ديكر آنكه نظر سبب رؤيت باشد و چيزى سبب نفس خود نباشد ديكر آنكه
نظر بالى متعدى باشد و رؤية بنفس خود متعدى باشد نكويند رايت اليه
چنانكه كويند نظرت اليه ديكر آنكه خداى را رائى كويند و ناظر نكويند براى
نظر تقليب حدقه باشد بجهة مرئى و اين بر خداى تعالى روا نباشد اما اين ايه
ولا ينظر اليهم يوم القيمة معنى آنست ولا يرحمهم بر ايشان رحمت نكند و اين
شعر كه آورده اند عربى نيست كويند از بغداديانست و بشعر وى استدلال نتوان
كرد پس نظر را بمعنى انتظار است چنانكه عبد الله عباس و مجاهد و قتاده
و سعيد بن جبير و جمعى از مفسران كفته اند و اين نظر در قرآن بسيار است
وانى مرسلة اليهم بهدية فناظرة اى منتظرة وقوله فنظرة الى ميسرة
اى فانتظار الى ميسرة و انتظارهم بنفس خود متعدى شود هم بالى چنانكه كفت
فنظرة الى ميسرة و چون بمعنى تقلب حدقه باشد خبر بالى متعدى شود
چنانكه شاعر كفت وجوه يومئذ بدر ناظرات الى الرحمن ياتى بالفلاح روا
باشد كه ناظرات بمعنى منتظرات بودن ديكر آنكه بعضى از اهل علم كفتند كه الى
بمعنى نعمت است و جمعش آلا بود ديكر آنكه مضاف محذوف باشد تقديرش
الى ثواب ربها يعنى بنعمت خداى و ثواب وى ناظر باشد ديكر آنكه اكر نظر بمعنى
رؤيت باشد چرا نقصان شعاع نباشد و انفصال بمرئى و اين راست نيايد الا
با مقابله يا حكم مقابلهٔ محلى و اين بر اجسام و الوان روا بود و بر خداى روا نبود
قوله تعالى انا هديناه السبيل اما شاكرا واما كفورا يعنى ما هدايت ميكنيم
بنده را اكر شاكر باشد و اكر كافر هدايت تعلق بما دارد و شكر و كفر به بنده

حالی دارد بجای می‌آوردیم تا او اکر تکلیف خود بجا بیارد حجت بر وی
لازم باشد و این ابیر حجتست بر مجبره که میکویند که خدای تعالی کافرانرا
هدایت نمیدهد والله اعلم بالصواب **علاماتی که در آخر الزمان بظهور**
آید و خروج حضرت امام محمد مهدی هادی علیه السلام در خبراست
از حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب که روایت کرده ابو عبدالله الیمانی البواز
از ابو سعید الخدری و او از جابر انصاری که امیر المؤمنین علی علیه السلام ذکر
کرد خطبه فرمودند که در آخر الزمان شصت کونه علامت بدید آید جابر کفت
یا علی آن علامات کدام باشد فرمود که یکی آن باشد که مرک علما و فقها بسیار
شود و امت محمد علیه السلام نماز کم کذارند و متابعت شهوة کنند و امانت
کم شود و خیانت آشکارا کردد و خمر بسیار خورند و مادر و پدر را دشنام دهند
و در مسجد و بازار بلند با یکدیکر جنک کنند و با خدای تعالی غماز شوند
و مال یتیمان بناحق خورند و خانها را خراب کنند و کوشکها بلند کنند و زنان
خود را بیارسته سواری کنند جابر کفت یا امیر المؤمنین این کدام وقت باشد
کفت آن وقت که جانب مشرق معمور کردد و ستاره پیدا شود که از آن [illegible] در آن
باشد در ماه شعبان و قومی در آن روزکار باشد که سالهای ایشان چون ماهها
بود و ماههای ایشان چون روزی و روزی برابر یکساعت و باران کم بارد
و هر فرزندی که بدید آید بد فعل باشد و زنا و لواطه کنند و حیا کم شود
و خیانت ظاهر کردد و راهها نا امن شود و در چشمها آب کم شود و درختها
کم میوه شود و نرخها کران کردد و آفتها بسیار شود و پادشاهان بر رعیت
ستم کنند و دین ضعیف شود و جمعی بدید آیند که رویهای ایشان چون روی
آدمی باشد و دلهای ایشان چون دل شیطان و چون با ایشان معامله کنی خیانت

و جانب مغرب خراب کردد

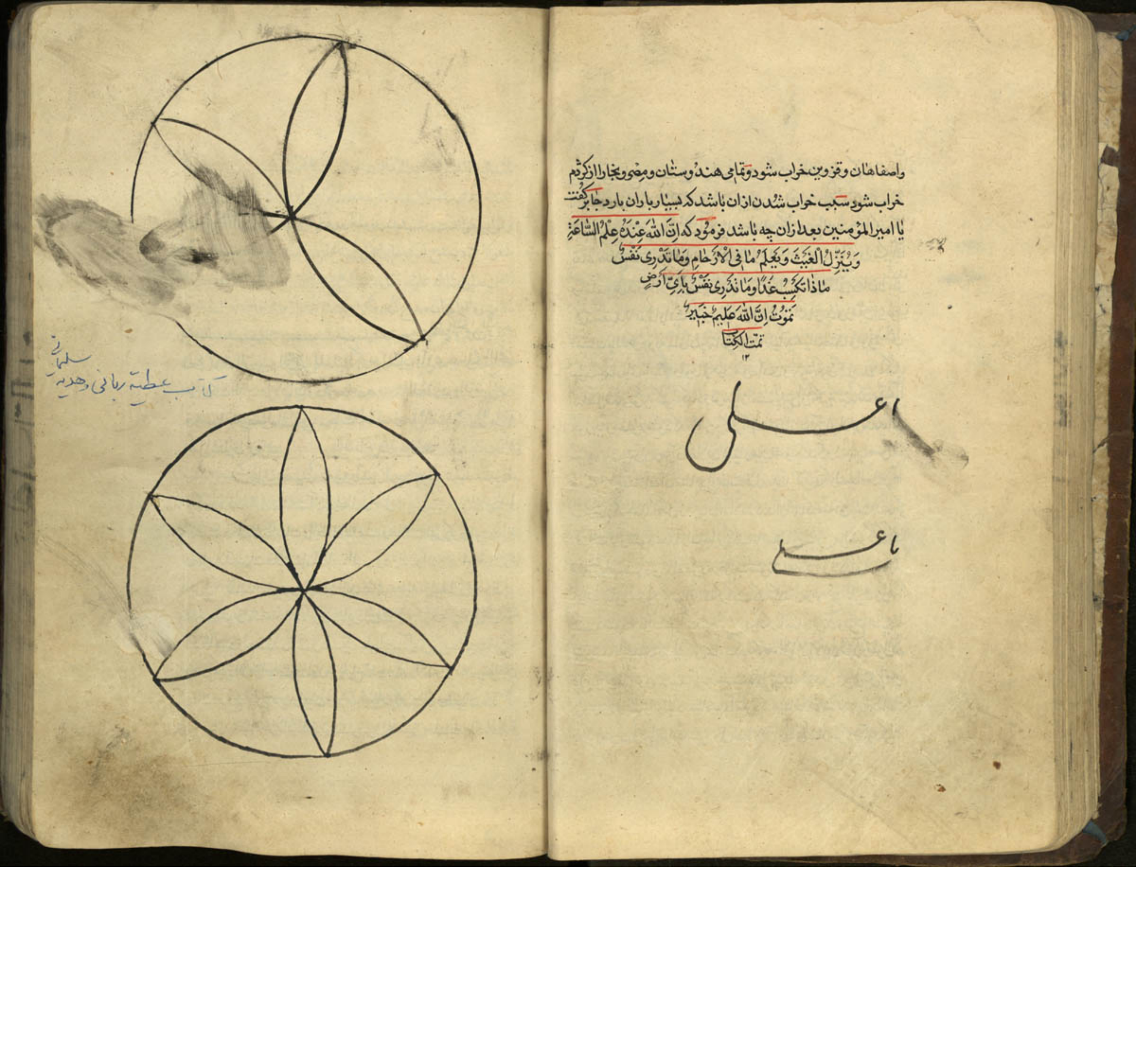
کنند

کنند و اکر با ایشان سخن کویی دروغ کویند و از ایشان هیچ امید نباید [illegible]
تراعزیز داوند ایمن نباید بود و مؤمن درمیان ایشان ذلیل باشد و فاسق عزیز
باشد و کودکان ایشان حرمت پیران ندارند و توانکران بدرویشان التفات
نکنند و جوانان ایشان فاسق و منافق باشند و فقها را ملامت کنند و قاضیان
رشوه خورند و عجایبها دران زمان بینند اثر این نشانها در نهصد و سی از مشرق
تا مغرب پیدا شود و در نهصد و سی و چهار فسق و فجور بسیار باشد و در نهصد
و چهل آفتاب دو ساعت باز ایستد و در نهصد و چهل دو خدای تعالی از آسمان
سنک بیارد و هلاک کرداند کسانی را که خواهد از آدمی و حیوانات و در نهصد و
چهل چهار زمین رفیق کیرد و غرق دریاها باشد و در نهصد و چهل و پنج ستارها
برآید یکی از جانب مشرق و یکی از جانب مغرب و یکی از سوی قبله و در نهصد و چهل
هشت مردی پیدا شود با سنیان با هزار مکر و عنا انکه امام زمان پیدا شود
که نامش محمد مهدی بود علیه السلام و بر رو ریش خالی سیاه باشد و لشکر وی
سیصد و سیزده مرد باشد سوار و این جابر کفت شاها مرا خبر کن که آن لشکر
هر یک از کجا باشند امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که یکی از اصفهان و یکی
از طوس و چهار از طاغان و یکی از سمرقند و ده از بلخ و سه از هراة و سیزده
از مرو و دو از ده از جرجان و چهار از مازندران و سه از کرمان و چهار از طبرستان
و دو از همدان و هفت از ری و سیزده از قزوین و دو از خوی و پنج از بلوغ و ده از
پارس و چهار از طایف و چهار از نعان و چهار از قهستان و پنج از مصر و یکی
از جده و یکی از عدن و یکی از جام و یکی از مغیره و ده از روم و ده از عربان و دیکر
بوده باشد که بامداد حاضر کردند بر در حرم در یک دفعه بعد از آن بروند تا بمقام
ششتر و از آنجا هزار کس بکشند و باز کردند به یمن و از آنجا صد سوار بکشند

بادغ
کوهستان

مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم در آن خیمه گیرد و سکهٔ ابوس از جود دیرو
کنند و وحوش و طیور بطاعت بیایند و ملائکهٔ هفت آسمان و زمین ثنا
گویان بایستند و آفتاب از جای خود برخاسته او را سجده کند و آب جویها
~~بایستند و آفتاب از جای خود برخاسته او را سجده کند و آب جویها بایستد~~
و دریاها در بند شوند بمقدار دو ساعت و بعد از آن عیسی علیه السلام
از آسمان فرود آید خلعت اسمعیل پوشیده و پیراهن ابرهیم در بر و ردای
هرون بر دوش و او مانند رسول الله باشد و چون او را شناسند علامتش
آن باشد که میانه بالا و سیاه موی و بر رخسارش خالی باشد و ظهورش از بیت الحرام
باشد و او و مهدی برابر یکدیگر افتند و همدیگر را بشناسند و دنبال دجال
فرستند و او را بترسانند چون رسول ایشان بوی رسد بکسر مو نترسد
چون مهدی و عیسی او را ببینند ضربتی بزنند و سرش گوش تا گوش ببرند
و لشکرش قتال کنند بعد از آن جبرئیل علیه السلام بیاید و بانگی عظیم بکند
چنانکه از ترس بانگ چهل هزار سوار هلاک شوند بعد از آن لشکر بهم درآمیخته
شود چنانکه کافر از مؤمن پیدا نباشد پس حق تعالی سنگها را با آواز درآورد
گویند ای مؤمنان در زیر من کافریست بکشیدش باز گویند بکش بعد از آن لشکر
دجال را بکشند و سر او را بدروازهٔ دمشق درآویزند تا بانطاکیه در جملهٔ
عالم داد و عدل پیدا شود تا بحدی که گرگ با میش در یکجا آب خورند و مردگان را
ندا کنند که کاشکی شما زنده میبودید تا این راستی را میدیدید پس عیسی علیه السلم
زنی بخواهد از مقام عدن و او را فرزند دو شود و چهل سال بماند بعد از آن
عیسی ع جملهٔ جهودان را بکشد و بروند تا مدینهٔ پیغمبر علیه السلم بعد از آن

یاجوج و ماجوج بیایند چون ریگ بیابان و بالای ایشان چون گوشهای ایشان
باشد بدرازی و جملهٔ آبها صفهان و جیحون و نیل و فرات را بخورند و جملهٔ
نباتات زمین بخورند و فساد بسیار در عالم بکنند و بمانند چندانکه خدای
تعالی صلاح داند بعد از آن خدای تعالی بر ایشان رنجی پیدا کند از شکم ایشان
و جمله بمیرند و عالم از بوی ایشان بگندد بعد از آن حق تعالی مرغان را بفرستد
همه سفید تا بمنقار ایشان را بردارند و بدریاها اندازند و زمین از بوی
ایشان پاک کرد بعد از آن چهارپایی بدید آید میان صفا و مروه نقش
چون چهارپای باشد و موی او چون موی آدمی و بهر شهری که رسد ندا کند
که اهل شهر توبه کنید که در توبه باز است پیش از آنکه بربندند و پشیمانی
خورید و معلوم شود که مؤمن و کافر کیست بعد از آن آفتاب از ابر بدید آید
سیاه و تاریک و از ترس آن خلایق بسیار بمیرند و چند روز بدین منوال
حال بماند بعد از آن سیاهی از جانب قبله بدید آید و تگرگ بیارد همچو خایهٔ
شترمرغ که جملهٔ اهل زمین را هلاک کند از آنها که منافق باشند دیگر
آفتاب فرو شود بعد از آن جابر گفت یا امیر المؤمنین مرا خبر کن که کدام
شهر خراب شود و کدام مردم خراب شوند امیر فرمود که اول مکه
خراب شود و دیگر کاشان دیگر گفت که مردم از ترس بحج نیایند و راهها
بسته شود و قرآن نخوانند پیش از آنکه بآسمان برند و لوح سینهها
بشویند تا بحدی که یک کس نماند که بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله در مدینه از این سبب قحطی پیدا شود و دریای نیل بزمین
فرو رود و اشتران از باد سیاه پیدا شود که ایشان را بجوشانند در یکساعت
و شهر طوس و دیلم خراب شود و لی شیروان و طبرستان خراب نشود کرمان



کتاب عطیهٔ ربانی وهدیهٔ سلیمانی

واصفاهان وقزوین خراب شود وتمامی هندوستان ومصر وبخارا ازکردم
خراب شود سبب خراب شدن ازان باشد که بسیار باران بارد جابر گفت
یا امیر المؤمنین بعد ازان چه باشد فرمود که انّ الله عنده علم الساعة
وینزل الغیث ویعلم ما فی الارحام وما تدری نفس
ماذا تکسب غدا وما تدری نفس بای ارض
تموت انّ الله علیم خبیر
تمت الکتاب

١٣

یا علی

یا علی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الرحيم الرحمن الملك الكريم المنان الذی جعل حب آل محمد
من ارکان الدين والايمان وذکر مناقبهم سببا للغفران والرضوان
ووسيلة للوصول الی اعلی درجات الجنان وصلی الله علی محمد وآله الدائمة
اهل العلم والايقان اما بعد چون داعی دولت قاهره بتوفيقات ربانی
وتاييدات سبحانی قصيدهٔ لاميه را که مطرح فصحاء عرب است بنظم
درآورد ومشتمل ساخت آنرا بر فضايل اهل بيت عليهم السلام ودلايل
امامت وخلافت ايشان وابطال امامت وخلافت ابوبکر وعمر وعثمان
وساير مدعيان خلافت از ارباب ظلم وجور وعدوان ومحتاج بود بشرحی
طويل که طالبان دين وايمان از فايدهای عطيهٔ جليله‌اش محظوظ و
بهره‌مند توانند شد ولیکن بنابر قلت مجال وکثرت اشتغال بمختصری
اکتفا نمود وبعطيهٔ ربانی وهديهٔ سليمانی آنرا موسوم ساخت امید که
بنظر اکسير اثر نواب اشرف اقدس اعلی سلطان سلاطين زمان وخواقين
جهان مروج شرع دين وايمان ومخرب بنيان کفر وظلم وطغيان سلطان
صاحبقران شاه سليمان الصفوی الموسوی الحسينی خلد الله ملکه الی ظهور

المهدی صاحب العصر والزمان برسد والله المستعان **مقدمه** در بيان
کثرت ووفور فضايل ومناقب حضرت امير المؤمنين عليه السلام است
وثواب خواندن وشنيدن ونوشتن ونظر کردن در فضايل آنحضرت وثواب
شعر گفتن در مدح او وساير اهل بيت عليهم السلام از حضرت امام ضامن
ثامن صلوات الله عليه نقل شده که هيچ مؤمنی نيست که شعری در حق ما
بگويد وما را بدان مدح کند مگر اينکه بنا کند از برای او الله تعالی در جنت
شهری که از دنيا هفت مرتبه فراخ‌تر باشد وبديدن او بيايند در آن شهر
جميع ملائکهٔ مقرب واز حضرت رسول الله صلی الله عليه وآله نقل شده
که فرمود اگر درختان قلم شوند ودريا مرکب شود وجن حساب کننده باشند
وانس نويسنده باشند احصای فضائل علی بن ابی طالب نميتوانند کرد
حديث فضل علی را تمام نتوان کرد ∴ اگر مداد شود بحر ور قلم اشجار ∴
باز از آنحضرت نقل شده که گفت بدرستی که الله تعالی کرد اينک است از
برای برادر من علی بن ابی طالب آنقدر فضيلت که از بسياری آنرا نميتوان
شمرد پس اگر کسی ذکر کند فضيلتی از فضايل او را وبآن اقرار نمايد می‌آمرزد
حق تعالی گناهان گذشته وآيندهٔ او را اگرچه با گناه جن وانس بقيامت
درآيد وهر که بنويسد فضيلتی از فضايل او را پيوسته ملائکه از برای او
طلب آمرزش ميکنند تا نشانی از آن نوشته باقيست وهر که گوش دهد
وبشنود فضيلتی از فضايل او را الله تعالی می‌آمرزد هر گناهی را که بگوش
کرده است وهر که نظر کند بر فضيلتی از فضايل او خدا می‌آمرزد هر گناهی را
که بنظر کرده است واين طرفه است که اين دو حديث را با ديگر احاديث صحيحهٔ
صريحه در امامت وخلافت وافضليت امير المؤمنين عليه السلام سنيان

نیز نقل نموده اند و با ایشان ابابکر و عمر را بر آن عالیجناب مقدم میدارند والله
یهدی من یشاء الی صراط مستقیم سلامة القلب تحمتنی عن الزلل ∴ وشعلة
العلم دلتنی علی العمل ∴ یعنی سلامت و صحت عقل دور کردانید مرا از لغزش یعنی
خطا در امور دین و دنیا و شعلهٔ علم دلالت و راهنمایی کرده است مرا بسوی عمل
بمقتضای علم بدانکه مراد از قلب عقل است و در معنی عقل دو حدیث نقل شده
یکی اینکه عقل نوریست در دل که بدان فرق کرده میشود در میان حق و باطل
و حدیث دیگر آنکه عقل چیزیست که عبادت کرده میشود بدان رحمن و کسب کرده
میشود بدان جنت راوی که این حدیث را از حضرت صادق ع روایت کرده
گفته که از حضرت پرسیدیم که آنچه در معاویه بود چه چیز بود در جواب گفت
که تلك المکری تلك الشیطنة یعنی آنچه در معاویه بود مکر و شیطنت بود
پس ازین دو حدیث مفهوم شد که عقل نوریست در دل که بدان فرق کرده
میشود در میان حق و باطل و بدان عبادت کرده میشود رحمان و کسب کرده
میشود بهشت و بدانکه عقل عالیشان رفیع المکان را دشمنیست پر مکر
و شیطنت و عصیان و جور و ظلم و عدوان که جهل باشد و جهل ظلمتیست
در نفس انسان که بدان کسب کرده میشود جهنم بدانکه حکمهای جهل نقیض
حکمهای عقلست آنچه عقل بدان امر میکند جهل از ان نهی مینماید و آنچه
عقل از ان نهی میکند جهل بدان امر مینماید عقل صاحب خود را بطاعت و
عبادت و پیروی خدای رحمن ترغیب میکند و جهل صاحب خود را بر اطاعت
و پیروی شیطان امر مینماید عقل صاحب خود را امر میکند بجمیع صفات
پسندیده مثل سخاوت و عدالت و مروت و وفا و تواضع و خوش خلقی و غیر آن
از صفات حسنه و خصال جمیله و جهل صاحب خود را میخواند بصفات ذمیمه

و عبادت کرده میشود شیطان

مثل

مثل بخل و طمع و حرص و ظلم و خلاف مروت و وفا و بد خلقی و غیر آن از خصلتهای قبیحه
ناپسندیده بدانکه شان و شوکت و قوت و قدرت جهل در وقتیست که عقل ایشان
ضعیف و علیل و مریض باشد اما در هنگامی که بتوفیق و تایید رب العالمین عقل صحیح
و سالم کرده جهل ضعیف و عاجز و منکوب و مخذول شود شیطان بفریادش
برسد و شیطان نیز عاجز و بی یار و مددکار بماند پس بدانکه هر که از طریق حق
بیرون رفته و طریق کفر و ضلالت اختیار نموده از قوت جهل و ضعف و مرض عقل
بوده که اگر عقلها صحیح میبود بعد از حضرت مصطفی سه یار جفاکار سفاهت شعار
جهالت دثار را بر حیدر کرار نامدار که سرور علما و اتقیا و ابرار و امام و خلیفه
بنص پروردگار بود اختیار نمیکردند عنقریب فضایل مرتضی و دلایل امامت
و خلافتش مذکور خواهد شد اما آنچه مذکور میشود قطره ایست از دریای
کسی که دم زند از فضل بیشمار علی ∴ چو مرغکیست که از بحر تر کند منقار ∴
و معایب آن سه یار جفاکار و دلایل بطلان ایشان نیز مذکور خواهیم ساخت
اما آنچه مذکور میسازیم اندکیست از بسیاری و مشتیست از خرواری بدانکه جهل
مکار جفاکاریست که در هنگام قوت و شوکت خود بسیاری از طالبان علم را که
سالها بر کسب علم اشتغال داشته اند از راه برده و مشعل علمشان را افسرده و بی نور
ساخته و ایشان را از راه عمل بمقتضای علم دور انداخته پس اگر توفیق یابند
و عقل را معالجه نمایند و بمعالجه عقل جهل را ضعیف سازند مشعل علمشان
شعله ور شود و بعمل راه برند و بعلم خود عمل نمایند و نجات یابند و اگر توفیق
نیابند و عقل را علاج ننمایند جهل ایشان را غل و زنجیر نموده بشیطانشان
سپارد و در بند اسیری و بندگی شیطان بمانند تا هلاک شوند پس هر گاه
جهل ستمکار و شیطان مکار فضلای دانش شعار را از راه بیرون برند و در ورطهٔ

هلاکت اندازند پس عامیان جهالت آثار که از نور علم دور افتاده باشند و با علمای
صحیح العقل که مشعلداران راه دینند رفاقت و مصاحبت ننمایند و آداب معالجه
عقل از ایشان نیاموزند و بدان عمل نکنند حال ایشان چگونه خواهد بود جهل
و شیطان با ایشان چه کنند و ایشان را در چه ورطها اندازند پس از آنچه مذکور
شد ظاهر گردید که ناجی و رستگار از علم و حامی کسی است که بدوای بی بدل ذکر
موت عقل را معالجه نماید والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم مخفی نماند
که عقل صحیح از برای انسان بهتر است از پدر و مادر و فرزند و برادر و مال و جاه
زیرا که عقل سالم وسیلهٔ نجات دنیا و عقبی است و باعث رسیدن بمقام قرب
باری تعالی است حق تعالی در کلام مجید گفته که یوم لا ینفع مال و لا بنون
الا من اتی الله بقلب سلیم یعنی چون روز قیامت نفع نمیدهد مال و نه پسران
مگر کسانی که بیایند نزد خدا با دل سالم پس از آنچه مذکور شد معلوم گردید
که معالجه عقل عالیمقدار از اعظم مهمات و افضل مرادات است بلکه کیمیای
اکبر و اکسیر اعظم است بدانکه عقل ممدوح خدا و انبیا و اوصیاست فقدر
او را نداشتن نقصان دنیا و عقبی است در قرآن مجید ذکر اولوا الالباب بسیار است
و مراد از آن عاقلان و هوشمندان توفیق آثار است بدانکه علم معالجه عقل که
از اعظم علوم است شیطان غرور را یام بمکر و حیله و خدعه و تدلیس و تلبیس آنرا
پنهان و مخفی و متروک و مندرس ساخته و درین زمان از علوم غریبه است
این علم شریعت را حق تعالی ببرکت محبت و دوستی حضرت مرتضی و سایر آل
عبا علیهم التحیة والثنا بر این حقیر عنایت کرده پس لازم باشد بر این محب مومنان
که این علم عالیمقدار را از مکمن خفا بمنصه ظهور رساند و یاران و هم سفران
خود را از آن مستفید و بهره مند گرداند طریق معرفت علامات مرض عقل

ومعالجهٔ عقل ظهور حرص است و حسد و طمع و طول امل و بغض و کینهٔ مومنان
داشتن و بطاعت و عبادت کم میلی و کم رغبت بودن و بلهو و لعب مایل بودن و از
دروغ و غیبت محظوظ شدن و در حضور خالق جبار و رازق غفار گستاخی کردن
و معصیت نمودن و نترسیدن و شرم نکردن بدانکه طالب صحت عقل چون بمعالجه
مشغول شود باید که چند روز از صحبت اهل غفلت و جهالت اجتناب و پرهیز
نماید که خدای عقلش فکر در احوال و اوضاع هم سفران که سبقت گرفته از دار الفنا
بدار البقا رحلت نموده اند بوده باشد اولا باید که فکر در صورتها و احوال ایشان
نماید که چگونه میدیدند و میگفتند و می شنیدند و در هنگام شادی و فرح
چون میخندیدند و در وقت مصیبت و حزن و الم چون میگریستند و اشکها
از دیده میریختند و در هنگام ظهور اشتها چون میخوردند و می آشامیدند و در
اوقات استراحت چگونه تکیه میکردند و میخوابیدند و در تحصیل مطالب و ما
یحتاج خود چگونه سعی مینمودند و میدویدند و از برای خواستگاری زنان عفیفه
و دختران لطیفه فکرها میکردند و تدبیرات مینمودند تا آنکه بمطالب رسیدند
و ایشان را بمنازل خود آوردند و بنای زناشوهری کردند و آغاز محبت و دوستی
نمودند و تحصیل فرزندان کردند و از برای ایشان جان فشانیها نمودند و زحمتها
کشیدند و مالها جمع کردند و بنای جا و مکان و قصر و ایوان نمودند و بغفلت
گذرانیدند و خالق و رازق خود را فراموش ساختند و در خدمت و طاعت و عبادت
تقصیر نمودند و بلهو و لعب و عیش و طرب مشغول گردیدند و سفر عظیم الخطر را
فراموش ساختند تا آنکه درین اثنا بیخبر و کمان مرض الموت بامر خدای رحمن
در رسید و ایشان را دریافت و فرزندان و عیالان را مضطرب ساخت پس خویشان
و دوستان و یاران از برای معالجهٔ ایشان بسوی طبیبان دویدند و ایشان را حاضر

گردانیدند طبیبان بقدر امکان علاجها کردند و دواها خورانیدند تا آنکه
آخر دانستند و فهمیدند که مرض ایشان مرض الموت است پس نا امید گردید
و دست از معالجه کشیدند و دوستان و محبان چون احوال را چنین دیدند
گریه آغاز کردند و فریاد بر کشیدند چون بیماران بیچاره صحبت چنین دیدند
از حیات نا امید گردیدند و اشک در دیده گردانیدند و آه حسرت برکشیدند
پس نظر بفرزندان کردند و بیاد آوردند زحمتهایی که از برای ایشان کشیدند
و اوقاتی که صرف خدمت ایشان نمودند پس دانستند که از فرزندان
بایشان راحتی نمیرسد و فایدهٔ عاید نمیشود غیر اینکه ایشانرا بقبرستان
برند و بخاک سپارند و تنها ایشان گذارند و برگردند پس از فرزندان
نا امید شده بمال خود نظر کردند و بعد از تامل فهمیدند که از آن نیز
بایشان فایده نمیرسد سوای کفنی که ساتر بدن ایشان باشد پس از مال نیز
نا امید شده متوجه عمل خود گردیدند و دانستند که سوای عمل چیزی بکار
ایشان نخواهد آمد پس حسرتها خوردند و پشیمانیها کشیدند که در باب عمل
چرا تقصیر کردند و تغافل نمودند و تساهل ورزیدند پس با حسرت و ندامت
بسیار از دار الفنا بدار البقا رحلت نمودند پس دوستان و محبان گریه
و زاری کردند و نوحه و بیقراری نمودند و دشمنان شماتت و شادی و خنده
و خوشحالی کردند پس ایشانرا بغسلگاه بردند و بر تخته انداخته برهنه
و عریانشان ساختند و بآب سدر و کافور و قراحشان غسل دادند در
کفن پیچ[illegible] دوستان و محبان و آشنایان تابوتشان بر دوش گرفتند
و بمصلی بردند و نماز گذاردند پس بقبرستانشان نقل نمودند و بخاکشان
سپردند و تنها ایشان گذاشتند و برگردیدند و بلهو و لعب و عیش مشغول

شوند

شدند و مصاحب و یار دیرینه را فراموش ساختند و بعد اندک زمانی کرمان
در بدنهای لطیف ایشان بهم رسیدند و لب و زبان و پوست و گوشت ایشانرا
همگی بخوردند و مویها و دندانهای ایشان در خاک لحد ریخته شد پس اگر یاران
و دوستان ایشان بقبرستان روند و پردهٔ خاک را از روی ایشان بردارند
خواهند دید کدوی چند بی صفا سوراخی چند در کدوها پیدا نه از چشم
و گوش اثری ببینند و نه از لب و زبان و دندان نشانی [illegible]بند پس از آن کدوها
نفرت نمایند و هراسان شوند و پشیمان برگردند چون از فکر صورتهای ایشان
فارغ گردند باید که فکر نمایند که زنان ایشان چگونه شوهر و یار دیرینهٔ خود را
فراموش ساختند و بشوهر دیگر رفتند و خانهای ایشان که در بنای آن تعبها
کشیده بودند چگونه مسکن دیگران شده و مالهای ایشانرا چگونه مردمان
در میان خود قسمت نمودند و فرزندان ایشان چگونه خوار و ذلیل گردیدند
بعد از آنی که عزیز و محترم بودند چون فکر در احوال هریک از یاران و دوستان
نماید باید که فکر کند و بخود خاطرنشان نماید که عنقریب حال او نیز مثل حال
ایشان خواهد بود و آنچه بر ایشان واقع شده برای او نیز واقع خواهد شد
بدانکه بقبرستان رفتن و در میان قبرهای خویشان و دوستان نشستن
و با ایشان صحبت داشتن و از ایشان احوال پرسیدن و ایشانرا از احوال زنان
و فرزندان و اموال خبر دادن در صحت عقل فایدهٔ بسیاری دارد **رباعی**
خواهی که شوی راست روا کج رفتار ٭ مگذار تو عقل رهنما را بیمار ٭ فکر است
دوای عقل گو سوی مزار ٭ کن فکر بحال خویش و همسایه و یار ٭ و سزاوار
چنانست که طوماری درست نماید و اسمهای یارانی که فوت شده اند و در
ظلمتکدهٔ قبر پایمال جانوران گردیده اند در آن طومار ثبت نماید و مکرر

ایشان خصوصاً در اوقات صلوة مطالعه کند و فکری در احوال ایشان نماید و ایشان را دعا کند و از کوبهم متعال از برای ایشان طلب آمرزش نماید و از زبان حال ایشان موعظها و پندها بشنود و باید که چون بکوچها و محلات کذر کند هر خانه را خرابه که به بیند آنرا مخاطب ساخته بکوید این ساکنان این بانوان مالک لا ینطقون یعنی کجا یند ساکنانت کجا یند بنا کنندکانت چرا ناطق نمیشوی از حضرت امام جعفر علیه السلام نقل است که این قول افضل است از اینکه کسی یکشب بعبادت قیام نماید سبب اینکه این قول ثواب عظیم دارد اینست که این قول با تصور معنی دوای عقل غافل ایشان است که مقوی دین و ایمانست ولهذا احادیث بسیار در فضل ذکر موت واقع شده از انجمله این حدیث است که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نقل شده که من اکثر ذکر الموت احبه الله یعنی هر که موت را بسیار یاد کند الله تعالی دوست دارد او را و ظاهر است که محبوب خدا بودن مرتبه ایست بلند و منزلتیست ارجمند و سبب اینکه هر که موت را بسیار یاد نماید محبوب خدای عز و جل میشود اینست که ذکر موت جلاب قلب و سبب صحت عقل است و صحت و سلامتی سبب توبه و انابت و طاعت و عبادت و محبت و اخلاص است و صاحب این صفات بحیثیت محبوب حق تعالی است و بدانکه مداومت باین ادعیه کردن در صحت عقل نفع تمام دارد بشرط تصور معنی **دعای اول با ترجمه** اللهم ارحمنا اذا امتنا و احییتنا و جئناك عرایا حفاة مغبرة من تراب القبر وجوهنا خاشعة من فزع القیمة ابصارنا ذائلة من شدة العطش شفاهنا جایعة لطول المقام بطوننا متجنبة من ثقل اوزار ظهورنا الهی رحم کن بر ما در وقتی که بمیرانی و زنده سازی ما را و بیاییم نزد تو در حالتی که عریان باشیم و برهنه پا و غبار

آلوده باشد از خاك قبر روهای ما و شکسته باشد از ترس روز قیامت چشمهای ما و خشك شده باشد از شدت تشنکی لبهای ما و کرسنه باشد از طول قیامت شکمهای ما و منحنی شده باشد از سنکینی کناهان پشتهای ما **دعای دویم با ترجمه** اللهم ارحمنی مصروعاً علی الفراش یقلبنی ایدی احبتی وارحمنی مطروحاً علی المغتسل یغسلنی صالح اخوتی وارحمنی محمولاً قد تناول اصحابی اطراف جنازتی وارحمنی فی ذلك البیت المظلم وحدتی و وحشتی وغربتی وارحمنی عند تغیر صورتی و حال ذابلی جسمی و تفرقت اعضائی و تقطعت اوصالی الهی رحم کن بر من در حالتی که افتاده باشم بر فراش و بکردانند مرا از پهلو بر پهلو دستهای دوستانم و رحم کن بر من در حالتی که انداخته شده باشم بر بالای تخته و غسل دهد مرا صالح برادرانم و رحم کن بر من در حالتی که مرا برداشته باشند و کرفته باشند اطراف جنازه ام مصاحبانم و رحم کن بر من در آنخانه تاریك بر تنهائی و دلکیری و غریبی ام و رحم کن بر من در وقت متغیر شدن صورتم و حالم در وقتی که پوسیده شود بدنم و متفرق کردد اعضایم و از هم جدا شوند بند هایم **دعای سیم با ترجمه** اللهم ارحمنی اذا انقضی اجلی و انتهی عملی وارحمنی اذا مرضت مرض الموت و شممت رایحة الفوت و یاس منی الطبیب و بکی علی الحبیب وارحمنی اذا عرق الجبین و کثر الانین و التفت الساق بالساق و دنی من الرحیل و الانطلاق وارحمنی اذا نشرت الاکفان و بکی علی الاخوان وارحمنی اذا دفنت و ودعنی الاحباب و فارقنی الاصحاب و حرمت النعیم و انقطع عنی النسیم وارحمنی اذا نسی اسمی و بلی جسمی و تغیرت صورتی و حالی و تقطعت اعضائی و اوصالی وارحمنی اذا اندرس قبری و انطوی ذکری فلم یزرنی زائر و لم یذکرنی ذاکر الهی رحم کن بر من در وقتی که عمرم باخر رسد و عملم تمام شود

ورحم کن بر من در وقتی که بیمار شوم بیماری موت و بمشامم رسد بوی موت
و نا امید شود از من طبیب و بگوید بر من حبیب و رحم کن بر من در وقتی که عرق
کند جبینم و بسیار شود ناله ام و سوده شود ساقم بساق و نزدیک شود بمن
رحلت و فراق و رحم کن بر من در وقتی که پهن کرده شود کفنم و بگریند بر من
برادرانم و رحم کن بر من در وقتی که دفن کرده شود و وداع کنند مرا دوستانم
و جدا شوند از من یارانم و محروم شوم از نعیم و منقطع شود از من نسیم
و رحم کن بر من در وقتی که فراموش شود اسم من و پوسیده شود جسم و متغیر
شود صورت من و حال من و پاره شود و از هم جدا گردد اعضای من و بندهای
من و رحم کن بر من در وقتی که خراب و مندرس شود قبرم و از خاطرها برود
[illegible] روز زیارت نکند مرا زیارت کننده و یاد نکند مرا یاد کننده دعای
چهارم با ترجمه اللهمّ ارحمنی اذا امرضت و علی الفراش صرعونی و احبّی
لعیادتی حضروانی و فی سکرات الموت وجدونی و بکوا علیّ حین ابصرونی
و جلس عندی و لقنونی و اطبقوا فای و غمضونی و بعد فراق الروح عظونی
ثمّ الی المغسله نقلونی و علی المغتسل طرحونی و نزعوا ثیابی و کشفونی و من
جانب الی جانب قلبونی و بالخلیطین والقراح غسلونی و بالاکفان المعهوده
کفنونی و بجریده النخل حفظونی و فی الجنازه وضعونی و احبتی علی اکتافهم
حملونی و الی المصلی حولونی و صلوا علیّ و رفعونی و الی المقبره نقلونی و فی
حفرتی ادخلونی و فی لحدی اضجعونی و بالتراب وسدونی ثم لقنونی و طموا
قبری و فارقونی و رجعوا عنی و خلونی ثم الملائکة للسؤال حضرونی و عمّا
شاء ربی سالونی ثم خلق الدیدان فاکلونی و عن صورتی و هیاتی غیرونی
لیت شعری من الذی یحضرنی و فی سکرات الموت یجدنی و یبکی علیّ [illegible]

ویطبق

و یطبق فای و یغمضنی و من الذی ینزع ثیابی و یکشفنی و یغسلنی و من الذی یکفننی
و یحضرنی و من الذی یقبرنی و فی لحدی یضجعنی و بالتراب یوسدنی و بالشهادتین
یلقننی و یطم قبری بالتراب فیدعنی لعلی اراهم فی کل یوم و یرونی و اجالسهم
و یجالسونی و اواکلهم و یواکلونی و اصاحبهم و یصاحبونی و اکالمهم و یکالمونی
و لکن لا اعرفهم و لا یعرفونی الهی رحم کن بر من در وقتی که بیمار شوم و بر فراش
اندازند مرا و دوستان بعیادتم حاضر شوند و مرا در سکرات موت دریابند
و بگریند بر من در وقتی که مرا ببینند و نزد من نشینند و مرا تلقین کنند و دهنم را و چشمم را
بهم گذارند و بر بندند و چون روح از تنم مفارقت نماید مرا بپوشند و بعد از آن
مرا بغسلگاه برند و بر بالای تخته اندازند و لباس مرا بکنند و عریانم سازند
و از جانب بجانبم گردانند و بآب سدر و کافور و آب خالص غسل دهند مرا و بکفنی
که در شرع مقرر شده بر پیچند مرا و جریده نخل در کفنم گذارند و مرا در تابوت
نهند و دوستان اطراف تابوتم را بدوش گیرند و بمصلایم برند و در آنجا
تابوتم را بگذارند و بر من نماز گذارند پس از آن بردارند و بقبرستانم رسانند
و بقبرم داخل سازند و در لحدم بر پهلو بخوابانند و بالینم از خاک بسازند
و رویم را بر آن گذارند و بعد از آن تلقین کنند و قبرم را پر خاک سازند
پس از آن مرا واگذارند و بر گردند کاش میدانستم که کیست آنکس که در مرض الموت
نزد من حاضر خواهد شد و مرا در سکرات خواهد دید و بر من خواهد گریست
و تلقینم خواهد کرد و چشم و دهنم را خواهد بست و کیست آنکه مرا بر تخته خواهد
انداخت و عریانم خواهد ساخت و مرا غسل خواهد داد و کیست آنکه مرا در
کفن خواهد پیچید و جریده نخل در کفنم خواهد گذاشت و کیست آنکه تابوت
مرا بر دوش [illegible]هد گرفت و مرا خواهد برداشت و کیست آنکه نماز بر من خواهد

كذاشت كيست آنكه مراد رقبر داخل خواهد ساخت و در لحدم بر پهلو خواهد خوابانيد
و بالينم را از خاك خواهد داد و رويم را بران خواهد نهاد و تلقينم خواهد كرد
و قبر را بر خاك خواهد نمود و مرا خواهد واكذاشت شايد كه اين جماعت همه روز
ايشانرا ببينم و ايشان مرا ببينند و با ايشان همنشيني كنم و ايشان با من هم نشيني
كنند و با ايشان مصاحبت كنم و ايشان با من مصاحبت كنند و با ايشان تكلم
كنم و ايشان با من تكلم كنند نه من ايشانرا مي شناسم و نه ايشان مرا شناسند
پس در ايام معالجه هر كه را ببيند بايد كه در خاطر بكذراند كه شايد از مباشرين
امور مذكوره باشد و سزاوار آنست كه هر فعلي كه از وي صادر شود آخر فعل
خود شمارد بر اين روش كه اكر نماز كند بر خود قرار دهد كه نماز آخرش خواهد بود
و همچنين اكر نان خورد يا آب آشامد يا رخت پوشد يا از خانه بيرون رود يا
بخانه داخل شود و همچنين باقي افعال اين فكر در صحت عقل نفع تمام دارد و خواندن
اين رباعيات نيز بغايت نافعست رباعيات فكر مردن دواي اكبر باشد
بيشك ز دواها همه بهتر باشد ؞ در تنقيه دماغ دلها ز غفلت ؞ در مرتبه صبر
سقوطر باشد رباعي از دوري راه خويشتن يادي كن ؞ آماده ز بهر
سفرت زادي كن ؞ از بيكسي و مردن خود ياد آور ؞ در ماتم خود نشين و فريادي
كن رباعي از دوري راه خويشتن كن يادي ؞ آماده ز بهر سفرت كن زادي ؞
در راه طلب چه خفته اي غافل ؞ برخيز كه از قافله دور افتادي رباعي
برخيز چه خفته رفيقان رفتند ؞ غافل چه نشسته عزيزان رفتند ؞
خندان منشين كه جمله ياران عزيز ؞ با سوز دل و ديده كريان رفتند ؞
رباعي اي بنده طول امل و حرص و حسد ؞ فرداست كه اعضاي تو از هم ريزد
... كه ز باد نخوت امروز پر است ؞ تا چشم زني شود پر از خاك لحد ؞

رباعي تا چشم زني رسيده وقت سفرت ؞ فرداست كه در جهان نماند اثرت ؞
بر روي زمين خرام غفلت تا كي ؞ از زير زمين مكو نباشد خبرت رباعي
خوش زود برون ز دنيي دون رفتيم ؞ با چشم پر آب و دل پر خون رفتيم
كشتيم درين جهان فاني داخل ؞ كرديم نظاره و بيرون رفتيم رباعي
بردار دلا ز سنبل زلف خوبان ؞ كاخر شود از مرك پريشان چو خزان ؞
مغرور مشو بسبزه خط كاخر ؞ پژمرده شود در چمن روي بتان رباعي
بردار دلا ز حلقه زلف خوبان ؞ كاخر كردد بپاي موران پيچان ؞
زنهار مشو شيفته خال سياه ؞ كاخر بود اين دانه نصيب موران رباعي
از وادي معصيت بيا زود كذر ؞ كين مرحله را هيست بسي خوف و خطر
كويي كه كنم توبه بپيري ز پي رها ؞ از مرك جوانان مكوت نيست خبر رباعي
سالك هوس عالم بالا نكند ؞ تا بند امل ز پاي دل وا نكند ؞
هر دل كه ز ياد مرك معمور شود ؞ حقد و حسد و حرص در آن جا نكند ؞
رباعي خواهي نشود كلشن دل چون بيشه ؞ بركن تو نهال حرص را از ريشه
بر پاي درخت امل و حرص و حسد ؞ پيوسته ز ياد مرك ميزن تيشه ؞
رباعي دنيا پوچ و مطالب دنيا پوچ ؞ پر مغز بود وليك در ديده لوچ
كوش تو كواست ورنه هر سو غوغاست ؞ از كوس رحيل و شورش كوچا كوچ
رباعي غافل تو ز ياد مرك يكدم نشوي ؞ يك لحظه جدا ز صحبت غم نشوي
دنيا نبود محل شادي زنهار ؞ كر هند ترا دهند خرم نشوي رباعي
اي ... سيم و كيمياي صغر ؞ آموز ز من تو كيمياي اكبر ؞ در بوته ياد مرك
خود را بكداز ؞ تا خاك دلت شود طلاي احمر رباعي كو ده دل مرده زنده از فكر ممات
كر اهل دلي مرو بسوي ظلمات ؞ رو سوي مقابر كه در ان منبع فيض ؞ هر قبر بود چشمه از آب حيات

رباعی ای طالب آب زندگی در ظلمات ∴ دل را میان زنده از فکر ممات ∴
با مشعل فکر و بقبرستان کن ∴ کانجاست هزار چشمهٔ آب حیات رباعی
در دیدهٔ اهل دل بود ممات ∴ بهتر بیشک ز چشمهٔ آب حیات ∴
زآنرو که ز یاد مرگ دل زنده شود ∴ و ز فکر ممات تن کند کسب حیات ∴
رباعی خواهی نشود مرکب تن کج رفتار ∴ دل را تو دمی بخواب غفلت مگذار ∴
مرکب رود از جاده بپشتک بیرون ∴ چون راکب خویش را نبیند بیدار ∴
بدانکه مطالعهٔ رسالهٔ تنبیه الواقدین و رسالهٔ مفتاح العداله در معالجهٔ
عقل نفع تمام دارد و در طلب صحت عقل باید که هر روز مقداری از آن مطالعه
نماید و چون خود را بعنوانی که مذکور شد معالجه نماید مرض بصحت مبدل
شود و دیدهٔ عقلش بینا و گوش عقلش شنوا و زبان عقلش گویا گردد پس
بدیدهٔ عقل قبح و زشتی اعمال خود را مشاهده نماید و تصور کند که در حضور
کریم متعال و معبود بی زوال دیوانگیها و قباحتها کرده و معصیتها و مخالفتها
بجای آورده و شرم ر بیانکرده و حرمت پروردگار خود را رعایت نموده پس
بی اختیار گریهای زار کند و آهها کشد و نالها کند و از کردهای زشت خود
نادم و پشیمان شود و توبه و استغفار کند صفات ذمیمه مثل بخل و حرص
و حسد و طمع و کینه و نفاق و بدخلقی و میل بظلم و ستم و مخالفت رب العزت
از وی مرتفع شود و مبدل گردد بصفات حمیده مثل سخا و کرم و قناعت
و نصیحت و عدالت و مروت و حسن خلق و بقضای الهی راضی شود و اوامر
الهی را تسلیم کند و امور خود را بخالق تفویض نماید ساکت شود و سکوت او
فکر باشد و تکلم نماید و کلام او ذکر باشد و ناطق شود و نطق او حکمت
باشد اینمقام عالی مقام اولیاء الله و مقام ارباب یقین است اگر پرسند که
اولیاالله

اولیا الله کیانند در جواب گوییم که از حضرت رسالت پناه ص نقل شده که گفت
ان اولیاء الله سکتوا فکان سکوتهم فکرا و تکلموا فکان کلامهم ذکرا و نظروا
فکان عبرة و نطقوا فکان نطقهم حکمة و مشوا فکان مشیهم بین الناس برکة
ولولا الآجال التی قد کتبت علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم خوفا من العقاب
وشوقا الی الثواب یعنی بدرستی که اولیاء الله ساکت شوند و سکوت ایشان
فکر باشد و متکلم شوند و کلام ایشان ذکر باشد و نظر کنند و نظر ایشان عبرت
باشد و ناطق شوند و نطق ایشان حکمت باشد و راه روند و راه رفتن ایشان
در میان مردمان برکت باشد و اگر نه اجلهای مکتوب باشد ارواح ایشان
قرار نگیرد در بدنهای ایشان از خوف عقاب و شوق ثواب اگر پرسند که فکر
اولیاء الله چگونه است گوییم که ایشان گاه فکر در [illegible] همسفران کنند که چگونه
بودند و چگونه رفتند و چگونه شدند و بعد از آن فکر در احوال خود کنند
که عنقریب مثل احوال ایشان خواهد بود و ثواب این فکر چنانچه مذکور شد
بغایت عظیم است و گاه فکر کنند در آثار خدا مثل آسمان و زمین و آنچه
در آسمان و زمین است این فکر چنانچه از احادیث مستفاد میشود افضل
طاعاتست این فکر معرفت را زیاده میگرداند گاه فکر میکنند در احسانها
و نعمتهای الهی و این فکر موجب زیادتی محبت الهی است و گاه فکر کنند در ثواب
و عقاب خدا باین عنوان که الله تعالی خبر داده که هیزم آتش عذابش سنگ است
پس اینچنین آتشی بغایت عظیم و عذابش بغایت الیم بود و بعد از آن فکر کنند
که طاقت ندارند که ساعتی در آفتاب بسر برند پس با اینحال چگونه در چنین
آتشی صبر توانند نمود گاه فکر کنند در بهشت که جایگاه انبیا و اوصیا و
اولیاست و نعمتهای عظیمه جلیلهٔ آن پس دعا کنند که الله تعالی ایشان را

از آتش جهنم برهاند و بهشت ایشان روزی کرداند بدانکه فکر در جهنم و جنت باعث
خوف و رجاست بدل مؤمن بنور خوف و رجا روشن و منور است و هر دلی که
خالی از این دو نور است تاریک و ظلمانی است از حضرت محمد باقر علیه السلام
روایت شده که هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه در دل او دو نور است نور خوف و
نور رجا اگر وزن کنند این دو نور را هر دو مساوی باشند و هیچکدام بر دیگری
زیاده نباشد گاه فکر کند در منازل سفر خود منزل اول صلب پدر است
و منزل دوم رحم مادر است منزل سیوم فضای دنیاست منزل چهارم قبر است
منزل پنجم صحرای قیامت است منزل ششم بهشت است یا دوزخ اگر پرسند
که نظر عبرت کران شعار اولیاء الله است کدام است در جواب گوئیم که نظر عبرت
آنست که چون خرابه بیند بفکر ساکنان و بنا کنند کان آن افتد و بعد از آن
فکر کند که عنقریب خانه ایشان نیز از وجود ایشان خالی خواهد شد و خراب
خواهد کردید اگر آتشی بیند بفکر آتش جهنم افتد و اگر باغی یا منزل
دلکشائی بیند بفکر بهشت افتد و اگر بیماری بیند بفکر بیماری خود افتد
همچنین بر هر چه نظر کنند از آن معنی فهمند که باعث آگاهی ایشان باشد
اگر گویند که مراد از حکمت که اولیاء الله بدان ناطق میشوند کدام است
در جواب گوئیم که مراد از این حکمت موعظه و پند و نصیحت است اگر گویند که
از حدیث مذکور مستفاد شد که اولیاء الله را خوف عظیم از آتش جهنم
و رجاء عظیم ببهشت میباشد پس چون است که تابعان حلاج و بایزید میگویند
که اولیاء الله را از جهنم ترسی و ببهشت امیدی نمیباشد میگوئیم که اینجماعت
زندیقانند و از طریق حق دور افتادگانند غلطهای ایشان از حد بیرون است
ما در کتاب تحفة الاخیار و کشف الاسرار و غیر آن بیان بطلان عقاید

ایشان کرده ایم بلکه چون چشم عقل اولیاء الله صحیح و بینا است آتش جهنم و نعمتهای
بهشت را بدیدهٔ عقل مشاهده میکنند و بنا بر این است که خوف و رجاء ایشان
بغایت عظیم است نقل است که حضرت امام اولیا علی مرتضی بارها از خوف
باری تعالی بیهوش میشده و با این حال عبادات اولیاء الله نه از برای خوف جهنم است
و نه از رجای بهشت بلکه ایشان خدا را دوستانند و حق تعالی را مستحق ثنا
و بنا بر محبتی که دارند خدا را خدمت و عبادت میکنند از حضرت صادق جعفر
بن محمد علیهما السلام نقل شده که عبادت سه نوع است جماعتی خدا را عبادت
میکنند از ترس جهنم و این عبادت غلامان است و جماعتی خدا را عبادت مینمایند
بطمع بهشت و این عبادت مزدوران است و جماعتی خدا را عبادت میکنند بنا
بر محبتی که بخدا دارند و این عبادت آزادان است از حضرت امیر المؤمنین ع
نقل شده که گفته ما عبدتك خوفاً من نارك و لا طمعاً فی جنتك بل وجدتك
اهلا للعبادة یعنی عبادت نکرده ام ترا از خوف دوزخ و نه بطمع بهشت
بلکه ترا سزاوار عبادت یافتم پس عبادت کردم ترا **رباعی** اخلاص فن صاحب
همت باشد ∴ کاندر دل او نور محبت باشد ∴ آنکس که عبادت کند از بهر بهشت
مخلص نبود طالب اجرت باشد **رباعی** اخلاص فن صاحب خبرت باشد ∴
کاندر دل او نور بصیرت باشد ∴ آنکس که عبادت کند از ترس خدا ∴
مانند غلام پست فطرت باشد ∴ اگر پرسند که یقین چه کسانند در جواب
گوئیم که ارباب یقین همان اولیاء الله اند که بکحل الجواهر خوف و رجا و محبت
دیدهٔ عقل ایشان صحیح و سالم و روشن و بینا شده و در هنگام عبادت
گویا معبود خود را می بینند نقل است که عالمی از علماء یهود بحضرت امیر المؤمنین
علیه السلام گفت که دیدهٔ رب خود را در وقتی که او را عبادت کردهٔ حضرت

نعبدتك

ارباب

در جواب گفت که وای بر تو من عبادت نکرده ام پروردگاری را که ندیده باشم پس یهودی
گفت که چون دیده رب خود را حضرت در جواب گفت وای بر تو دیدها ادراک
نکرده اند بمشاهده بلکه دیده اند او را بحقیقت ایمان بدانکه ارباب یقین بوعده
و وعید خدا و رسول بنوعی اعتقاد دارند که گویا هنگامه روز حساب را و بهشت
و دوزخ را می بینند و آنچه خدا و رسول بدان خبر داده اند مشاهده میکنند
در کتاب کلینی حدیثی از حضرت امام جعفر ع روایت شده که مضمونش اینست
که حضرت رسالت پناه بعد از فراغ از فریضهٔ صبح جوانی را دید که رنگش زرد
و سرش مضطرب و بدنش ضعیف و چشمش فرو رفته بوی گفت که چگونه صبح را
دریافته در جواب گفت که یا رسول الله الحمد لله صبح را با یقین دریافته ام
حضرت در جواب گفت که حقیقت یقین تو چیست در جواب گفت که یقین منست
که مرا محزون گردانیده و شب مرا به بیداری بروز آورده و میان روزم را به
تشنگی گذرانیده و نفس مرا از دنیا و آنچه در وست بی میل و رغبت گردانیده
تا آنکه گویا می بینم که روز قیامت شده و عرش الهی نصب شده و مردمان از
برای حساب حشر شده اند و من در میان ایشانم و گویا می بینم که اهل
بهشت در بهشت تنعم مینمایند و با یکدیگر آشنایی میکنند و بر متکاهای
بهشت تکیه کرده اند و می بینم که اهل جهنم را در جهنم عذاب میکنند و ایشان
فریاد میزنند و گویا الحال زفیر و شهیق جهنم در گوش منست حضرت رو
با صحاب خود کرده گفت این بنده ایست که الله تعالی دل او را بنور ایمان منور
ساخته بعد از آن حضرت بوی گفت که باین حال باش و از این حال جدا مشو بعد از آن
التماس از حضرت کرد که از برای وی دعا کند که شهادتش روزی گردد حضرت
از برای وی دعا کرد بعد از اندک زمانی در جنگ کفار شهید شد بدانکه

هر که

هر که حضرت مرتضی را علیه التحیة و الثنا شناخته میداند که آنحضرت سرور ارباب
یقین بوده و مرتبهٔ یقین خود را آنحضرت باین کلام بیان فرموده لو کشف
الغطاء ما ازددت یقینا یعنی اگر پرده از پیش برخیزد بر یقین من چیزی نمی
افزاید بی شک آنحضرت صاحب اعلی درجات یقین بوده در کتاب کلینی در
بیان فضل یقین و مرتبه اش احادیث نقل شده و از آنجمله این حدیث است
که از ابی الحسن ع روایت شده که ایمان در بالای اسلام است بیکدرجه
و تقوی بالای ایمان است بیکدرجه و یقین بالای تقوی است بیکدرجه
و قسمت نشده در میان مردمان چیزی کمتر از یقین بدانکه یقین در مقابل
شک است و شک بمعنی تردد خاطر بر طرف شود آن اعتقاد جزمی بی تردد
خاطر او را علم و یقین میگویند و بدانکه شک دو نوع است شک عقلی و شک
وهمی و شیطانی اما شک اول بدلیل و برهان زایل و مرتفع شود و اما
شک وهمی و شیطانی بذکر و فکر بعد از معالجهٔ قلب و عقل زایل و مرتفع
گردد بدانکه فکر در مبدا و معاد کردن با دلی که بظلمت و غفلت و معصیت
تاریک و ظلمانی باشد مثل اینست که کسی در شب بقبرستان داخل شود
پس با آنکه بدلیل میداند که اموات از قبرها بیرون نمی آیند و مزاحمت بکسی
نمیرسانند باینحال شکوک و همیه بروی غالب میشود و احتمال این داده میدهد
که اموات از قبور بیرون آیند و مزاحمت بحال وی رسانند و فکر در مبدا
و معاد بعد از آنی که معالجهٔ دل واقع شود و مرض بصحت و تاریکی بروشنی
مبدل گردد مثل روز بقبرستان رفتن است پس چنانچه در روز در
قبرستان شکوک و همیه نمیباشد همچنین با روشنایی دل شکوک و همیه
در مبدا و معاد و سایر مطالب دینیه نمیباشد و بدانکه شکوک و همیه

و در کتاب شعبة النجاة ذکر آن نمودیم

بر خود

باایمان نقصی وضرری ندارد ودرین باب چند حدیث در کتاب کلینی نقل شده
بدانکه یقین بمعنی زوال شکوك وهمیه را چهار نشانه است توکل وتفویض
ورضا وتسلیم رباعی میکن طلب یقین که امریست عظیم ∴ شایسته آن نیست
بجز قلب سلیم ∴ دانی چه بود نشان ارباب یقین ∴ تفویض وتوکل ورضا وتسلیم
بدانکه توکل بمعنی اعتماد برخدای کریم کردن وبر اسباب اعتماد نداشتن است
نه بمعنی ترك اسباب الهیه نمودن چنانچه تابعان حلاج وبایزید فهمیده اند
پس طلب حلال نمودن ومایه داشتن وتجارت کردن وزراعت نمودن
وطلب دوا کردن وخود رابدان معالجه نمودن منافات با توکل ندارد
دوم تفویض است وتفویض امور خود را بکریم متعال واگذاشتن است
بدانکه مرتبهٔ تفویض از توکل بالاتر است صاحب تفویض کار خود را بخدا
واگذاشته واعتماد نموده وخواهش خود را تابع اراده خالق ساخته واما
صاحب توکل تارك اراده وخواهش خود نیست کسی کمان نکند که صاحب
تفویض باید که دعا نکند وازحق تعالی چیزی طلب ننماید چنانچه تابعان
حلاج وبایزید فهمیده اند بلکه صاحبان تفویض حسب الامر رب العزت
دعا میکنند وانرا از عمدهٔ عبادات خود میشمارند ومطلب دین ودنیای
خود طلب میکنند پس اگر حق تعالی دعای ایشانرا مستجاب ساخت شکرش
میکنند واگر مستجاب نساخت بان شکرش بجا می آورند سیوم رضا است
باینمعنی که صاحب یقین در جمیع حالات از رب البریات راضیست ودر هیچ
حال از وی ناراضی نیست زیرا که میداند که هرچه قضاء الهی بآن تعلق گرفته
خیر محض است تابعان حلاج وبایزید در رضا غلطها کرده اند چهارم تسلیم
یعنی مطیع ومنقاد شدن جمیع اوامر ونواهی ودل تنگ از هیچ حکم از احکام

الهی نبودن است بدانکه آنچه در تحقیق معانی یقین درین رساله مذکور شد
مختصریست از آنچه مذکور است در کتاب شرح رباعیات که موسوم است
بمنهاج العارفین چون دانستی معنی عقل را فهمیدی که عقل سالم صاحب خود را
باعلی درجهٔ قرب الهی میرساند وخانهٔ آخرتش را معمور میسازد بدانکه نفعهای
دنیوی آن نیز بسیار است زیرا که جمیع غمها وغصهای او را که از جهت حرص
وحسد وطمع وبغض وعداوت است از دلش بیرون میکند وعمرش را صرف
که از ذکر ومناجات وعبادات محظوظ شود وبدان تنعم کند وازلذتهائی که
مریض عقلان بدان مباهات میکنند در طلبش جان میدهند توبه واستغفار
کند وبگوید الهی استغفرك من کل لذة بغیر ذکرك ومن کل راحة بغیر انسك
ومن کل سرور بغیر قربك ومن کل شغل بغیر طاعتك یعنی الهی استغفار میکنم
از هر لذتی که غیر لذت یاد تو باشد واز هر راحتی که بغیر انس تو باشد واز
هر شادی که بغیر نزدیکی تو باشد واز هر شغلی که بغیر طاعت تو باشد مریض
عقلان غفلت شعار از فیض این مقام عالی محروم وبی بهره اند بدانکه شیطان که
معین ویاور جهل است از برای قوت جهل وضعف عقل فکرها کرده ومسکرات
بهم رسانیده وحق تعالی که معین ومددکار عقل عالیشان رفیع المکان است
مسکرات را حرام کردانیده واز شربش نهی کرده وشاربش را تهدید بعذاب
نموده از حضرت خاتم النبیین وائمهٔ معصومین علیهم السلام در مذمت آن
حدیث بسیار روایت شده ازانجمله روایت شده که شارب الخمر مثل عابد
بتان است حدیث دیگر روایت شده که شارب الخمر اگر تا چهل روز بمیرد کافر
مرده است سبب کافر مردنش اینست که عقل پیش بین دوراندیش که پاسبان
ایمان است بسبب شرب خمر ضعیف شود وجهل قوی گردد وشیطان در هنگام

رحلت فرصت یافته گوهر ایمان شارب الخمر را بمهد جهل عناد پیشهٔ فساد اندیشه
از وی بر باید آورده اند که شخصی بیمار شد وی را در حالت نزع یافتند گفتند
بگو اشهد ان لا اله الا الله گفت نمیگویم و پشیمانم بر آنکه شصت سال این را
گفته ام این بگفت و جان بمالک دوزخ تسلیم کرد از عیالش پرسیدند که عمل او
چه بود گفت همیشه روزه و نماز گذاردی گفتند با این عمل جای اینست که کافر
میرد گفت هر شب تا قدحی خمر نخوردی نخفتی گفتند معلوم شد که شومی
خمر بوده که کافر از دنیا بیرون رفته و از حضرت امیر المؤمنین ع نقل شده
که گفت اگر خمر در صحرائی بریزد و سیل آن صحرا را بشوید و بعد از آن علفی از آن
صحرا سر زند شتران خود را نخواهم گذاشت که از آن علف بخورند پس بر شیعیان
و دوستان امام متقیان لازم است که ازین حرام عقل که از فتنه ساز اجتناب
نمایند و از عقوبت عظیمه الهی پرهیز نمایند ∴ طهارة الاصل قادتنی الی کرم
کرامتی اثبتت فی اللوح فی الازل ∴ یعنی طهارت و پاکی اصلم کشاننده است مرا
بسوی کرم کرامت من ثبت شده است در لوح محفوظ در ازل بدانکه کرم بر دو
ضرب بمعنی کرامیت و کرامت کرامی بود دست کریم در مقابل لئیم است و کریم
نزد کریم متعال کسی است که متقی باشد و متقی کسی است که در [illegible] نور خوف
و رجا و محبت مصطفی و مرتضی و [illegible] زنده فرزندش منور باشد و اطاعت
و پیروی ایشان از شعار و دثار خود ساخته باشد حق تعالی در کلام مجید
گفته که ان اکرمکم عند الله اتقاکم یعنی بدرستی که گرامیترین شما نزد خدا
کسی است که متقی تر باشد پس اگر کسی که متقی باشد کریم و کرامیت و اگر متقی
نباشد کریم نیست بلکه لئیم و خسیس است اگرچه صاحب اصل و نسب بلند
باشد ∴ قلبی و نفسی بحب المرتضی بریا ∴ من المعایب والامراض والعلل ∴

یعنی دل و جانم بمحبت مرتضی بری شده اند از عیبها و مرضها و علتها یعنی ببرکت
محبت حضرت مرتضی که باب مدینهٔ علم است علم معالجهٔ عقل که سبب زوال
مرضهاست آموخته ام و بدان عمل نموده ام و مرضهای عقل در شرح بیت اول
دانسته شد ∴ یحب من اصله ذاک اباحسن ∴ ولیس یبغض حیدرا سوی النغل
یعنی دوست میدارد کسی که اصلش پاک است ابو الحسن را که حضرت مرتضی است
و بغض حیدر ندارد مگر کسی که نغل باشد نغل بفتح نون و کسر غین ولد الزنا ست
حیدر بی تا و حیدرة با تا بمعنی اسد اند و از اسمهای حضرت مرتضی علی اند
∴ طوبی لذی کرم یحب حیدرة ∴ و ویل لمبغضه اللئیم ذی الدغل ∴ یعنی خوشا
آنکسی که دوست دارد حیدر را و وای بر بغض دارندهٔ او که لئیم صاحب دغل است
∴ من ابغض المرتضی و من یطاوعه ∴ بغیة امه فبیحة العمل ∴ یعنی کسی که بغض
مرتضی ع که امام متقیان است و کسانی که مطیع و پیرو داشته باشد مادرش
زانیه و بدکار است چنین حدیث از اهل بیت ع نقل شده که مضمونش
اینست که بغض حضرت علی ع ندارد مگر کسی که از زنا یا از حیض حاصل شده
باشد و عنقریب از کتاب خوارج حدیثی درین باب مذکور خواهد شد
∴ قلبی یحب علیا ذا العلی فلذا ∴ ادعو لامی فی الابکار والاصل ∴ یعنی دل من
دوست میدارد علی را که صاحب مرتبهٔ عالیست و ازین جهت دعا میکنم مادر
خود را در صبح و شام حدیثی از اهل بیت روایت شده که مضمونش اینست
که هر که اهل بیت را دوست میدارد باید که مادرش را دعا کند که در خانهٔ
زوجش خیانت نکرده یعنی زنا از وی صادر نشده ∴ من مال عن حیدر
طهر الی عمر ∴ مستخبث نجس فی الطبع کالجعل ∴ یعنی هر که واگذارد حیدر
پاک طینت را و میل بعمر کند که خبیث و نجس است آن کس در طبیعت مثل

جعل است که چنین هاى پاك وخوشبو را میکذارد و بنجاست میل میکند

برات من عمرٍ مولود خثمة ∴ تبعت حیدرة ذا العلم والعمل ∴ یعنی بری شده ام از عمر که فرزند خثمه است و تابع شده ام حیدر را که صاحب علم و عمل است خثمه نام مادر عمر است عنقریب ذکر نا پاکی نسب عمر خواهیم کرد

ولا یبغض المرتضی وغر عترته ∴ سوی ذوی السفه والجهل والخبل ∴ یعنی بعض مرتضی و خوبان عترت او کسی ندارد مکر صاحب سفاهت و جهل و کم عقلی ظاهر است که عاقلان صاحب بصیرت که ملاحظه کمالات و فضایل آنحضرت و دلایل فرض محبت و وجوب اطاعت او نموده اند بمقدار عقل و معرفت محبت آنحضرت دارند اما سفیهان بی بصیرت و معرفت از فیض محبت آنحضرت محروم و بی بهره غر جمع اغر است و اغر اسب پیشانی سفید است

لا یبغض المرتضی ومن یتابعه ∴ سوی السلقلق وابن الحیض والنغل ∴ یعنی بغض مرتضی و بغض کسی که تابع اوست ندارد مکر سلقلق و کسی که از حیض حاصل شده باشد یا از زنا بهم رسیده باشد در کتاب فردوس حدیثی نقل شده که مضمونش اینست که زنی بخدمت حضرت مرتضی علی ع آمد و گفت یا علی من بغض تو دارم حضرت بوی گفت که می باید تو سلقلق باشی زن بحضرت گفت که سلقلق چیست حضرت گفت که حضرت رسول الله ص بمن گفت که بغض تو ندارد از زنان مکر زنی که سلقلق باشد گفتم یا رسول الله سلقلق چیست در جواب گفت که سلقلق زنی است که خون حیض از عقب ببیند زن گفت که راست گفت رسول الله والله که من خون از عقب می بینم و پدر و مادرم برین اطلاع ندارند رباعی بدخواه علی کافر مطلق باشد بدخواهی وی دشمنی حق باشد ∴ هر زن که بود بغض علی در دل او ∴ بی دغدغه آن نجس

سلقلق

سلقلق باشد ∴ ودر کتاب خوارج مذکور است که مردی بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع آمد و گفت که من شما اهل بیت را دوست میدارم پس حضرت امیر المؤمنین گفت که دروغ گفتی ما را دوست نمیدارد مخنث و نه دیوث و نه ولد الزنا و نه کسی که مادرش در حیض بدان آبستن شده باشد پس آنمرد برفت و در جنگ صفین در خدمت معاویه با حضرت امیر المؤمنین ع محاربه میکرد ∴ محبة المرتضی تنجی ملازمها من الضلالة والنقصان والخلل ∴ یعنی محبت مرتضی نجات میدهد ملازمش را از کمراهی و نقصان و خلل سبب اینکه ملازم محبت مرتضی ناجیست اینست که محبت آنحضرت تقاضای پیرویش میکند و بدلیل و برهان دانسته شد که مطیع و پیرو حضرت مرتضی ناجی و رستکار است عنقریب ذکر دلیل بر اینمدعا خواهیم کرد ∴ محبة المرتضی حصن لشیعته ∴ ودار امن لذی المخافة والوجل ∴ یعنی محبت مرتضی قلعه ایست از برای شیعیانش و دار الامانیست از برای کسی که صاحب ترس و خوف باشد ظاهر است که محبت مرتضی مقتضی امنیت آخرت و دنیاست اما امنیت آخرت ظاهر است زیرا که محبت آنحضرت مقتضی محبت و اطاعت و پیروی خدا و رسول است و این سبب امنیت آخرتست حدیثی از حضرت مصطفی ص نقل شده که مضمونش اینست که اگر مردمان اتفاق بر محبت حضرت مرتضی علی ع میکردند الله تعالی دوزخ را خلق نمیکرد و اما امنیت دنیا از اینجهت است که محبت حضرت مرتضی ع مقتضی خوف خداست و خوف خدا مقتضی امنیتست حدیثی از حضرت مصطفی ص نقل شده که هر که از خدا بترسد همه چیز را الله تعالی از وی می ترساند و هر که از خدا نترسد الله تعالی میترساند او را از هر چیز وجه دیکر اینکه محبت مرتضی که امام عاقلانست مقتضی معالجه عقل است و معالجه عقل مقتضی وصول بمقام

توکل و رضا و تفویض و تسلیم است و در این مقام خوف و اضطراب خاطر از برای
مطالب دنیویه نمی‌باشد و در شرح بیت اول بیان معنی توکل و رضا و
تفویض و تسلیم نمودیم وجه دیگر آنکه امامت از عمدهٔ اصول دین و ارکان
ایمانست بلکه کسی که آل مصطفی را که امامان بحق‌اند نشناخت و متابعت
ایشان ننمود خدا را نشناخت و لهذا اهل سنت و سایر مخالفان در اصول
دین و فروع دین غلطهای عظیم کرده‌اند و اسلام خود را بکفر آمیخته‌اند
و عنقریب بعضی از غلطهای ایشان مذکور خواهد شد و بنا براین است
که الله تعالی محبان و شیعیان آل محمد را ص عزیز و محترم و گرامی ساخته
و محبت آل محمد را کفارهٔ گناهان ایشان گردانیده و وسیلهٔ استجابت دعا
و قبول طاعت ایشان ساخته و مرتبهٔ ایشان را در آتش جهنم حرام ساخته
و زبان مخالف و موالف را بذکر فضل ایشان و علو درجهٔ ایشان ناطق گردانیده
و بغض آل محمد را موجب آتش جهنم ساخته صاحب کشف الغمه و صاحب
کتاب عمده و ابن ابی الحدید معتزلی چندین حدیث از کتب اهل سنت در
فضل شیعه و محبان آل محمد در کفر و ضلالت دشمنان آل محمد از خاتم النبیین
صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده‌اند از آنجمله صاحب کشف الغمه از ابن عمر
روایت کرده که گفت رسول الله ص که هر که دوست دارد علی را قبول کند
از وی الله تعالی نماز را و روزه را و مستجاب سازد دعای او را و هر که
دوست دارد علی را بدهد بوی الله تعالی بعدد هر رگی که در بدن اوست
شهری در بهشت و هر که دوست دارد آل محمد را ایمن شود از حساب و میزان
و صراط و هر که بمیرد با حب آل محمد من کفیلم که در جنت با پیغمبران باشد
و هر که بغض آل محمد داشته باشد در میان دو چشم او نوشته شود که

آیس من رحمة الله یعنی ناامید است از رحمت خدا در کتاب شرف النبی که از کتابهای
اهل سنت است مذکور است که حضرت رسول الله ص بعلی ابن ابی طالب ع گفت
که یا علی الله تعالی آمرزیده است ترا و ذریت ترا و فرزندان ترا و اهل ترا و اهل بیت
ترا و شیعهٔ ترا و محبان شیعهٔ ترا ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسند خود
از انس بن مالک روایت نموده که گفت که حضرت رسول الله ص گفت که داخل
میشود در بهشت از امت من هفتاد هزار کس بی‌حساب بعد از آن متوجه علی ابن
ابی طالب ع شد گفت که ایشان از شیعهٔ تواند و تو امام ایشانی باز بسند خود
از حضرت رسول الله نقل کرده شده که گفت یا علی بدرستی شیعیان ما بیرون
می‌آیند از قبرهای خود در روز قیامت با عیوب و ذنوبی که ایشان را باشد
رویهای ایشان مثل ماه بدر باشد و از شدتها خلاصی یافته باشند و منزلهای
ایشان سهل و آسان شده باشد و حزنهای ایشان برطرف شده باشد و داده
شده باشد امن و امان مردمان ترسان باشند و ایشان را ترسی نباشد
و مردمان محزون باشند و ایشان را حزنی نباشد و بند نعلین ایشان نور از آن
درخشان باشد و سوار باشند بر ناقه‌های سفید که بالها داشته باشند
و گردنهای ایشان از طلا باشد و نرم‌تر باشد از حریر بنا بر اینکه شیعه گرامی‌اند
نزد الله تعالی این حدیث را با دیگر احادیث اهل سنت در فضل شیعه نقل کرده‌اند
و اما احادیث راویان شیعه در این باب بسیار است از آنجمله ابن بابویه قمی
رحمة الله علیه در کتاب من لا یحضره الفقیه حدیثی روایت کرده در فضل
مؤمن که از آنجمله اینست که آنحضرت گفت که از حبیب خود رسول الله ص شنیدم
که گفت اگر مؤمن بیرون از دنیا رود و بروی گناهان اهل زمین باشد
موت کفارهٔ آن گناهان باشد بعد از آن گفت هر که بگوید لا اله الا الله باخلاص

بری باشد از شرك وهرکه از دنیا بیرون رود وشرك نباشد داخل بهشت شود
بعد از ان این آیه بخواند انّ الله لا یغفر ان یشرك به ویغفر ما دون ذلك
لمن یشاء یعنی الله تعالی شرك را نمی آمرزد وغیر شرك را می آمرزد از برای
کسی که میخواهد و بعد از ان گفت که من شیعتك ومحبك یا علی یعنی می آمرزد
الله تعالی گناهان را از برای هرکه میخواهد از شیعه تو ومحبان تو یا علی
امیر المؤمنین ع گفت که گفتم یا رسول الله این از برای شیعه منست حضرت
رسول الله گفت که آری والله این از برای شیعه تست وبدرستی شیعه تو
بیرون می آید در روز قیامت از قبرهای خود وایشان میگویند که لا اله
الا الله محمد رسول الله وعلی ابن ابی طالب حجة الله پس بایشان داده میشود
اکلیل وتاج بهشت ومرکبهای بهشت پس هر کدام می پوشند حلّه سبزی
وگذاشته میشود بر سر ایشان تاج پادشاهی واکلیل کرامت پس از ان بر
مرکبها سوار میشوند ومرکبها پرواز میکنند تا بهشت ومحزون نمیکند
ایشان را فزع اکبر وملائکه ایشان را استقبال میکنند ومیگویند که این آن
روزیست که وعده داده میشدید ؛ احبّ من صبر الرحمن صارمه ؛
مفتاح باب فتوح ماسخ الملل ؛ یعنی محبت دارم با کسی که رحمن شمشیر اورا
کردانیده است کلید در فتحهای خاتم الرسل هر که تتبع تواریخ کرده است میداند
که فتحهای حضرت رسالت پناه ص بضرب شمشیر حضرت مرتضی ع بوده شیعه
وسنی بر این اتفاق دارند پس واجب ولازم باشد محبت کسی که بشمشیرش
دین مبین وشرع متین قایم شده باشد ؛ ما کان سیف کمثل ذو الفقار
ولم یکن فتی فی الفتوة کمثل علی ؛ یعنی نبوده است شمشیری مثل ذو الفقار
ونبوده است جوانمردی در جوانمردی مثل علی بدانکه راویان شیعه وسنی

روایت

روایت کرده اند که در جنگ احد چون لشکر شکست خورد ولشکریان گریختند
حضرت مرتضی علیه السلام در پیش حضرت مصطفی ص از برای خدا با کفار
محاربه میکرد لشکریان شنیدند که هاتفی از جانب آسمان میگوید که لا سیف
الا ذو الفقار ؛ لا فتی الا علی یعنی نیست شمشیری مگر ذو الفقار ونیست
جوانمردی مگر علی از عکرمه نقل شده که گفت که بعلی گفتم که از آسمان آواز
مدح تو میاید بعد از ان حضرت امیر از حضرت رسول ص پرسید که این آواز
کیست حضرت رسول ص در جواب گفت که این ملکیست که نام او رضوانست
ابن طاوس در کتاب یقین از کتاب مناقب طبری بسند خود از ابن عباس
نقل نموده که گفت که حضرت رسول الله ص گفت که الله تعالی ذو الفقار را
بمن عطا نمود وگفت بگیر این را عطا کن به بهترین اهل زمین گفتم که کیست
آن شخص ای رب من گفت که خلیفه زمین علی ابن ابی طالب ع ونقل نموده
که ذو الفقار با حضرت متکلم شد وگفت یا امیر المؤمنین من مأمورم
بعمل آنچه میکنم از قتل کفار بامر خدا میکنم ؛ قد سخّر الجنّ والانس بصارمه
للمصطفی خیر الانبیاء والرسل ؛ یعنی مسخر ساخت جن وانس را بشمشیر
خود از برای مصطفی که بهترین انبیا ورسل است هر که تتبع اخبار نموده
میداند که در جمیع حروب فتح بشمشیر آنحضرت بوده واین سبب تسخیر انس
شد واما تسخیر جن بر وجهی که راویان راست گفتار از ابن عباس نقل کرده اند
اینست که چون حضرت رسالت پناه بجانب بنی المصطلق میرفت نزدیك وادی
فرود آمدند واز آنجا عبور کردند چون نصف شب شد جبرئیل فرود آمد
وخبر داد آنحضرت را که طایفه از کفار جنّ در این وادی پنهانند واراده کید
با آنحضرت واصحابش دارند پس حضرت امیر المؤمنین را طلب نموده گفت

که برو به این وادی پس عارض تو خواهند شد طایفهٔ جن که اعداء الله اند
پس دفع کن ایشان را بقوتی که الله تعالی بتو داده و خود را حفظ نما از ایشان
باسماء الله که علم از الله تعالی بتو مخصوص کرده اند و صد کس را حضرت
با وی فرستاد و با ایشان گفت که با حضرت امیر باشید و امر او را مطیع و منقاد
باشید پس آنحضرت متوجه وادی شد چون بلب وادی رسید صد کس را
که با وی بودند بفرمود که بکنار وادی توقف نمایند و خود پیش رفت
بکنار وادی و باسماء الهی متکلم شد و بعد از ان اشاره کرد که پیش آیند
و بعد از ان اراده کرد که خود تنها داخل وادی شود در بین اثنا بادی بغایت
تند وزید که نزدیک بود که رفیقان آنحضرت بر رو در افتند پایهای ایشان
از تندی باد بر زمین قرار نمیگرفت و خوف بر ایشان غالب شده بود از ان بعد
حضرت امیر باواز بلند گفت که منم علی ابن ابی طالب بن عبد المطلب وصی
رسول الله و ابن عمش و آنجماعت ظاهر شدند بصورت زط و در دست
شعلهای آتش داشتند پس حضرت امیر داخل وادی شد و تلاوت
قرآن میکرد و شمشیر را بجانب راست و چپ حرکت میداد پس آنجماعت
مثل دود شدند بعد از ان حضرت امیر از وادی بالا آمد از راهی که رفته
بود رفیقان احوال پرسیدند گفتند که یا ابو الحسن نزدیک بود که ما
از ترس هلاک شویم آنحضرت گفت که چون این جماعت بنظر من آمدند و ایشان را
دیدم باواز بلند اسمهای الهی را بر زبان جاری ساختم ایشان ذلیل شدند
و یافتم که بجزع در آمده اند پس داخل وادی شدم بی آنکه مرا ترسی باشد و اگر
بهیأت خود باقی می ماندند همه را هلاک میساختم و الله تعالی کفایت میکرد
کید ایشان را و رفع مینمود شر ایشان را از مسلمین بقیهٔ آنجماعت پیش آنحضرت

بحضرت نبی الله خواهند رفت و ایمان خواهند آورد و بعد از ان حضرت امیر المؤمنین ع
با تابعان نزد رسول الله ص رفتند و حضرت امیر از احوال خبر داد حضرت رسول الله
او را دعای خیر کرد و گفت یا علی آنجماعتی از جن که الله تعالی ایشان را از تو ترسانید
پیش از تو آمدند و اسلام آوردند و قبول اسلام ایشان کردم ❁ محبة المرتضی
نور لصاحبها ❁ یمشی بها امنا من افة الزلل ❁ یعنی محبت مرتضی نور است
از برای صا[illegible]ـل و او بنور محبت براه میرود ایمن از افت لغزش ظاهر است که
محبت مرتضی [illegible]ـب روشنائی چشم دل است کسی که چشم دلش روشن شد در راه
دین از لغزش و خطا ایمن است و قبل از ین بیان این معنی شد ❁ لزمت حب علی
لا افارقه ❁ و داده من جنانی قط لم یزل ❁ یعنی با محبت علی میباشم و از ان
جدا نمیشوم و دوستی او هرگز از دل من بیرون نرفته است ❁ محبة المرتضی علی
مفترض ❁ فی آل حم فرضها بنیت لی ❁ یعنی محبت مرتضی بر من فرض است
در آل حم فرض محبتش از برای من ظاهر شده مراد از آل حم هفت سوره است
که در اولش حم است و آیه که در آل حم دلالت بر فرض محبت اهل بیت میکند این
آیه است قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی اجری بر رسالت
خود از شما طلب نمیکنم مگر دوستی اقاربم راویان شیعه و سنی از حضرت
رسالت پناه ص نقل کرده اند که مراد از اولی القربی در این آیه حضرت مرتضی علی
و فاطمه و حسن و حسین است از حضرت مرتضی علی صلوات الله علیه نقل شده
که گفت لنا فی آل حم آیة یعنی در آل حم یک آیه هست در شان ما کمیت شاعر
در منقبت اهل بیت گفته وجدنا لکم فی آل حم آیة و نقل شده که چون حضرت
امام زین العابدین ع را بجانب شام بردند مرد شامی شماتت کرد و بر گرفتار
اهل بیت شکر میکرد حضرت زین العابدین ع بوی گفت که قرآن خوانده گر

جواب گفت که خوانده‌ام حضرت گفت که آل حم خوانده شامی گفت که قرآن خوانده‌ام
و آل حم نخوانده‌ام امام ع گفت که خوانده آیهٔ قل لا اسئلکم علیه اجرا الا
المودة فی القربی شامی گفت شما ئید اولی القربی امام گفت بلی ∴ اخ النبی
امامی قوله سندی ∴ لقوله تابع ما کان من عملی ∴ یعنی برادر پیغمبر امام منست
و قول او سند منست و تابع قول اوست آنچه باشد از عمل من بدانکه حضرت
رسالت پناه برادری انداخت در میان صحابه و هر دو کس با هم برادر شدند
از آنجمله ابوبکر و عمر با هم برادر شدند و حضرت رسالت پناه امیر المؤمنین را
واگذاشت که با وی برادر باشد و گفت من ترا باخو نیندا ختم مگر از برای
خود فانت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی یعنی تو نظر بمن
آن منزلت داری که هارون بموسی داشت الا اینکه پیغمبر بعد از من
نمیباشد و این دلیل واضحیست بر امامت علی بن ابی طالب ع حکایت اخوت
حضرت رسول الله صم با حضرت امیر المؤمنین ع در مسند احمد بن حنبلی
و تفسیر ثعلبی بچندین سند مذکور است و در کتاب الجمع بین الصحاح
الستة باین عبارت نقل شده که حضرت رسول بحضرت امیر گفت که انت
اخی فی الدنیا و الآخرة یعنی تو برادر منی در دنیا و آخرت ∴ اطعت حیدرا
ذا کل مکرمة ∴ امام کل تقی قاصر الامل ∴ یعنی اطاعت کرده‌ام حیدر را
که صاحب هر صفت کمالست و امام هر صاحب تقوی کوتاه امل است در
شرح بیت اول دانسته شد که از جمله مرضهای عقل طول امل است
پس متقیان که بتوفیق ربانی عقل خود را بعنوانی که مذکور شد معالجه
نموده اند کوتاه امل باشند و کوتاهی امل سبب میل کردن بطاعت خدا
و رسول و متابعت آل مصطفی که بدلیل و برهان امامت و خلافت ایشان

ظاهر و هویداست اما جمعی که عقل را معالجه ننموده باشند و طول امل عبارت از
عقل ایشان شده باشد ایشان در میان حق و باطل فرقی نمیکنند و ایشان را
بجانب حق میلی نمیباشد بلکه ایشان محکوم حکم جهل باطل پسند حق ناپسندند
امل در زبان عجم بمعنی امید است و طول امل درازی امید است صاحب طول
امل کسی است که سفر آخرت را فراموش ساخته و بخاطر کم گذراند
∴ آل النبی علینا صار مفترضا ∴ دعاؤهم کدعاء خاتم الرسل ∴ یعنی
آل پیغمبر بر ما کردیده است فرض دعای ایشان چنانچه فرض شده است
دعای خاتم الرسل در صحیح بخاری که از عمدهٔ کتابهای اهل سنت است
بسه سند وجوب صلوات بر آل با صلوات بر محمد صم نقل شده از آنجمله
بیک سند از کعب بن عجزه نقل کرده که چون نازل شد آیهٔ ان الله و ملائکته
یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما گفتیم
یا رسول الله دانستیم طریق سلام بر تو چگونه صلوات فرستیم بر آل تو آنحضرت
گفت که بگوئید اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل
ابراهیم انک حمید مجید بر عاقل صاحب بصیرت پوشیده نیست که وجوب
صلوة و سلام بر آل رسول دلیلیست بر امامت و وجوب اطاعت اهل بیت ع
نقل است که سلطان محمد خدابنده در مسجد از واعظ پرسید که سبب این
چیست که مقرر شده که چون صلوات بر رسول ع فرستند آل را با آنحضرت
در صلوة شریک سازند و در زمان پیغمبران پیش اینچنین نبوده واعظ
از جواب عاجز شد بعد از آن سلطان گفت که مرا دو وجه بخاطر رسیده
بعد از آن دو وجه را ذکر نمود یکی از آن دو وجه اینست که چون ختم نبوت
بحضرت محمد صم شد بنا بر این مقرر شد که دعای حضرت رسالت پناه

مقرون شد بدعای آل آنحضرت بوده باشد این وجهیست بغایت وجیه بدانکه
سلطان محمد رحمه الله علیه صاحب عقل وفهم وکیاست وفراست بود چون
حقیقت اسلام بروی ظاهر شد وخواست که در دایرهٔ اسلام داخل شود
چون شافعیه در آن زمان کثرتی واعتباری داشتند او را فریب داده شافعی
مذهبش کردند بعد از مدتی در مجلس سلطان در میان شافعیه و حنفیه
منازعه ومباحثه واقع شد وعیبهای هردو یکدیگر را در مجلس سلطان
ظاهر ساختند وچون سلطان بر عیبهای هردو مذهب مطلع شد از
هردو رنجید ورمید وعلمای شیعه فرصت یافته بعد از بیان عیبهای
هردو طایفه حسن مذهب شیعهٔ اثنی عشری را ظاهر ساختند وچون
سلطان بر حسن وصحت مذهب اثنی عشری اطلاع یافت اختیار این مذهب
صحیح نموده ودر رواجش سعی کرد وعلامهٔ حلی را در اردو نگاه داشت واو را
اعزاز واحترام نمود رحمه الله علیه :. اطعت من قد اراد ان یطهرهم :.
اللهم اهل بیت ناسخ الملل :. یعنی اطاعت کرده ام کسی را که خواسته است
الله ایشان که پاک کرداند ایشان را که اهل بیت خاتم الرسل باشند بدانکه
این بیت اشاره است بایهٔ انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
ویطهرکم تطهیرا ترجمهٔ این ایه اینست که بدرستی که اراده الله تعالی
تعلق کرفته است که پاک کرداند شما اهل بیت را از هر زشت وقبیح این
ایه [illegible] که اهل بیت علیهم السلام معصوم اند از هر قبیح
باتفاق شیعه وسنی مراد از اهل بیت حضرت مرتضی علی وفاطمه وحسن
وحسین است ودر عمدهٔ کتابهای اهل سنت مثل صحیح بخاری وصحیح مسلم
ودر کتاب الجمع بین الصحیحین ودر کتاب الجمع بین الصحاح الستة ودر

تفسیر

تفسیر ثعلبی احادیث نقل شده که ایهٔ مذکوره در آل عبا نازل شده این آیه
درخانهٔ ام سلمه نازل شد واحمد بن حنبل وثعلبی بسند خود این حکایت را
از ام سلمه روایت کرده اند مختصری از آن اینست که فاطمه علیها السلام حریره
پخته بود حضرت رسالت پناه علی وفاطمه وحسن وحسین علیهما السلام
تناول کردند وبربالای دکه نشسته بودند که خوابگاه رسالت پناه بود وکساء
خیبری در زیر ایشان افتاده بود ومن در حجره نماز میکردم پس این ایه نازل شد
پس حضرت رسالت پناه زیادتی عبا را بر اهل بیت پیچید ودست بجانب آسمان
بلند کرد وگفت که خدایا ایشان اهل بیت منند وخاصان منند خدایا
رجس را از ایشان دور ساز ومطهر کردان ایشان را پس من سری داخل
آن بیت کردم وگفتم که من با شما هستم رسالت پناه گفت که انک الی خیر
یعنی عاقبت تو بخیر است وبخاری ومسلم وصاحب الجمع بین الصحاح الستة
این حکایت از عایشه نقل کرده اند :. اطعت من بضعة النبی وزوجته :.
کمثلها لم یکن فی النسوة الاول :. لولاه ما کان للزهراء من کفو :.
ولم یکن للنبی قط من نسل :. یعنی اطاعت کرده ام کسی را که پارهٔ تن پیغمبر
وزوجهٔ اوست ومثل زوجهٔ او نبوده در میان زنانی که در زمانهای
پیش بوده اند اگر علی نمیبود فاطمه را کفوی وپیغمبر را نسلی نمیبود بدانکه
فاطمهٔ زهرا عالی قدر زنیست که حضرت رسالت پناه او را سیدة نساء
عالمین خوانده پس بقول حضرت مصطفی ص او بهترینست از همه زنانی
که از اول دنیا تا آخر دنیا بوده اند وخواهند بود باری تعالی بایهٔ وافی
هدایهٔ انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت بیان طهارت وعصمت
آن عالیجناب نموده او جامعهٔ کمالات صوریه ومعنویه وصاحبهٔ معجزات

وکرامات بوده چنانچه مذکور خواهد شد در رحم با مادرش تکلم میکرده
و در صغر سن در علم و معرفت و طاعت و عبادت در مرتبه کمال بوده و بعد
از وفات حضرت رسالت پناه حق سبحانه و تعالی ملکی را میفرستاد که
از برای تسلی خاطر آن خاتون قیامت از امور غیبیه تقریر نماید و حضرت
امیر المؤمنین ع گفتگوهای ملک را می نوشت و آن کتاب را مصحف فاطمه
میگویند و آن دست بدست بحضرت صاحب الزمان رسید بدانکه احادیث
بسیار در فضل حضرت ع شیعه و سنی روایت کرده اند از جملهٔ آن احادیث
این حدیث است که حضرت رسالت پناه گفته که فاطمة بضعة منی یوذینی
ما یوذیها یعنی فاطمه پارهٔ از تن منست آزار میکند مرا هر که آزار میکند
او را این حدیث دلیل است بر اینکه آزار کنندگان حضرت فاطمه ملعونانند
زیرا که آزار کنندهٔ حضرت فاطمه بحکم این حدیث آزار کنندهٔ حضرت رسالت
و الله تعالی فرموده که الذین یوذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة
یعنی آنکسانی که آزار میرسانند بخدا و رسول لعنت کرده است ایشان را
الله تعالی در دنیا و آخرت آنچه در کتاب عمده با بن بطریق احادیث در بیان
فضل و کمال آن معصومه از کتب اهل سنت نقل شده بیست و دو حدیث
از مسند احمد بن حنبل دو حدیث و از صحیح بخاری چهار حدیث و از صحیح مسلم
شش حدیث و از تفسیر ثعلبی یک حدیث و از جمع بین الصحیحین یک حدیث
و از کتاب الجمع بین الصحاح السته پنج حدیث و صاحب کشف الغمه نیز
احادیث از کتب اهل سنت در فضل آنحضرت نقل نموده از آنجمله چند حدیث
در طریق تزویجش با حضرت امیر صلوات الله علیه از کتب اهل سنت نقل
[illegible] احادیث بزرگی شان حضرت امیر المؤمنین ع و زوجه اش

ظاهر

ظاهر میشود و از آنجمله حدیثی از کتاب مناقب خوارزمی که از عمدهٔ محدثین
اهل سنت است نقل نموده که مختصر از آن اینست که انس گفت که نزد حضرت
رسول الله ص بودم آنحضرت را در عالم وحی بیهوشی روی نمود و چون بهوش
آمد گفت که ای انس میدانی که جبرئیل از پیش صاحب عرش چه خبر آورده گفتم
که خدا و رسول دانا ترند گفت که الله تعالی مرا امر کرده که فاطمه را بعقد علی
در آورم پس حسب الامر آنحضرت جماعتی از مهاجرین که ایشان را نام برد و بعد
ایشان از انصار طلب نمودم چون جماعت نشستند حضرت رسالت پناه
خطبه بخواند و بعد از خطبه گفت که شما را گواه میگیرم که بدرستی من فاطمه را
بعقد علی در آوردم بچهارصد مثقال نقره اگر راضی شود علی با ین و علی غایب بود
و چون علی ع حاضر شد حضرت رسول الله ص متوجه او شده تبسم کرد و گفت
یا علی الله تعالی مرا امر کرده که فاطمه را بعقد تو در آورم و من او را بعقد تو
در آوردم بچهارصد مثقال نقره آیا تو راضی شدی گفت راضی شدم یا رسول الله
بعد از آن علی برخاست و خدا را سجده کرد بعد از آن حضرت رسالت پناه
او را دعا کرد بکثرت و خوشی و پاکی و مبارکی نسل باز از کتاب مناقب حدیثی
نقل نموده که مضمونش اینست که بلال بن حمامه گفت که روزی حضرت رسالت
پناه ص بیرون آمد با روی نورانی مثل دایرهٔ قمر پس عبد الرحمن بن عوف
برخاست و گفت یا رسول الله این نور چیست در جواب گفت که بشارتی از جانب
پروردگار بمن رسید در باب برادرم و پسر عمم و دخترم الله تعالی فاطمه را
بعقد علی در آورده و رضوان خازن بهشت بامر الهی درخت طوبی را جنبانید
و از آن نوشتها ریخته بعدد دوستان اهل بیتم و از زیر درخت طوبی
ملایک آفریده و بهر کدام یکی از آن نوشتها داده پس چون [illegible] نوشته

ملائکه در میان خلق ندا کنند پس کسی از محبان اهل بیتم نماند مگر آنکه یکی
از آن نوشتها بوی دهند و در آن باشد خلاصی و رستگاری از آتش
بسبب برادرم و پسر عمم و دخترم آزاد شوند جماعتی از مردان و زنان
امتم از آتش صاحب کشف الغمه از کتاب مناقب حدیث دیگر نقل نموده که طولی
دارد و دلیل بر عظمت و رفعت شان حضرت امیر المؤمنین و فاطمه علیهما السلام
دارد و مضمون بعضی از آن اینست که حضرت رسالت پناه در خانه خود مژده داد
علی بن ابی طالب ع را و بوی گفت که الله تعالی ملائک را جمع نموده و ملکی در
بیت المعمور بر کرسی کرامت بر آمده و خطبه خوانده الله تعالی فاطمه را بعقد
تو آورده و ملائک را برین عقد شاهد گرفته و بعد از آن بمسجد آمد بلال
بفرموده آنحضرت مهاجر و انصار را جمع نمود حضرت رسالت پناه بر یک پایه
منبر بالا رفته بگفت که الله تعالی فرموده که فاطمه را بعقد علی در آورم پس
علی بفرموده رسالت پناه خطبه بخواند و عقد واقع شد باز در کتاب مصباح
از ابن عباس نقل شده که در شب زفاف حضرت فاطمه علیها السلام حضرت
رسول الله در پیش حضرت فاطمه ع بود و جبرئیل در جانب راستش
و میکائیل در جانب چپش و هفتاد هزار ملک در عقبش بودند و خدا را
تسبیح و تقدیس میکردند تا طلوع فجر مفضل حدیثی از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت کرده که معنی بعضی از آن حدیث اینست که گفت که بحضرت
امام جعفر ع گفتم که چگونه بود ولادت فاطمه ع گفت بدرستی که چون حضرت
رسول الله ص خدیجه را بعقد خود در آورد زنان قریش از وی دوری کردند
و بر وی داخل نمیشدند و بر وی سلام نمیکردند و نمیگذاشتند که زنی نزد
وی رود و از این جهت خدیجه را وحشت و اندوهی بهم رسید و چون بفاطمه

آبستن شد او در رحم با مادر تکلم میکرد و او را صبر میفرمود و خدیجه این امر را
پنهان میداشت پس حضرت رسول الله داخل شد شنید که خدیجه گفتگو
میکند پس گفت یا خدیجه با که گفتگو میکنی گفت با این جنین که در شکم
دارم با من گفتگو میکند و مونس منست گفت یا خدیجه این جبرئیل است مرا
بشارت میدهد که دختر است و این نسل پاک مبارکست عنقریب خواهد
گردانید الله تعالی نسل مرا از این دختر و میگرداند از نسل این دختر ائمه و میگرداند
ایشان را خلفای من در زمین بعد از منقطع شدن وحی و حاصل مضمون تتمه
این حدیث اینست که حق تعالی ساره و آسیه و مریم و حوا را بمددکاری خدیجه
فرستاد و چون فاطمه بزمین آمد نوری بمکه داخل شد و از مشرق و مغرب
موضعی باقی نماند مگر اینکه از آن نور بدانجا رسید و ده حوری داخل شدند
هر کدام با طشت و ابریق از بهشت و در ابریق آب کوثر بوده پس آن زنی که در پیش
حضرت خدیجه بود فاطمه را باب کوثر بشست و دو پارچه سفید از شیر سفیدتر
و از مشک و عنبر خوشبوتر یکی بر او پیچید و یکی را مقنعه او ساخت پس از
فاطمه طلب نطق کردند پس از آن ناطق شد و گفت اشهد ان لا اله الا الله
و ان ابی محمد رسول الله سید الانبیا و ان بعلی سید الاوصیاء و ولدی سادة
الاسباط بعد از آن بر جماعت زنان سلام کرد و نام هر یک را مذکور ساخت
و حور العین و اهل آسمان را بولادت آن خاتون قیامت بشارت دادند و در
آسمان نوری ظاهر شد که ملائکه مثل آن ندیده بودند بعد از آن زنان
گفتند ای خدیجه بگیر فاطمه را در حالی که او طاهره مطهره زکیه میمونه
مبارکه است برکات الهی در او است و در نسل او پس خدیجه او را با فرح و شادی
و خوشحالی گرفت و پستان در دهنش بگذاشت پس فاطمه نمو میکرد در یک روز

آنمقدار که طفلان دیگر در یکماه نمو کنند ونمو میکرد در یکماه آنمقدار که طفلان
دیگر در یکسال نمو کنند وحضرت امام جعفر ع گفت که حضرت فاطمه بعد از
پدر هفتاد وپنج روز در حیات بود وداخل شد در وی حزن شد پس جبرئیل
بنزد فاطمه می آمد واورا خوشدل میساخت واو آن می شنید واورا امید میداد
وخبر میداد فاطمه را از احوال پدرش وخبر میداد اورا بآنچه در ذریت او
واقع خواهد شد وعلی بن ابی طالب ع مینوشت اورا :: من نسلها خلفاء لا نظیر لهم
فی الجود والکرم والعلم والعمل :: یعنی از نسل حضرت فاطمه خلیفه چند اند
که ایشان را نظیر نیست ویازده خلیفه که از نسل حضرت فاطمه اند بی شبهه
ایشان را مثل ونظیر نیست از آیه تطهیر واز آیه الرحم واز حدیث سفینه
وحدیث ثقلین وغیر آن فضل وطهارت وعلم وکمال وامامت وفرض طاعت
ایشان دانسته شد ومخفی نیست که بنی امیه وبنی عباس با ایشان عداوتها
ورزیدند وتا کشتن با ایشان همراهی نمودند اما نتوانستند که از برای
ایشان عیبی یا نقصی اثبات نمایند بلکه همه امت حکم بر عدالت وتقوی وورع
وعلم وفضل ایشان نمودند :: من ولدها غایب عیسی سینصره ::
ظهوره سبب السرور والجذل :: یعنی از فرزندان حضرت فاطمه ع غایبیت
که حضرت عیسی ع عنقریب بامر الهی نصرت ویاری او خواهد کرد ومراد از
غایب حضرت مهدی علیه السلام است عنقریب در خاتمه این کتاب بیان
احوال آن حضرت خواهیم کرد :: سیملؤها لا یخص عدلا عنده دولته ::
ولیس دولته کسایر الدول :: زود باشد که پر سازد زمین را از عدالت
نزد دولتش ونیست دولت ومثل باقی دولتها :: تبعت آل النبی دون غیرهم
هم غایتی مطلبی ومنتهی املی :: یعنی تابع آل نبی شده ام نه غیر ایشان اهل البیت

نهایت مطلب ومنتهای امید منند یعنی امید بغیر ایشان ندارم امید واری
با ایشان در آخرت ظاهر است زیرا که بدلیل وبرهان دانسته ایم که در آخرت
نجات مخصوص تابعان اهل بیت است وعنقریب دلیل وبرهان بر این مدعا
مذکور خواهیم ساخت واما امیدواری در دنیا برین است که متابعت ایشان
تقوی است وکریم متعال متقیان را بشارت داده وفرموده ومن یتق الله یجعل
له مخرجا ویرزقه من حیث لا یحتسب یعنی هر که متقی باشد الله تعالی مخرجی
میدهد او را از جایی که گمان نداشته باشد :: اخترت دینا صحیحا لا اعوجاج
خیر المذاهب والادیان والملل :: یعنی دینی اختیار کرده ام که صحیح است ودر آن
کجی نیست وبهترین مذهبها ودینهاست عنقریب دلایل بر صحت این مدعا
مذکور خواهیم ساخت :: دینا صحیحا کدینی لا تری ابدا :: لو درت فی الارض
فی سهل وفی جبل :: یعنی دینی صحیحی مثل دین من نخواهد دید هرگز اگر بگردی
در زمین هموار وکوهسار دینی که این حقیر اختیار نموده ام مذهب حق ائمه
اثنی عشر است این حقیر بدلیل وبرهان حقیت این مذهب را دانسته وبتوفیق
ربانی کتابها در حقیت این مذهب تصنیف کرده از همه عمده تر کتاب اربعین است
که میتوان گفت که مثلش در حقیت امامت ائمه اثنی عشر تصنیف نشده
الحمد لله رب العالمین :: کمذهبی لیس دین من یخالفنی :: وکیف یشبه معوج بمعتدل
یعنی مثل مذهب من نیست مذهب کسی که مخالف من باشد وچگونه شباهت
داشته باشد چیزی که کج باشد بچیزی که راست ومعتدل باشد
:: بحب آل النبی صرت مشتغلا :: فان حبهم من احسن الشغل :: یعنی بمحبت
آل نبی مشغول شده ام زیرا که محبت با ایشان نمودن بهترین شغلهاست وقبل
ازین دانستی که حق تعالی محبت اهل بیت علیهم السلام را در سوره الحم

واجب کردانیده و احادیث درباب وجوب محبت امیر المؤمنین ع راویان شیعه
وسنی روایت کرده اند و اینمعنی متواتر است و از آنجمله اینحدیث است حب
علی حسنة لا تضر معها سیئة وبغضه سیئة لا ینفع معها حسنة یعنی محبت
علی حسنه ایست که با آن ضرر نمیرساند هیچ سیئه و بغضش سیئه ایست که با آن
نفع نمیدهد هیچ حسنه صرفت فی حب آل المصطفی عمری من مال عنهم
الیه قط لم امل یعنی صرف کرده ام در محبت آل مصطفی ع عمر خود را و هر که
با ایشان بی میل بوده هرگز بسوی او میل نکرده ام بدانکه مقتضای محبت
با دشمن محبوب دشمن بودنست پس اگر کسی با دشمن محبوب دشمن نباشد در
دعوی دوستی صادق نخواهد بود رباعی در بغض عمر اگر نباشی چون من
مهر علیت یقین نخواهد بودن در دعوی دوستی نباشی صادق
با دشمن دوست گر نباشی دشمن الناس بعد محمد قد افترقوا وصیروا
فرقا غاوین کالهمل یعنی بعد از پیغمبر امتش متفرق شدند و گردیدند
چندین فرقه گمراه حیران مثل شتران بی چوپان همل شتران که بی چوپان
ایشان را رها کرده باشند منهم نجت فرقة هی قد اتبعت وصی خاتم
الانبیاء والرسل یعنی ازین چندین فرقه یکی از ایشان نجات یافتند
که متابعت نمودند وصی خاتم الانبیاء را و اینمضمون حدیث مشهور است که
شیعه وسنی از حضرت رسالت پناه ص روایت کرده اند که گفت ستفترق
امتی ثلثة وسبعین فرقة منها ناجیة والباقی فی النار یعنی امت من
عنقریب هفتاد و سه فرقه خواهند شد یک گروه از ایشان ناجی و رستگارند
و باقی از اهل نارند در کتاب اربعین و تحفة الاخیار و غیر آن بیان نمودیم
که آن گروه ناجی و رستگار شیعه اثنی عشریست از شرح بعضی از بیتها

عنقریب

عنقریب بیان اینمعنی بر وجه اختصار خواهد شد و راویان شیعه اینحدیث را
با اینمعنی نقل کرده اند که حضرت رسول الله ص گفت که امت برادرم موسی بعد
از وی هفتاد و یک گروه شدند همه ایشان از اهل نارند مگر آن گروهی که
پیروی و متابعت کردند وصی موسی را که یوشع باشد و امت برادرم عیسی
هفتاد و دو گروه شدند همگی از اهل نارند مگر آن گروه که متابعت کردند
وصی عیسی را که شمعون باشد و امت من عنقریب هفتاد و سه گروه خواهند شد
همه از اهل نارند مگر یک گروه که متابعت کنند وصی مرا که علی بن ابی طالب ع
باشد بدانکه ظاهر اینحدیث اینست که فرقهٔ ناجیه از آتش جهنم رستگارند
اگرچه از اهل عصیان باشند و اینکه ملا جلال دوانی که از علمای اهل سنت است
گفته که بغایت دور است که عاصیان فرقهٔ ناجیه همگی آمرزیده شوند
و از آتش جهنم نجات یابند بغایت بیوجه و بیصورتست چه دوری دارد
که کرم متعال عاصیان فرقهٔ ناجیه را از آتش جهنم نجات دهد و مصیبت
و محنت و ریاضت را کفارهٔ گناهان ایشان سازد و احادیث اهل بیت ع
بر این ناطقست و مناسب اینجاست که از احادیث که درین باب وارد شده حدیثی
حدیثی در اینمقام نقل نمایم از ابی الصباح الکنانی نقل شده که گفت که بودم
من و زراره نزد حضرت امام جعفر ع پس آنحضرت گفت که آتش طعمهٔ خود
نمیسازد احدی را که صاحب اینمذهب باشد یعنی شیعهٔ اثنی عشری باشد
پس زراره گفت بعضی هستند که اینمذهب دارند و گناهان کبیره میکنند
پس آنحضرت گفت که نمیدانی پدرم چه میگفت می گفت که هرگاه که مؤمن
گناهی چند کند که موجب آتش جهنم باشد الله تعالی مبتلا میسازد او را
ببلایی در بدنش یا بخوف و ترسی تا آنکه از دنیا بیرون رود و حال آنکه

از کناهان بیرون رفته باشد وباینمعنی احادیث بسیار از اهل بیت ع روایت شده
ولیکن چون مطلب درین کتاب اختصار است بنابراین باینحدیث اکتفا میکنیم
اکر کویند که بنابر صحت اینحدیث لازم می آید که شیعه اثنی عشر را از جهنم ترسی
نباشد وحال آنکه از آثار اهل بیت معلوم شده که مومن میباید که از جهنم
بسیار بترسد و برحمت خدا بسیار امیدوار باشد وتاد رحیات است باید که
درمیان خوف و رجا باشد درجواب میکوئیم که حق این است که مومن باید که
از جهنم بسیار بترسد زیرا که ممکن است که الله تعالی مومن را بنابر اعمال
قبیحه اش بخودش واکذارد وشیاطین در وقت مردن سلب ایمان از وی کنند
تا آنکه کافر از دنیا بیرون رود وباتش جهنم واصل شود وحدیث مشهور که
شارب الخمر تا چهل روز اکر بمیرد کافر خواهد مرد معنیش اینست که الله تعالی
او را بخودش وامیکذارد وشیاطین از وی سلب ایمان مینمایند وحدیث تارک حج نیز
براینمعنی حمل کرده میشود وحدیث اینست که در وقت مردن بر تارک حج کفته
میشود که بمیر بهر مردنی که خواهی اکر خواهی یهودی بمیر واکر خواهی نصرانی
مثل السفینة آل المصطفی فنجی ؞ المتمسکون بهم فی العلم والعمل ؞ یعنی مثل
کشتی اند آل [illegible] ی پس نجات یافتند کسانی که بایشان متمسک شدند
در علم وعمل این بیت اشاره است بحدیثی که شیعه وسنی روایت کرده اند
که حضرت رسول الله صم کفت مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها
نجی ومن تخلف عنها غرق یعنی صفت اهل بیت من صفت کشتی نوح است
هر که در آن نشست نجات یافت وهر که تخلف نمود غرق شد اینحدیث دلیل است
بر اینکه شیعه اثنی عشری درمیان هفتاد وسه کروه ناجی ورستکارند
اینحدیث را شیعه وسنی روایت کرده اند واز احادیث صحیحه ثابت است

در کتاب اربعین ذکر کرده ایم که اینحدیث در کتاب چند از کتب اهل سنت مذکور است
من فارق المرتضی ومن یتابعه ؞ کمثل شاة هی تصاب بالتول ؞ یعنی هر که
مفارقت نمود وجدایی اختیار کرد از مرتضی وتابعانش مثل کوسفندی است
که بمرض تول کرفتار باشد تول بفتح تا و واو مرضیست مثل جنون که عارض
کوسفند میشود وچوپان وکله را واکذاشته بعقب میرود ؞ ترکت زینة
اهل الدهر قاطبة ؞ فان زینة اهل الزهد بالعطل ؞ یعنی ترک کرده ام
زینت اهل زمانرا تمام زیرا که زینت اهل زهد ترک زینت است
؞ محبة المرتضی ارضت موالیه ؞ بالخشن والجشب ومصه الوشل ؞ یعنی محبت
مرتضی راضی کردانیده است دوستانش را بدرشت پوشیدن وکم مزه
خوردن ووشل را مکیدن وشل آب اندکیست که قطره قطره از شکاف کوه
چکیده میشود حاصل معنی این بیت اینست که محبت حضرت مرتضی نعمتیست
بغایت عظیم صاحب این نعمت اکرچه مفلس وتهی دست وتنک معاش باشد
وسوای لباس درشت وطعام کم لذت وآب اندک او را میسر نشود راضی
وشاکر است وتنکدل نیست ؞ محبه قانع خفت مؤنته ؞ فلیس فی طلب استار
والکلل ؞ یعنی محب علی قانع است وخفیف است مؤنتش [illegible] نیست در طلب
سترها وکلها کله بضم کاف پشه دانست ؞ تزیینی با[illegible] وحب حیدرة
تزیینی لیس بالحلی والحلل ؞ یعنی زینت من بتقوی است ومحبت حیدر زینت
من نیست بزیورها وحلها ؞ جمالنا لیس فی خیل ولا ابل ؞ جمالنا فی
اتباع راکب الجمل ؞ یعنی جمال وحسن حال ما نیست در داشتن اسبان
وشتران جمال وحسن حال ما در متابعت راکب جمل است یعنی شتر سوار
بدانکه راکب الجمل از نامهای حضرت خاتم النبیین است چنانچه راکب الحمار

وحدیث

در کتاب

انا اسمهای حضرت مسیح است از کتاب شعیا عبارتی نقل شده که ترجمه اش اینست
که ای قوم بد رستی که من دیده ام صورت راکب الحمار راکه پوشیده است
پردهای نور و دیده ام راکب الجمل راکه نور او مثل نور قمر است و از تورتیز
نیز عبارتی نقل شده که در آن ذکر شتر سوار است ❁ بحب آل النبی صرت معتنیا
فلست فی طلب العقار والابل ❁ یعنی بمحبت آل پیغمبر کردیده ام غنی و توانکر
پس نیستم در طلب عقار و شتران ❁ لزمت منهج حیدر ابی حسن ❁ فانّ
منهجه انجی من السبل ❁ یعنی کرفته ام راه حیدر را که ابو الحسن باشد زیرا
که راه او نجات دهنده تر است از همه راهها ❁ قال النبی علی خیر البشر ❁
لذا انا بعه فی العلم والعمل ❁ یعنی نبی کفته که علی بهترین بشر است بنابرین
متابعت میکنم او را در علم و عمل راویان شیعه و سنی روایت کرده اند که
حضرت رسول الله صم کفت علی خیر البشر من ابی فقد کفر یعنی علی بهترین
بشر است هر که ابا کند کافر است در کتاب اربعین ذکر راویان این حدیث
کرده ایم ❁ صراط مستقیم غیر ذی عوج ❁ وغیره غیر مستو و معتدل ❁ یعنی
صراط علی مستقیم و درست است و در آن کجی و ناهمواری نیست و غیر صراط
علی ناهموار و کج است دلیل و برهان بر استقامت و راستی طریق حضرت مرتضی
و کجی و ناراستی غیر طریق آنحضرت بسیار است و درین کتاب بعضی از آنرا
ذکر کرده ایم شیعه و سنی روایت کرده اند که مراد از صراط المستقیم که در
فاتحه است صراط علی است ❁ سبیل آل النبی لا اعوجاج له ❁ بسیر سالکه
سیرا بلا زلل ❁ یعنی راه آل پیغمبر کجی ندارد میرود درین راه سالکش راه
رفتنی بی لغزش ظاهر است که طالب دین هرگاه راه اهل بیت را اختیار
کند که دلیلان راه دین اند او را لغزشی واقع نخواهد شد و دلیل براینکه ما

بسیار است

بسیار است از جملهٔ ادله حدیث سفینه است که مذکور شد ان شاء الله تعالی
دیگر دلایل مذکور خواهد شد ❁ اسیر منهج آل سیر ذی عجل ❁ ولا اسیر
سبیل الحق بالکسل ❁ یعنی میروم در راه آل پیغمبر رفتن صاحب تعجیل و نمیروم
در راه حق رفتن با کسالت و سستی سبب تعجیل در سلوک طریق اهل بیت
اینست که بدلیل و برهان استقامت طریق ایشانرا دانسته ام و آن سبب
شوق است در سلوک طریق ایشان مقتضی تعجیل است ❁ انخت راحلتی فی
باب دارهم ❁ منهم الی غیرهم لست بمرتحل ❁ یعنی خوابانیده ام شتر خود را
در در خانهٔ اهل بیت پیغمبر و از در خانهٔ ایشان بجایی دیگر نمیروم و دار و
هر دو بمعنی خانه است این بیت کنایه است از اینکه بعد از حضرت مصطفی
سوای اهل بیتش را اطاعت نکرده ام و نخواهم کرد و این اطاعت بنابر این است
که بدلیل واضحه و براهین قاطعه وجوب اطاعت ایشانرا دانسته ام بعضی از
ادله مذکور شد و چند دلیل دیگر مذکور خواهد شد ❁ امشی وراءهم
سعیا و هرولة ❁ ولست امشی وراءهم علی مهل ❁ یعنی از عقب اهل بیت میروم
بعنوان سعی و هروله و در عقب ایشان نمیروم آهسته هروله تند رفتن است
که بدویدن نرسد این بیت کنایه است از کثرت اشتیاق در متابعت
اهل بیت ❁ بغیر آل النبی لست مقتدیا ❁ ان النجاة فی الاقتداء بالثقل ❁
یعنی اقتدا و پیروی نمیکنم بغیر آل پیغمبر بدرستی نجات در پیروی ثقل است
بدانکه این بیت اشاره است بحدیثی که از حضرت پیغمبر صم متواتر است
آن حدیث اینست که آنحضرت امت را مخاطب ساخته کفته که میکذارم در
میان شما ثقلین را یعنی دو چیز عظیم نفیس را که کتاب الله است و عترت من
که اهل بیت منند اکر باین دو چیز متمسک شوید هرکز کمراه نشوید و این

دو چیز از هم جدا نشوند تا در قیامت نزد حوض بمن رسند این حدیث نزد شیعه
ثابت و متواتر است بلکه نزد اهل سنت نیز متواتر است صاحب صراط المستقیم
گفته که این حدیث را احمد بن حنبل بچندین طریق نقل کرده و مسلم که از عمدهٔ
محدثین اهل سنت است در جزو چهارم صحیح خود در دو موضع نقل کرده و در کتاب
سنن و صحیح ترمذی و کتاب عقد ابن عبد او بر این حدیث مذکور است و ابن مغازلی
شافعی بچندین طریق آنرا نقل کرده و در تفسیر ثعلبی در تفسیر سورهٔ آل عمران
این حدیث موجود است و گفته که ابن مردویه که از عمدهٔ محدثین اهل سنت است
این حدیث را بیست و سه طریق نقل نموده بی شک این حدیث متواتر است و صحیح
و ثابت است و دلالت صریح بر وجوب متابعت اهل بیت ع دارد و دلالت
صریح دارد بر اینکه از هفتاد و سه گروه امت ناجی و رستگار شیعهٔ اثنی عشری است
مؤمنان را این حدیث ثابت صحیح در اثبات حقیت مذهب اثنی عشری کافیست
در کتاب اربعین عبارات این حدیث را و بیان وجه دلالتش بر مدعا بتفصیل
ذکر کرده ایم این حدیث در کتاب الجمع بین الصحیحین که از عمدهٔ کتابهای اهل
سنت است از زید بن ارقم باین عبارت نقل شده گفت که رسول الله ص
گفت که انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم به لن تضلوا بعدی احدهما اعظم
من الاخر وهو کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض وعترتی اهل بیتی
لن یفترقا حتی یردا علی فانظروا کیف تخلفونی فی عترتی یعنی بدرستی که من گذاشتم
در میان شما ثقلین را یعنی دو چیز عظیم نفیس را اگر متمسک بدان شوید
گمراه نشوید یکی از آن دو اعظم است از آن دیگر و آن کتاب الله است و آن حبلیست
کشیده از آسمان تا زمین و عترت من که اهل بیت من باشند و این دو از هم
جدا نشوند تا بنزد من آیند پس نظر کنید که چگونه بعد از من با اهل بیت من

سلوک

سلوک خواهید کرد شک نیست در اینکه این حدیث دلالت صریح دارد بر اینکه
شیعهٔ اثنا عشری در میان هفتاد و سه گروه امت ناجی و رستگارند زیرا که
غیر ایشان کسی قایل باین نشده که تا روز قیامت همیشه یکی از اهل بیت با کتاب
خدا میباشد که پیروی سبب گمراه نشدن است رباعی بیرون مرو از طریق
حق ای سالک :: زنهار مکن پیروی هر هالک :: کن پیروی کسی که بنهاد نبی
بر تارک او افسر آن تارک :: آل النبی لذیذ ذکرهم حلو :: لدی ذکرهم احلی من العسل
یعنی آل پیغمبر ذکر ایشان لذیذ و شیرین است نزد من ذکر و یاد ایشان از عسل
شیرین تر است هر که عقلش را معالجه نموده باشد و از مرضها پاکش ساخته
باشد لذت نامهای با برکات اهل بیت ع ادراک میکند و در ذایقهٔ عقلش
بغایت شیرین است :: اطعت طائفة قد جل شانهموا :: وهم ائمة آل خاتم الرسل
یعنی اطاعت کرده ام طایفه را که جلیل و بزرگست شان ایشان و ایشان امامان
آل خاتم الرسل اند :: ساوی البروج عدادهم لانهموا :: ابراج انجم شرع ناسخ الملل
یعنی مساوی شده است با بروج عدد ائمهٔ آل خاتم الرسل زیرا که ایشان
برجهای ستارههای شرع انور محمدیند حضرت رسالت پناه بمنزلهٔ فلک است
معارف دینیه و مسایل شرعیه بمنزلهٔ نجومند و دوازده امام بمنزلهٔ دوازده
برجند علوم شرعیه و معارف یقینیه درین بروج سیر کرده و از برج ببرج
انتقال نموده تا آنکه ببرج دوازدهم که حضرت مهدی ع منتهی شده بدانکه
شیعه احادیث بسیار از حضرت رسالت پناه نقل نموده اند که ائمه بعد از
آنحضرت دوازده اند اینمعنی نزد شیعه متواتر است و در کتب اهل سنت
نیز درین باب احادیث بسیار نقل شده از آنجمله این حدیث است که آنحضرت
گفت که یکون بعدی اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش یعنی می باشند بعد از

دوازده خلیفه که همگی از قریشند این معنی در کتب اهل سنت بعبارات مختلفه
نقل وحکم بر صحتش نموده اند ودر کتب صحاح خود ذکر کرده اند در کتاب صحیح
بخاری یکحدیث است ودر کتاب صحیح مسلم یازده حدیث ودر تفسیر ثعلبی
سه حدیث ودر جمع بین الصحیحین هفت حدیث ودر کتاب الجمع بین الصحاح
السته دو حدیث در کتاب مسند ابن حنبل باین عبارت وارد شده یکون
بعدی من الخلفاء عدة نقباء بنی اسرائیل اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش
یعنی میباشند بعد از من خلفاء بعدد نقباء بنی اسرائیل دوازده خلیفه
که جمیع از قریش اند اخطب خوارزم وچند محدث از محدثین اهل سنت
دوازده امام را ذکر کرده اند واسمهاء شریفه ایشانرا مذکور ساخته اند ما
آن احادیث را در کتاب اربعین ذکر نموده ایم بدانکه اینحدیث دلیل واضحیست
بر امامت ائمهٔ اثنی عشر وبر اینکه ناجی ورستکار شیعهٔ اثنی عشریست زیرا
که هیچ طایفه از هفتاد وسه گروه عمل باینحدیث نکرده اند وامام را دوازده
نمیدانند سوای شیعهٔ اثنی عشری بمار سیده حدیث صحیح مصطفوی که
هست بعد پیمبر امام هشت وچهار کس نکرده زامت بدینحدیث عمل
بغیر پیرو آل وائمهٔ اطهار بدانکه ذکر دوازده امام در توریهٔ موسی
نیز واقع شده ما در کتاب اربعین وکتاب حکمة العارفین ذکر عبارت توریة
وترجمهٔ آن کرده ایم این طرفه که اهل سنت با آنکه چهار یار را خلیفه میدانند
ودم از محبت ایشان میزنند در وقت احتیاج واضطرار بایشان متوسل
نمیشوند بلکه بائمهٔ اثنی عشر متوسل میشوند در وقتی که متوجه سفر
مکهٔ معظمه بودم شب کشتی ما طوفانی ومشرف بر غرق شد کشتی بانان
سنی ومالکی مذهب بودند چون طوفان را عظیم دیدند بفریاد درآمدند

وبائمهٔ اثنی عشر متوسل شدند وبآواز بلند یا اثنی عشر امام میگفتند ونام
چهار یار را بزبان نیاوردند در روز ناخدای سنی پرسیدم که در وقت
طوفان دوازده امام را چون طلب میکردید در جواب گفت که این قاعده
اهل دریاست گویا که اعتقادی که ایشان بسه یار دارند نه بابت اعتقادیست
که جاهلان شیعه بجبر ونعمت الله دارند در وقت تعصب نام ایشانرا
مذکور میسازند اما در غیر اوقات تعصب در وقت احتیاج واضطرار
بایشان متوسل نمیشوند رباعی از گفتهٔ مصطفی امام است سه چار
از روی چه گویی که امام است چهار نشناسی اگر سه چار حق را ناچار
خواهی بعذاب ایزدی گشت دچار آل النبی الیهم مشتکی حزنی
هم موئلی والیهم منتهی جذلی یعنی بسوی آل پیغمبر ص است شکوهٔ حزن
من ایشان ملجأ منند وبسوی ایشانست منتهای فرح وشادی من موئل یعنی
ملجأ است لا اکره الموت بل الحب مقدمه لانی اری المرتضی وخاتم الرسل
یعنی کراهت ندارم از موت بلکه دوست دارم آمدن موت را تا آنکه ببینم
در هنگام رحلت مصطفی ومرتضی را یقر عینی لدی الممات وجههما
ان مسرتی العظمی لدی الاجل یعنی شاد میکرداند مرا نزد مردن دیدن
روی مصطفی ومرتضی بدرستی شادی عظیم من نزد رسیدن اجل است
بدانکه علمای شیعه از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده اند که گفت
هیچ مؤمنی نیست که بمیرد مگر آنکه در وقت مردن حاضر شوند نزد او محمد
وعلی ع پس چون ببیند ایشانرا مؤمن شاد وخرم شود پس حضرت پیغمبر
برخیزد که برود مؤمن گوید که کجا میروی ومن آرزومند بودم که شمارا
ببینم پس حضرت رسول گوید که آیا دوست میداری که رفیق ما باشی

پس مؤمن گوید که بلی پس حضرت رسالت پناه در اینحال سفارش او کند بملك الموت
وخبر دهد او را که مؤمن محب او و علیست واگر مؤمن نباشد بلکه بغض محمد
و علی داشته باشد از همه چیز مکروهتر دیدن محمد و علیست پس بشناسد
ملك الموت او را که او دشمن او و علیست صاحب کشف الغمة از حارث همدانی
روایت کرده که داخل شدم بخدمت علی ابن ابی طالب پس آنحضرت بمن گفت
که چه چیز ترا آورده است گفتم که محبتی که بتو دارم یا امیر المؤمنین مرا
آورده است پس گفت یا حارث آیا تو مرا دوست میداری پس گفتم آری والله
یا امیر المؤمنین پس گفت که چون جان بحلقوم رسد مرا بعنوانی بر بینی
که دوست داری و ترا خوش آید واگر بر بینی مرا در روز قیامت در حالتی که
برانم و دور رسانم جماعتی از مردان را از حوض هر آینه به بینی مرا بعنوانی
که دوست داری و ترا خوش آید واگر بر بینی مرا در حالتی که بر صراط بگذرم
با لوای حمد در پیش حضرت رسول الله هر آینه بر بینی مرا چنانچه دوست
داری این حدیث از آنحضرت نقل شده و مشهور است ❁ یا حار همدان من یمت
یرنی ❁ من مؤمن او منافق قبلا ❁ یعرفنی طرفه واعرفه ❁ بنعته واسمه وما فعلا ❁
وانت عند الصراط تعرفنی ❁ فلا تخف عثرة ولا زللا ❁ اسقیك من بارد علی
ظماء ❁ تخاله فی الحلاوة العسلا ❁ اقول للنار حین تعرض العرض ❁ دعیه
لا تقتلی الرجلا ❁ دعیه لا تقربیه ان له ❁ حبلا بحبل الوصی متصلا ❁
خلاصه معنی این ابیات اینست ای حارث همدانی هر که می میرد مرا می بیند
خواه مؤمن باشد وخواه منافق او مرا می شناسد و من او را می شناسم بصفت
واسم و بآنچه کرده است و تو در نزد صراط میشناسی مرا پس مترس از لغزش
بتو میخورانم از آب خنك چون تشنه باشی و خیال کنی آن آب از شیرینی

عسل است

عسل است میگویم بر آتش در وقت عرض که این را قبول مکن و این را واگذار و بوی
نزدیك مشو زیرا که حبل او بحبل وصی متصل است یعنی از پیروان و تابعان
وصی پیغمبر است ص ❁ اطعت حیدرة یسقی موالیه ❁ فی الحشر من ماء حوض
خاتم الرسل ❁ یعنی اطاعت کرده ام حضرت امیر المؤمنین ع را که آب میدهد
دوستان خود را در روز حشر از حوض خاتم الرسل ❁ اعداؤه ویلهم یبقون
فی عطش ❁ ولا یکون لهم فی الحشر من نهل ❁ یعنی دشمنان علی وای برایشان
در تشنگی خواهند ماند و ایشانرا نیست در روز حشر شربت آبی بدانکه
از حدیث حارث همدانی وغیر آن معلوم شده که در روز قیامت ساقی
حوض دشمنان را از پیش حوض میراند و دور میکرداند و ایشان تشنه
وحیران خواهند ماند ❁ یوم یکون المخالفون فی الم ❁ یجب حیدرة اکون
ذا جذل ❁ یعنی در روزی که مخالفان اهل بیت علیهم السلام در الم و غم
باشند بمحبت حیدر من خواهم بود در شادی و خوشحالی ❁ ان علیا علی الصراط
یحفظنی ❁ فلا یخاف من العثار والزلل ❁ یعنی بدرستی علی ع بر صراط محافظت
میکند مرا پس نمیترسم من از لغزش ابن بطریق رحمه الله علیه از کتاب
ابن المغازلی شافعی نقل کرده و سندش را بر شمامة بن عبدالله بن انس رسانیده
که گفت که حضرت رسول الله ص گفت که هرگاه قیامت شود صراط بر لب جهنم
نصب شود کسی از صراط نخواهد گذشت مگر اینکه با او نوشته از ولایت
علی بن ابی طالب ع بوده باشد ❁ مقسم الجنة والنار حیدرة ❁ محبه
امن ولیس ذا وجل ❁ یعنی قسمت کننده بهشت و دوزخ حیدر ع است
محب و دوست او با امنیت است و او را ترسی از آتش جهنم نخواهد بود احادیث
در این باب از شیعه و سنی نقل شده از آنجمله ابن طاوس رحمة الله علیه

در کتاب یقین از طریق اهل سنت از علی ابن ابی طالب نقل کرده که گفت معاشر
الناس ما احبنا رجل فدخل النار وما ابغضنا رجل فدخل الجنة وانا قسیم الجنة
والنار یعنی ای جماعت مردمان دوست نداشته ما را مردی پس داخل شود
در آتش و بغض ما نداشته است مردی پس داخل شود در بهشت ومن قسمت
کننده بهشت ودوزخم حدیث طولی دارد این عبارت بعضی از آن حدیث است
∴ اطعت من وحد الاله فی صغر ∴ مکسرا اللات والمناة والهبل ∴ یعنی اطاعت
کرده ام کسی را که در صغر سن موحد وخداشناس بوده واو شکننده لات ومنات
وهبل بود واین سه اسم اسمهای بتان است ∴ لکسرهن النبی صار حامله
فکسرهن عاجلا بل فهل ∴ یعنی از برای شکستن بتان حضرت پیغمبر ص حامل
حضرت امیر المؤمنین ع شد پس بشکست بتان را بشتاب بی درنگ نقل شده
که حضرت امیر المؤمنین ع گفت که در آن وقت که پا بر دوش حضرت رسالت پناه
گذاشتم از برای شکستن بتان خود را چنان دیدم که آسمان را توانم گرفت
کطاعة الثقلین کان ضربته ∴ فی خندق فی قتال عمرو الجدل ∴ یعنی مثل
طاعت ثقلین است ضربت مرتضی در جنگ خندق بر عمرو بن عبد ود
که جدل بود یعنی شدید الخصومت ودر جنگ محکم بود واز شجاعان ودلیران
عرب بود حضرت رسالت پناه فرمود که لضربة علی ع عمرو بن عبد ود خیر
من عبادة الثقلین ترجمه اش اینست که ضربت علی بر عمرو بن عبد ود
بهتر است از عبادت ثقلین یعنی جن وانس ∴ اطعت من دفع العطاء
فی ففر عن وجه ماء هو احلی من العسل ∴ یعنی اطاعت کرده ام کسی را که
برداشت سرپوش در بیابان بی آب وگیاه از روی آبی که او شیرین تر بود
از عسل ∴ فآمن راهب هناك معبد ∴ بحضرة المرتضی ذی المعجز الجلل ∴

پس

پس ایمان آورد راهبی که در آنجا عبادتگاه او بود بحضرت مرتضی صاحب معجز بزرگ
∴ فسار مبتهجا فی جیش حیدرة ∴ فصار مقتولا لاهل البغی بالعجل ∴ پس برفت
در لشکر حیدر با شادی وخوشحالی پس گردید کشته اهل ظلم بزودی
∴ من حیث کان رضی الرحمن مقصده ∴ صلی علیه وصی ناسخ الملل ∴ از اینجهت
که مقصود راهب از ایمان آوردن وجهاد کردن رضای رحمن بود بروی نماز کرد
وصی ناسخ ملتها بدانکه راویان شیعه وسنی این حکایت را نقل کرده اند وحکایت
اینست که از حبیب بن جهیم نقل شده که گفت در وقتی که حضرت امیر المؤمنین
ما را ببلاد صفین می برد فرود آمد در دهی که نام آن صندود بود ودیگر امر کرد
که از آنجا بگذریم پس ما را در زمین بلقع فرود آورد مالك اشتر برخواست
وگفت یا امیر المؤمنین مردمان را در زمین بی آب فرود می آوری پس حضرت
فرمود که یا مالك زود باشد که الله تعالی بما آبی دهد از شهد شیرین تر
واز یخ سردتر واز یاقوت صافتر پس تعجب کردیم بعد از آن حضرت متوجه
زمین بلقع شد وگفت ای مالك تو با اصحاب این زمین را بکنید ومالك
میگفته که چون زمین را کندیم بسنگ سیاه عظیمی رسیدیم که در آن سنگ
حلقه بود که مثل نقره برق میزد پس حضرت بما گفت که سنگ را بر دارید و
ببینداز بید وما صد کس بودیم خواستیم که سنگ را بر داریم نتوانستیم که او را از
جاش برداریم پس نزدیک آمد حضرت امیر المؤمنین ودو دست را بجانب آسمان
بلند ساخته کلمهٔ چند بگفت بعد از آن سنگ را از زمین کند وچهل گز
بدور انداخت ومالك میگفته که بعد از آن آبی ظاهر شد از شهد شیرین تر
واز یخ سردتر واز یاقوت صافتر پس آب خوردیم وچهارپایان را آب دادیم
پس از آن آنحضرت آن سنگ را بجای خود آورد وامر کرد ما را که بر بالای آن

خاک بریزیم بعد از آن کوچ کرده پُرد دور نرفتیم که آنحضرت گفت که کیست از شما
که بشناسد موضع چشمه را پس گفتیم که ما همه یا امیر المؤمنین میشناسیم
پس بر کوه بدویم و طلب چشمه کردیم و نیافتیم پس گمان کردیم که حضرت امیر را
تشنگی عارض شده پس باطراف رفتیم ناگاه بصومعه رسیدیم پس نزدیک
بآن صومعه شدیم راهبی را دیدیم که از پیری ابروهایش بر بالای چشمش
افتاده پس گفتیم یا راهب آیا آبی داری که صاحب ما از آن بخورد پس آب تلخی
با ایشان داد و ایشان او را از احوال آب چشمه خبر دادند پس راهب گفت
که این صاحب شما نبی است گفتیم نه بلکه او وصی نبی است بعد از آن از صومعه
فرود آمد و گفت که مرا پیش صاحب خود برید پس او را ببردیم و چون چشم
حضرت امیر ع بر وی افتاد گفت شمعون راهب توی گفت آری من شمعونم
و این نامیست که مادرم مرا بدان نامید و کسی بران مطلع نیست بجز الله تعالی
پس تو از کجا دانستی پس حکایت را تمام کن تا من هم تمام کنم حضرت گفت که
چه میخواهی راهب گفت که چشمه و نام چشمه را حضرت گفت که این چشمه را
نام رحوما است و از بهشت جاری میشود و سیصد و سیزده وصی پیغمبر از آن
آب خورده اند راهب گفت همچنین یافته‌ام در کتابهای انجیل و گفت که اشهد
ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انک وصی محمد ص بعد از آن
حضرت کوچ فرمودند و راهب در پیش آنحضرت بود تا بصفین فرود آمدیم
و در میان لشکر اسلام و لشکر معاویه جنگ واقع شد و راهب اول کسی بود
که شربت شهادت چشید و حضرت امیر ع فرود آمدند و اشک از چشم میریخت
و میگفت که آدمی با کسی حشر میشود که او را دوست میدارد و راهب در روز
قیامت در بهشت رفیق ما خواهد بود ∴ اطعت من صعد الثعبان منبره ∴

مستفتیا

مستفتیا فاجابه بلا وجل ∴ یعنی اطاعت کرده ام کسی را که اژدها بر بالای منبرش رفت
که از وی استفتا کند یعنی از وی فتوی بگیرد پس جواب مسئله اژدها بگفت
بی آنکه او را خوف و ترسی باشد راویان حکایت ثعبان را برین وجه روایت کرده اند
که حضرت امیر المؤمنین ع در بالای منبر کوفه بخطبه خواندن مشغول شد
درین اثنا اژدهایی پیدا شد و بر بالای منبر رفت مردمان بترسیدند و
قصد این کردند که او را از حضرت امیر ع دفع کنند باشاره ایشان را منع نمود چون
اژدها بآن پایه رسید که حضرت بر آنجا ایستاده بود حضرت خم شد و آن اژدها
بلند گردید تا آنکه دهن اژدها بگوش آنحضرت متصل شد مردمان خاموش
شدند و متحیر گردیدند پس آن اژدها فریادی زد که بسیاری از مردمان شنیدند
حضرت امیر المؤمنین ع لب را میجنبانید و آن اژدها گوش داده بود بعد از آن
اژدها چنان بشتاب بیرون رفت که گویا زمین او را فرو برد باز حضرت بسر
خطبه رفته آنرا تمام کرد و از منبر بزیر آمد مردمان بنزد حضرت آمدند از حال
اژدها پرسیدند حضرت در جواب گفت که آنچنان نیست که شما گمان کرده اید
بلکه او حاکمی از حکام جن بود مسئله بر وی مشتبه شده بود آمده آنرا از من پرسید
من باو فهمانیدم پس مرا دعای خیر نموده برفت رباعی بود خلیفه حق آنکه بر سر منبر
جواب مشکل ثعبان دهد سلیمان وار ∴ نه جاهلی که چه مشکل شدی بدو واژ
ز ننگ جهل بخود پیچها زدی چون مار ∴ نقل است که آن دری که اژدها از آن
داخل شد از اباب الثعبان میگفتند معاویه چون میخواست که معجزات حضرت
امیر ع مخفی شود فیلی فرستاد و در آن مسجد ببستند و آن در مشهور بباب الفیل
شد ∴ بحکم نقص الفرات حین طغی ∴ حینا نزلت علیه فی الوحل ∴ یعنی بحکم
حضرت امیر المؤمنین ع آب فرات کم شد در وقتی که طغیان داشت پس سلام

کردند بر آنحضرت ماهیان در کل بر این وجهست که آب فرات بمرتبه زیاد شد که
اهل کوفه ترسیدند از غرق پس بخدمت آنحضرت رفتند و از طغیان آب شکوه
نمودند پس آنحضرت بر استر سوار شد با مردمان بکنار فرات رفت و فرود
آمدند وضو ساخت و نماز کذارد و مردمان نظر بر آنحضرت داشتند آنحضرت
دعاها کرد که اکثر مردمان می شنیدند بعد از ان بکنار فرات رفت و چوبی در
دست داشت بر ان تکیه کرد بعد از ان چوب را بر روی آب زد و کفت که کم شو
باذن و مشیت الله تعالی پس آب فرو رفت تا آنکه ماهیان ظاهر شدند در
قعر نهر پس ماهیان حلال کوشت بر آنحضرت سلام کردند و کفتند که السلام
علیک یا امیر المؤمنین و مار ماهی و ماهیان حرام بر آنحضرت سلام نکردند
پس مردمان تعجب کردند و از سبب آن پرسیدند آنحضرت کفت که الله تعالی
ماهیان پاک حلال را ناطق کردانید و بر من سلام کردند و ماهیان نجس و حرام را
ناطق نساخت ∴ اطعت من طبعوا الحصا بخاتمهم ∴ من هم همو اوصیاء خاتم الرسل
یعنی اطاعت کرده ام کسانی را که مهر کرده اند سنک ریزه را ایشان چه کسانند
ایشان اوصیاء خاتم الرسل اند این اشاره است بحکایت حبابه والبیه و آن حکایت
اینست که حبابه والبیه بخدمت امیر المؤمنین ع آمد در وقتی که آنحضرت
در رحبه مسجد تشریف داشت پس کفت یا امیر المؤمنین چیست دلیل امامت
خدا ترا رحمت کناد پس آنحضرت فرمود که بیاور آن سنک ریزه را و اشارت
فرمودند بدست مبارک بسنکریزه پس حبابه آن سنکریزه را بخدمت آنحضرت
آورد پس آنحضرت بخاتم مبارک خود آن سنکریزه را مهر فرموده و فرمود یا
حبابه اکر شخصی دعوی امامت کند و تواند کرد مثل آنچه من کردم پس بدان که
او محق مفترض الطاعة است هرچه خواهد از وی پوشیده نشود حبابه کفت

که پس برکشتم تا وقتی که آنحضرت بدار بقا رحلت فرموده پس آمدم بسوی حضرت
امام حسن ع در وقتی که آنحضرت بر جای امیر المؤمنین ع نشسته بود و مردم از
آنحضرت سوالات میکردند پس آنحضرت فرمودند تو حبابه والبیه کفتم بلی
ای مولای من پس فرمود بیاور آنچه با تست پس آن سنکریزه را با آنحضرت دادم
پس از آن مهر فرمود همچنانکه امیر المؤمنین ع مهر فرموده بود حبابه کفت که بعد
از ان بخدمت امام حسین آمدم در وقتی که آنحضرت در مسجد رسول ص بود
آنحضرت مرا نزدیک خود طلبید و مرحبا کفت و فرمود آیا میخواهی علامت
و دلیل امامت را کفتم بلی ای سید من فرمودند بیاور آنچه با تست پس آن
سنک را با آنحضرت دادم پس فرمود از آنچنانکه امیر المؤمنین ص مهر فرموده بود
حبابه کفت که بعد از ان دیدم علی بن الحسین صلوات الله علیه را در وقتی که من
بنهایت پیری رسیده بودم و خود را صد و سیزده ساله می شمردم پس دیدم
آنحضرت را در رکوع و سجود و او را مشغول عبادت یافتم پس مایوس شدم
از دلالت امامت آنکاه آنحضرت بانکشت سبابه اشارت بسوی من فرموده
پس جوانی بسوی من عود کرد بعد از ان فرمودند که بیاور آنچه با تست پس آن
سنکریزه را با آنحضرت دادم پس از آن مهر فرمود بعد از ان بخدمت امام محمد
باقر آمدم پس آن سنکریزه را مهر فرمودند بعد از ان بخدمت امام جعفر
صادق ع آمدم پس مهر فرمودند آن سنک را پس بخدمت موسی بن جعفر
آمدم پس مهر فرمودند آن سنکریزه را بعد از ان بخدمت امام رضا ع
آمدم پس مهر فرمودند آن سنک را حبابه بعد از ان فوت شد و عنقریب
در خاتمهٔ این کتاب نقل خواهیم کرد که پسر این زن بخدمت حضرت امام
حسن عسکری ع آمد و سنک ریزهای مادرش را آورد حضرت امام علیه السلام

از برای او سنگ ریزه را مهر کرد ❊ قد اظهرهم علی الغیوب خالقهم ❊ وغیرهم احد
سلونی لم یقل ❊ یعنی خالق مطلع کردانید بر علوم غیبیه خود اوصیاء خاتم
الرسل را و غیر ایشان کسی سلونی نگفت بدانکه حضرت امیر المؤمنین خبرها
از غیب بسیار داد و آن خبرها در میان محدثین و ارباب سیر و تواریخ مشهور است
و بارها میگفت که عندنا علم البلایا والمنایا یعنی نزد ماست علم بلاها و مرگها
از آنجمله خبر داد که قاتل او از طایفه مراد است و حاضر او یهود بیر بوده و
حاضر او روزی بوی گفت یا شقیق عاقر ناقه و خبر داد که در شهر رمضان
شهادتش واقع خواهد شد و خبر داد که میثم تمار را بعد از وی بقتل
خواهند رسانید و بردارش خواهند کشید و آن درخت را بوی نمود و بیان
کرد که در کدام موضعش بردار خواهند کشید و همچنین خبر از قتل کمیل بن
زیاد و قنبر و براء بن عازب را گفت که حسین من کشته خواهد شد و تو
او را نصرت نخواهی کرد و براء بعد از شهادت امام حسین میگفت که راست
گفت علی ع و برین حسرت و ندامت داشته و از جمله اخبار حکایت چشمه است
که سنگ عظیم از روی آن برداشت و از آنجمله چون بکربلا رسید دیده‌اش
گریان شد و گفت که درین موضع قومی کشته خواهند شد که بی‌حساب
داخل بهشت شوند و خبر داد که معاویه نخواهد مرد تا محاسنم بخون سرم
رنگین شود و این بعد از آن بود که مکرر خبر از مردن معاویه دادند و از آنجمله
خبر آنحضرت است از مارقین که خوارج باشند مکرر خبر از برای آنحضرت
آوردند که جماعت خوارج از نهر عبور کردند آنحضرت گفت که قسم بآن خدایی
که حضرت محمد را مبعوث ساخته که از نهر عبور نخواهند کرد تا آنکه بدست
من کشته شوند و از ایشان باقی نماند مگر کمتر از ده و از ما کشته نگردد

مگر کمتر از ده و از جمله خبرهای آنحضرت خبر انقراض دولت بنی العباس است
به تیغ ترکان تاتار اخبار غیبیه آنحضرت بسیار است این کتاب گنجایش ذکر
آن ندارد و همچنین اخبار غیبیه از سایر ائمه اطهار بسیار است نقل شده بدانکه
علم همه علماء اسلام از فقها و متکلمین وغیرهم بحضرت امیر المؤمنین ع
منتهی میشود از آنحضرت کلامی نقل شده که مضمونش اینست که اگر بر مسند
حکومت بنشینم هر آینه حکم کنم در میان اهل تورات بتوراتشان و در میان
اهل فرقان بفرقانشان والله که هیچ آیه نیست که نازل شده باشد در بر
یا در بحر و نه در سهل و نه در جبل و نه در شب و نه در روز مگر اینکه میدانم
که در چه کس نازل شده و در چه چیز نازل شده و آنحضرت در منبر در
حضور دوست و دشمن میگفته که سلونی قبل ان تفقدونی یعنی از من
بپرسید هرچه خواهید پیش از آنکه مرا نیابید و هر کس هرچه می پرسید
آنحضرت جواب میگفته هر کس غیر آنحضرت باین کلام ناطق شد خجل
و شرمنده گردید و عنقریب حکایت ابن جوزی را که زنی او را ملزم ساخت
ذکر خواهیم نمود ❊ اطعت من معجزاتهم بدت وفشت ❊ وطار قصتها فی السهل و الجبل ❊
یعنی اطاعت کرده ام کسانی را که معجزات ایشان ظاهر و فاش شده و قصه
آن معجزات پرواز کرده در کوه و صحرا و دشت و بیابان و آنجماعت که اصحاب
معجزات اند اهل بیت علیهم السلام اند که دوست و دشمن و مخالف و مؤالف
نقل معجزات ایشان کرده اند و در معجزات ایشان علما کتابها تصنیف نموده اند
و درین قصیده ذکر قلیلی از آن شده و از جمله دلایل امامت اهل بیت ع
اظهار معجزه است هر کدام که دعوی امامت میکرده اند بر طبق دعوی خود معجزه
مینموده اند ❊ باب المدینة منجانا وملجانا ❊ ما انحل مشکلنا بغیر حل علی ❊

یعنی در مدینهٔ علم نجات و پناه ماست حلّ نشده است مشکل ما مگر بحلّ علی
که مشکل کشاست راویان شیعه وسنّی روایت کرده اند که حضرت رسول صلعم
گفت که انا مدینة العلم وعلیّ بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب یعنی من
شهر علمم وعلی در اوست پس هر که علم خواهد پس باید که بسوی در مدینهٔ
علم آید رباعی ای طالب علم دین زمن گیر خبر ∴ تا چند دوی در بدر ای خسته جگر
خود را برسان بشهر علم ای غافل ∴ شو داخل آن شهر ولیکن از در ∴ مخفی نماند
که این حدیث صحیح ثابت که شیعه وسنّی حکم بر صحتش کرده اند دلیل واضحیست
بر امامت حضرت مرتضی ع زیرا که امام کسیست که عالم باشد باحکام الهی
وباذن خدا ورسول اجرای احکام الهی در میان امّت بنماید پس چون تواند بود
که جاهلی چند به بیعت چند جاهل امام وخلیفه شوند رباعی امام اهل
معارف کسی تواند بود ∴ که کرد تربیتش مصطفی بدوش وکنار ∴
همیشه کرد زعلم لدنیش تعلیم ∴ بوی سپرد علوم ظواهر واسرار ∴
چو گشت علم علی کامل العیار ∴ نبی نمود امّت خود را زحال او اخبار ∴
نمود نام علی را در مدینهٔ علم ∴ که تا کسی نزند سر زجهل بر دیوار ∴
∴ اطعت من لم یسدّ بابه ابدا ∴ وسدّ ابواب صحب خاتم الرسل ∴ یعنی
اطاعت نمودم کسی را که بسته نشد در او هرگز وحال آنکه بسته شد جمیع
درهای صحابه خاتم الرسل مختصری از این حکایت اینست که جماعتی از صحابه
مثل حمزه وعبّاس وابوبکر وعمر وغیر ایشان درها در مسجد حضرت پیغمبر
داشتند آنحضرت بامر حضرت باری تعالی فرمود که صحابه همه درهای
خود را ببندند ودری سوای در امیر المؤمنین علی باز نباشد واز ابو نعیم
اصفهانی نقل شده که او بسند خود از ابن عبّاس روایت کرده که او گفت که

حضرت

حضرت رسول الله صلعم بعلی ابن ابو طالب ع گفت که موسی از حق تعالی طلب کرد که مسجد
او پاک باشد ودر آن ساکن نکرداند سوای او وهارون ومن طلب کردم از حق تعالی
این برای تو وذریّه تو ودیگر روایت کرده که حضرت رسول الله صلعم بصحابه گفت
که من نه بستم ونگشودم بلکه خدا بست درهای شما را وخدا گشاد در علی را
∴ اطعت صاحب خیبر وفاتحها ∴ وقاتل المرحب الشجاع بالعجل ∴ یعنی اطاعت
کردم صاحب خیبر وفاتح خیبر را وقاتل مرحب شجاع را بجلدی وچابکی مختصری
از حکایت خیبر اینست که حضرت [illegible] رسول چون بخیبر رفت که قلعه را از یهود
بگیرد [illegible] علم را به ابوبکر داد واو را بجنگ فرستاد ابوبکر با تابعانش
از مرحب [illegible] شجاعان مشهور بود گریزان گشته برگردیدند وروز دیگر
علم را بعمر داد وعمر نیز متابعت ابوبکر نموده گریزان برگشت بعد از آن حضرت
رسول فرمودند که فردا میدهم علم را بکسی که دوست دارد خدا را ورسول
خدا را ودوست دارد او را خدا ورسول خدا کرّار غیر فرّار باشد وکرّار یعنی
بسیار حمله آورنده است وفرّار یعنی بسیار گریزاست وچون روز دیگر شد
حضرت علیه الصلوة والسلام فرمودند که کجاست علی ابن ابی طالب گفتند
که درد چشم دارد پس حضرت فرمودند که بطلبید او را پس حضرت امیر ع را
طلبیدند پس حضرت رسول سر حضرت امیر المؤمنین را در دامن گرفت
وآب دهن بر چشم مبارکش مالید فی الحال کوفت چشمش برطرف شد
وعلم را بوی داد وآن حضرت متوجّه خیبر شد ودشمنان خدا در خیبر
متوجّه آنحضرت شدند وبر تیر وسنگ اندازی شروع نمودند [illegible] آنحضرت
حمله نموده مرحب را بقتل رسانید وبعد از آن خو
کردانید واز روی غضب از مرکب فرود آمده در را از خیبر

پشت چهل کس در را انداخت و آن دری بود که چهل مرد اراده برداشتنش نمودند نتوانستند برداشتن و خبر نمودند حضرت رسالت پناه را از مردانگی
علی ابن ابی طالب ع پس آنحضرت فرمود که قسم بآنکسی که جان من در دست اوست
که او را یاری نمودند چهل ملک و مخفی نماند که علمای سنی اقرار و اعتراف
دارند که ابوبکر و عمر از خدا و رسول خدا شرم ننموده اند و از معرکهٔ جنگ
گریختند و گریختن از جنگ کفار از گناهان کبیره است و حق تعالی فاعل
آنرا وعده بآتش جهنم نموده و با این حال ایشانرا امام و خلیفه میدانند
و دیگر نفهمیده اند که ازین حدیث معلوم میشود که ابوبکر و عمر خدا
و رسول را دوست نمیداشته اند و همچنین خدا و رسول ایشانرا دوست
نمیداشته اند چرا که میفرمود که فردا میدهم علم را بکسی که خدا و رسول را
دوست دارد و ازینجا مفهوم میشود که آن دو کس که گریزان از جنگ برگشتند باین صفت نبوده اند و پر ظاهر است که کسی که صاحب این صفت
نباشد سزاوار خلافت و امامت نخواهد بود ∴ احب حیدرة ما فر من احد
بل فرّ من کره من کان من بطل ∴ یعنی دوست دارم حیدر را که نگریخته است
از کسی بلکه از حملهٔ او گریخته هر که بوده است از شجاعان بدانکه شیعه
و سنی همگی اتفاق دارند که هرگز حضرت مرتضی از جنگ نگریخته بلکه
شجاعان مشهور را بقتل رسانیده و شجاعانی که از وی گریختند جانی بسلامت
بیرون بردند بخلاف سه یار جفاکار که اهل سنت ایشانرا امام خود میدانند
مدار ایشان بر گریختن بوده اینطور فراست که نزد اهل سنت شجاعت در امام
شرط است با اینحال سه یار را با کمال ترس و بیدلی که داشته اند ایشانرا امام
خود میدانند ∴ کان یحب الاله والنبی له ∴ کان بکرا ولا یفر من قتل ∴ یعنی

بوده حیدر دوست خدا و رسول و ازانجهت حمله میکرده و نمیگریخته و چون سه یار
جفاکار با خدا و رسول خدا محبتی و بثواب و عقاب اعتقادی نداشته اند بنابرین
بر ایشان گریختن و دین اسلام را ضعیف ساختن دشوار نبوده ∴ او ود من ود احمد
و مرسله ∴ و ود ربه و خاتم الرسل ∴ یعنی دوست میدارم کسی را که دوست داشته
احمد را و کسی که او را برسالت فرستاده و دوست داشته او را پروردگار و خاتم الرسل
در حدیث خیبر معلوم شد که این صفت علی ابن ابی طالب علیه السلام است
∴ محبة المصطفی للمرتضی ظهرت ∴ لما دعی ربه للشرك فی الاکل ∴ یعنی محبت
مصطفی بامرتضی ظاهر شد چون دعا کرد رسالت پناه و رفیق و شریك از
پروردگارش از برای خوردنی طلب نمود این حکایت را ابن حنبل نقل کرده
و ابن مغازلی شافعی بچندین سند روایت نموده حکایت بروجهی که ابن
مغازلی شافعی از انس نقل کرده اینست که مرغ برشته از برای حضرت رسول الله
بهدیه آوردند چون مرغ در پیش آنحضرت گذاشته شد گفت اللهم ائتنی
باحب خلقك الیك یأکل معی من هذا الطایر یعنی الهی بیاور کسی را که دوست ترین
خلق باشد بنزد تو تا بخورد با من این مرغ را پس من در خاطر خود گفتم که خدایا
بگردان آنکس را از انصار انس گفت که علی آمد در را آهسته بزد گفتم که کیست
گفت که علیست گفتم که رسول الله بحاجتی مشغولست پس علی برفت و من بر
گردیدم و بنزد رسول الله آمدم و آنحضرت میگفت که خدایا برسان کسی را
که دوست ترین خلق باشد بنزد تو تا بخورد با من این مرغ را پس من در خاطر خود
گفتم که خدایا بگردان او را مردی از انصار گفت که باز علی آمد و در را بزد پس من
گفتم که ترا خبر نکردم که رسول خدا کاری دارد پس برفت و من برگردیدم و بنزد
رسول الله صه آمدم و آنحضرت میگفت که خدایا بیاور دوست ترین خلق خود را

تا بخورد با من این مرغ را پس علی بیامد و در را سخت بزد پس حضرت رسول الله ص گفت
افتح افتح یعنی در را بگشا بگشا پس گفت که چون رسول الله نظر بسوی
او کرد گفت اللهم الیّ و الیّ یعنی بنزد من آی بنزد من آی
پس با حضرت رسول الله ص آن مرغ را بخورد و در روایت دیگر چنین است که
آنحضرت گفت که خدایا بیاور کسی را که دوست ترین خلق باشد بنزد تو و بنزد من
پس چون عاقل راضی شود که بعد از رسول خدا ترک نماید اطاعت دوست ترین
خلق را بنزد خدا و رسول خدا و اطاعت کسی کند که ایمان او معلوم نباشد و محتمل
باشد که منافق باشد ∴ کالمرتضی فی الیقین لم یکن احد ∴ سواء لو کشف
الغطاء لم یقل ∴ یعنی مثل مرتضی در یقین کسی نبوده و غیر او کسی لو کشف الغطا
ما ازددت یقینا نگفته معنی کلام حضرت مرتضی ع اینست که اگر پرده از پیش
برخیزد بر یقین من چیزی نمی افزاید یعنی یقین من بمرتبه ایست که اگر قیامت
شود آنچه خدا و رسول خبر داده اند بچشم ببینم بر یقین من چیزی نمی افزاید
تحقیق معنی یقین و اهل یقین در شرح بیت اول مذکور شد ∴ وکان
ازهد اهل الدهر قاطبة ∴ الی زخارفها اهل الدهر لم یمل ∴ یعنی بود آنحضرت
زاهد ترین اهل دهر و بزینتهای اهل دهر میل نکرد بدانکه زهد بمعنی بی
رغبتی بدنیا و زینت دست زهد کلید خانه خوبیهاست چنانچه رغبت
بدنیا سر همه خطاهاست چنانچه ائمه اطهار خبر داده اند و گفته اند که
حب الدنیا راس کل خطیئة یعنی محبت دنیا سر همه خطاهاست ∴ ولید
خثمة قد کان تارکها ∴ لان یصیر رئیس الناس بالحیل ∴ یعنی مولود خثمه
ترک زینتهای دنیا نموده تا از راه حیلها رئیس مردم شود و از علی بن ابی طالب
نقل شده که گفته که مسکین پسر خطاب ترک نمود دنیا را از برای دنیا

عنقریب

عنقریب ذکر احوال الخثمه خواهیم کرد ∴ ولایة المرتضی فی الخم قد ظهرت ∴
بنص خاتم الانبیاء و الرسل ∴ یعنی امامت مرتضی در غدیر خم ظاهر شد بنص خاتم
انبیا و رسل ∴ نص النبی علیه فوق منبره ∴ علیه اشهد اهل الدین و الدول ∴
یعنی پیغمبر خدا بعبارت صریح واضح بیان کرد خلافت امیر المؤمنین را و شاهد
گردانید بر آن اهل دین و دولت را ∴ فبخبخ عمر له بغیر رضی ∴ بل للحسد بعد و التدلیس
و الختل ∴ یعنی بعد از آنکه حکم بر خلافت و امارت امیر المؤمنین کرد عمر
گفت که بخ بخ لك یا ابا الحسن اصبحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنة یعنی
مبارکباد ترا یا ابا الحسن که گردیدی مولای من و مولا کل مؤمن و مؤمنة و بدانکه
آنچه راویان معتبر نقل کرده اند آنست که حضرت جبرئیل بخدمت رسالت پناه
آمد و پیغام حضرت باری تعالی آورد و حاصل پیغام آنکه نزدیک شده که قبض
روح تو نمایم و باقی مانده بر تو دو فریضه دیگر که باید بامت برسانی یکی فریضه
حج باید که مردم را تعلیم نمایی و یکی دیگر فریضه ولایت علی بن ابی طالب
باید که بامت برسانی و من خالی نگذاشته ام زمین خود را از حجتی و امامی و هرگز
خالی نخواهم گذاشت و باید که مردم را اعلام نمایی از اهل مدینه و اهل بادیه
و اطراف که با تو حج کنند پس منادی حضرت رسالت پناه ندا نموده نزدیک
هفتاد هزار کس جمعیت کرده بحج رفتند و حضرت جبرئیل در عرفات و مسجد
نبی که آنرا مسجد خیف گویند نازل گردید که خلافت علی بن ابی طالب را بمردم
برسان حضرت پیغمبر ص چون مخالفت منافقین را میدانست دعا کرد که حق تعالی
او را از شر منافقین حفظ نماید جبرئیل بار دیگر در غدیر خم که موضعیست
میان مکه و مدینه نازل شد و این آیه را نازل گردانید یا ایها الرسول بلغ
ما انزل الیك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمك من الناس

ترجمه اش اینست که ای رسول برسان بخلق آنچه از پروردگار تو بتو نازل شده است
از خلافت علی ابن ابی طالب واگر این کار نکنی پس رسالت خود را بجا نیاورده باشی
وخدای تعالی ترا محافظت مینماید وحضرت رسالت پناه چون دید که حق تعالی
اورا وعدهٔ محافظت نمود و دیگر تاخیر جایز نیست امر فرمود که هر که از پیش رفته
برگردد در آن موضع که آنرا غدیر خم میگویند فرود آیند پس همگی در آن مقام
فرود آمدند و پنج ساعت از روز گذشته بود وگرمی زمین در مرتبهٔ بود که
بعضی از شدت گرما دا بر پا می پیچیدند ودر آن محل منبری از برای حضرت
رسالت پناه ترتیب دادند و بر سر منبر رفته خطبهٔ طویل ادا فرمودند و بعد
از تمامی خطبه عرض ولایت وامامت علی بن ابی طالب وفرزندانش نمود ودست
علی بن ابی طالب را گرفته اورا بامامت میستود ومیگفت من کنت مولاه فهذا
علی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من
خذله ومعنیش اینست که هر که من حاکم وپیشوای وی بوده ام این علی حاکم
وپیشوای اوست خدایا دوست دار هر که دوست دارد اورا ودشمن باش کسی را
که او را دشمن باشد ونصرت بده هر کرا اورا نصرت دهد وواگذار هر کرا اورا
واگذارد پس آنحضرت فرود آمد وحسان بن ثابت که شاعر حضرت بود این
حکایت را بنظم آورده بر حضرت رسول بخواند ومردمان به تهنیت ومبارکباد
آمدند وعمر بن بمبارکباد وتهنیت آمده گفت بخ بخ لک یا ابا الحسن اصبحت
مولای ومولا کل مؤمن ومؤمنة حاصل کلامش اینست که مبارکباد ترا یا
ابا الحسن که گردیدی مولای من ومولای هر مؤمن ومؤمنه ∴ نبی چو وارد خم
گشت بر سر منبر ∴ خلیفه کرد علی را بگفتهٔ جبار ∴ نهاد بر سر او تاج الهی ولاء
نامش بگرفت از برای وی اقرار ∴ ولیک آنکه به بخ بخ نمود تهنیتش ∴

بکرد

بکرد از پی اقرار خویشتن انکار ∴ نقلست که چون خبر غدیر خم بحارث بن نعمان
رسید آن ملعون بر شتر سوار شده بخدمت حضرت رسول الله صلعم آمد وگفت
یا محمد ما را امر کردی از جانب خدا که شهادت بدهیم بوحدانیت خدا ورسالت
تو قبول کردیم از تو وامر کردی ما را که یکماه روزه بگیریم قبول نمودیم وامر
کردی ما را که حج بیت الله کنیم قبول کردیم از تو پس راضی باین نشدی
وگرفتی بازوی پسر عم خود را وتفضیل دادی او را بر ما وگفتی که من کنت
مولاه فهذا علی مولاه این از جانب تست یا از جانب خداست پس حضرت فرمود
که قسم بخدایی که معبودی بحق سوای او نیست که بامر خداست پس آن ملعون
پشت گردانید که بجانب شتر خود برود وسوار شود از روی انکار وگفت که
خدایا اگر آنچه محمد میگوید حق باشد بر من سنگ بیا یا عذاب الیم بر من
نازل ساز هنوز بشتر نرسیده بود که بامر حق تعالی سنگی بر سر آن ملعون
فرود آمد وبدوزخ واصل شد پس از آن این آیه نازل شد سال سائل
بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع ∴ فتاد بر سر حارث زغیب سنگ قضا
چو گشت منکر نص غدیر آن غدار ∴ تدنص فی الدار عند الاقربین علی ∴
خلافت المرتضی خلاصة الرسل ∴ یعنی تصریح نمود در خانه خود نزد خویشان
اقرب خود بر خلافت مرتضی خلاصهٔ رسل این بیت اشاره است بحدیث مشهور
در میان شیعه وسنی بحدیث یوم الدار مختصری از این خبر اینست که حق سبحانه
وتعالی بایهٔ وانذر عشیرتک الاقربین حضرت سید المرسلین را مامور
ساخت که خویشان نزدیک خود را از خدا بترساند ودین اسلام را بر ایشان
عرض نماید پس حضرت رسول صلعم اولاد عبد المطلب را که چهل کس بودند
در خانه جمع نمود وایشان را باندک خوردنی وآشامیدنی سیر وسیراب

گردانید واین از اعجاز آنحضرت بود و بعد از ان اسلام را بر ایشان عرض نمود
ایشان عناد ورزیده اجابت ننمودند واطاعت نکردند بعد از ان سه مرتبه
گفت که کیست که با من برادری کند ومرا اعانت ویاری نماید تا باشد بعد
از من خلیفهٔ من ووصی وجانشین من در هر مرتبه علی بن ابی طالب علیه السلام
میگفت که انا یعنی منم حضرت رسول الله میگفت انکس توی اینحدیث نص
صریحیست بر خلافت علی بن ابی طالب اینحدیث را اهل سنت در چندین کتاب
خود نقل نموده اند وما در کتاب اربعین ذکر کتابها کرده ایم از انجمله کتاب
مسند ابن حنبل است وکتاب نهایة العقول تصنیف فخر الدین عمر رازی ودر
کتاب اینحدیث مذکور است وبعضی از عبارات آن اینست قال رسول الله صلعم
لعلی مشیرا الیه هذا خلیفتی فیکم من بعدی فاسمعوا له واطیعوا وباین
عبارت نیز نقل شده انت اخی ووصیی وقاضی دینی وخلیفتی من بعدی
بر منصف صاحب تتبع پوشیده نیست که حضرت رسول الله صلعم در چندین
مقام بچندین عبارت بیان خلافت وامامت ووصیت وفرض طاعت حضرت
امیر المؤمنین کرده پس هر که اندک تتبعی کند با صحت عقل در تواتر امامت
وخلافت ووصیت امیر المؤمنین شك نماید پس حلال زادگان اهل سنت
اگر عقل خود را معالجه کنند حکم جزم بر خلافت وامامت حضرت مرتضی علی
کنند وکفر وضلالت مخالفان ایشان نمایند∴ دلیل کو طلبی بر خلافت حیدر
بچشم دل بنگر بر حدیث یوم الدار∴ امامة المرتضی کالشمس واضحة∴
کالشمس فی الضحی لا کالشمس فی الطفل∴ یعنی امامت مرتضی مثل آفتاب
واضحست اما مثل آفتاب در چاشتگاه نه مثل آفتاب در وقت بعد از عصر
طفل بفتح طا وفا بمعنی وقت بعد از عصر است∴ لم یجهل المرتضی سوی ذوی سفه

من

من خمر غفلة فی السکر والثمل∴ یعنی جاهل بامامت مرتضی نیست مگر کسانی که
صاحب سفاهت باشند [illegible] شراب غفلت مست بوده باشند ثمل بفتح ثا ومیم
بمعنی مستیست∴ بامرة المؤمنین الرب لقبه∴ فی اللوح اثبت هذا الاسم فی الازل
یعنی بامارهٔ مؤمنین ملقب گردانیده است پروردگار علی ابن ابی طالب را
واین اسم را ثبت نموده است در لوح محفوظ در ازل ابن طاوس رحمة الله علیه
در کتاب یقین بسند خود از طریق اهل سنت نقل نموده که در لوح محفوظ
در تحت عرش مکتوبست که علی ابن ابی طالب امیر المؤمنین∴ ننعت من
کتبت فی العرش امرته∴ ویل لمنکره الشقی ذی الدغل∴ یعنی تابع شدم کسی را
که نوشته شده است امارت او در عرش ویل است منکر او را که شقی صاحب
فساد است ابن طاوس رحمه الله بسند خود از حضرت امام جعفر صادق ع
روایت کرده که بر عرش نوشته شده محمد رسول الله علی امیر المؤمنین بدانکه
در طریق شیعه وسنی احادیث بسیار نقل شده که الله سبحانه وتعالی در زمان
حضرت رسالت پناه علی ع را باسم امیر المؤمنین ملقب ساخت وحضرت رسول
صحابه را فرمود که باین اسم بر آنحضرت سلام کنند صحابه باین اسم بر آنحضرت
سلام کردند بی شبهه مسمی بودن حضرت مرتضی علی ع باین اسم از جانب خدا
و رسول در میان شیعه وسنی متواتر است ودر کتاب اربعین چندین حدیث
از کتابهای اهل سنت نقل کرده ایم وابن طاوس رحمة الله علیه در این باب
کتابی تصنیف نموده وانرا بکتاب الیقین موسوم گردانیده وحدیث تسمیه
علی ابن ابی طالب بامیر المؤمنین بسندهای بسیار از راویان اهل سنت
نقل نموده اینحدیث متواتر دلیل واضحیست بر امامت وخلافت حضرت مرتضی
علی ع ودر متواتر بودن این خبر شبهه نیست وکسی سوای آنحضرت صاحب این

این اسم نبوده اوّل کسی که این اسم را غصب نمود عمر بن الخطاب است علیه اللعن
والعذاب زعفرانی در شرح مصابیح گفته که عمرو بن العاص بعمر گفت که السّلام
علیک یا امیر المؤمنین عمر گفت کہ چه چیز بود این نام گفت که تو امیری و ما مؤمنانیم
∴ علی امامته السباع قد شهدت ∴ ویل لمنکره الاضل ذی الختل ∴ یعنی بر
امامت علی درندگان گواهی داده اند و ویل است منکر او را که از حیوانات درنده
گمراه تر و صاحب مکر و خدعه است ابن طاوس رحمة الله علیه در کتاب یقین
بسند خود حدیث طویلی نقل نموده که مضمون بعضی از آن اینست که منقذ بن
ابقع اسدی که یکی از خواص علی ع بود گفت که نصف شعبان در خدمت آنحضرت
بودم و او بجایی میرفت پس نظر کرد شیری را دید پس متوجه آن شیر شد
و با آن شیر گفتگویی کرد و بعد از ان گفت که خدایا ناطق کردان زبان او را
پس بنطق در آمد و گفت یا امیر المؤمنین و یا خیر الوصیین یا وارث علم
النبیین و یا مفرق الحق والباطل و بعد از گفتگوها که درمیان واقع شد
شیر گفت یا امیر المؤمنین والله که نمیخوریم ما جماعت شیران مردی را که دوست
دارد ترا و دوست دارد عترت ترا و دیگر گفتگوها کرد باز در کتاب مذکور
بسند خود حکایت طویلی نقل نموده که حاصل معنی بعضی از ان اینست که در راه
مدینه گرگی بخدمت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السّلام
آمد و روی بر خاک نهاد و اشاره بعلی ابن ابی طالب ع میکرد حضرت دعا
کرد و گفت اللّهمّ اطلق لسان الذئب فتکلّمنی یعنی خدایا زبان گرگ را گویا
ساز تا تکلّم کند با من پس گرگ بزبان فصیح گفت السّلام علیک یا امیر المؤمنین
پس آنحضرت از گرگ سؤالها کرد و گرگ جوابها گفت بدانکه حیوانات غیر
درنده نیز بر امامت و امارت حضرت امیر المؤمنین ع گواهی داده اند

وآنحضرت

وآنحضرت را بنام امیر المؤمنین بخواندند ابن طاوس ره در کتاب یقین بسند خود از
حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام نقل نموده که حضرت امیر المؤمنین در مکه بر صفا
سعی مینمود درّاجی را دید پس گفت السّلام علیک ایها الدرّاج پس درّاج گفت
وعلیک السّلام و رحمة الله و برکاته یا امیر المؤمنین پس حضرت باو گفت ای درّاج
چه میکنی درین مکان گفت یا امیر المؤمنین چندین سالست که تسبیح و تقدیس
و تمجید و عبادت میکنم چنانچه حق عبادتست حضرت باو گفت که این کوه خالی
و پاکست و طعمه و آبی دران نیست از کجا میخوری و می آشامی در جواب گفت که قسم
بقرابتی که ترا برسول الله است یا امیر المؤمنین من هرگاه گرسنه میشوم دعا میکنم
شیعهٔ ترا و محبان ترا پس سیر میشوم و هرگاه تشنه شوم نفرین میکنم مبغضان
و دشمنان ترا پس سیراب میشوم باز بسند خود از عمار یاسر نقل نموده که در مسجد
کوفه در پیش حضرت امیر المؤمنین ع بودم که آوازی بلند شد حضرت بمن گفت
بیار ذوالفقار را پس گفت ای عمار بیرون رو و این مرد را از ظلم این زن منع کن
اگر خود را از ظلم باز نداشت بذوالفقار او را ممنوع ساز پس بیرون رفتم دیدم
که زنی و مردی مهار شتری گرفته اند زن میگوید که شتران من است و مرد میگوید
که شتر از منست پس گفتم با آن مرد که امیر المؤمنین نهی میکند ترا از ظلم زن پس
در جواب گفت که علی بکار خود مشغول باشد و دست خود را از خون مسلمانان
که در بصره کشته بشوید میخواهد که شتر مرا بگیرد و بزن دروغگوی بدهد
عمار گفت که برگشتم که خبر کنم مولای خود را درین اثنا حضرت بیرون آمد و اثر
غضب از روی او ظاهر بود گفت وایلک بگذار شتر این زن را در جواب گفت که
شتر از منست حضرت گفت دروغ گفتی ای لعین آن مرد گفت که کیست گواه که شتر
ازین زنست یا علی حضرت گفت که شاهد کسی است که کسی از اهل کوفه حکم برد دروغ

او میکنند پس آمد گفت که هر گاه شهادت بدهد شاهد صادقی شتر را تسلیم
میکنم باین زن پس آنحضرت گفت که تکلم کن ای شتر که تو از کیستی پس آن شتر
بزبان فصیح گفت که یا امیر المؤمنین و یا خیر الوصیین من از این زنم و چند سال است
که مال من است پس حضرت بازن گفت که بگیر شتر خود را و ضربتی بر آن مرد زد
که دو نیمه شد ∴ برات من رجل ببیعته نفراً ∴ صار الخلیفة للجهال و السفل ∴
یعنی بری شده ام از مردی که بر بیعت چند کس خلیفه جهال و ارذل شد
لفظ نفر بر سه کس تا ده کس اطلاق میکنند مختصری از حکایت بیعت اینست که
چون حضرت رسالت پناه از دار فنا بدار بقا رحلت نمود حضرت مرتضی علی ع
مشغول بغسل و دفن و نماز و مراسم تعزیه شد خلفای نفاق پیشه با
سایر منافقان و جماعتی از جاهلان در سقیفه بنی ساعده جمعیت نموده
در امر امامت و خلافت گفتگوها نمودند منافقان در باب حضرت مرتضی علی ع
گفتند که او کم سن است و بسیاری از مردمان را بقتل رسانیده و عرب او را
پیروی نخواهند کرد و حدیثی وضع نمودند که حضرت رسالت پناه گفته که
خلافت و نبوت در یکجا جمع نمیشود القصه از طریق کذب و حیله و مکر نقض
غدیر خم را در نظر جاهلان امت ضعیف گردانیدند و پنج کس که سر کرده ایشان
عمر بن خطاب بود راضی بر ریاست و خلافت ابوبکر شدند نه از راه علم و فضل
و شجاعت و کمال بلکه از راه اینکه او پیر است اول عمر دست او را گرفته بیعت
نمود و چهار کس دیگر که ابو عبیده و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و سالم مولی
ابی حذیفه باشند باوی همراهی نموده با ابوبکر بیعت نمودند و بعد از آن شمشیر
برهنه ساخته در کوچهای مدینه افتادند و خواهی نخواهی از مردمان بیعت
میگرفتند و بعد از آنکه حضرت مرتضی علی ع از مراسم ماتم و تعزیه فارغ

شد

شد جاهلان را نصیحت او نمود و چون فریب خورده بودند و گمان میکردند که
بیعت را نمیتوان شکست بر ضلالت خود ماندند و جماعت علمای امت مثل سلمان
و ابوذر و مقداد و جماعت بنی هاشم جاهلان را منع ها کردند سودی نداد چون
حضرت مرتضی قضیه را اینچنین دید و مصلحت ندانست که با ایشان بشمشیر محاربه
نماید زیرا که خوف این داشت که مردمان باز به بت پرستی عود نمایند بنابرین
دست از محاربه کشیده ساکن خانه خود گردید و بعبادت مشغول شدند
و جاهلان را بجاهلان واگذاشت اینحکایت بتفصیل در کتاب اربعین از کتب
سنیان نقل کرده ایم اهل سنت در باب بیعت امام خلاف کرده اند جماعتی گفته اند
که امامت به بیعت پنج کس حاصل میشود و دلیل ایشان بیعت ابوبکر است
اینمذهب اکثر فقها و متکلمین اهل سنت است و جماعتی از ایشان بیعت دو
کس را کافی دانسته اند بدانکه اینمذهب جماعتی از علمای کوفه است و جماعت دیگر
بیعت یک کس را کافی دانسته اند بدانکه چون سنیان در امام عصمت شرط
نکرده اند و لازم ندانسته اند که تعیین امام از جانب حق تعالی بوده باشد
و بیعت یک کس یا دو کس یا پنج کس را کافی دانسته اند در تعیین امام بنابراین
جماعتی از بنی امیه و بنی عباس به بیعت امام خلیفه شدند و ایشان در زمان
خلافت خود کفر و الحاد و فسق و فجور ظاهر ساختند و اهل بیت رسول الله ص را
سب نمودند و تا بقتل با ایشان همراهی کردند از انجمله با یزید بیعت کردند
و معلوم است که او در اندک وقتی چه کارها کرد فرزند رسول خدا را شهید
کرد و خانه خدا را خراب ساخت و مدینه رسول را غارت کرد و اهل مدینه را
بقتل رسانید و از جمله بنی امیه که باوی بیعت نمودند و به بیعت خلیفه
و امام شد عبد الملک بن مروان بود که کمال دشمنی با اهل بیت رسول ص

مینمود و حجاج بن یوسف بر نیابت او حاکم عراق بود و حجاج ملعون نیست که
بامر عبد الملک به منجنیق خانه خدا را خراب نمود ابو البقاء شافعی در کتاب
حیوة الحیوان گفته که آنچه حجاج ایشان را بقتل رسانید در غیر معرکه جنگ
صد و بیست هزار کس بود و نقل نموده که پنجاه هزار مرد و سی هزار زن در
زندان او مردند و از جمله این سی هزار زن شانزده هزار زن برهنه بودند
مرد و زن را در یکجا حبس مینمود زندانش سقف نداشت در تابستان در
آفتاب و در زمستان در باران بسر میبردند و چون آن مردود بجهنم واصل
شد هشتاد هزار کس در زندان او بودند و بعضی گفته اند که محبوسان
سیصد هزار کس بودند و نقل نموده که روزی از نویسنده خود پرسید
که چند کس را بتهمت کشته ایم در جواب گفت که هشتاد هزار کس و تا بیحال
بیست سال حاکم عراق بود و نقل نموده که چون حجاج متولد شد سوراخ
دبر نداشت پس سوراخ نمودند و میگفتند که بهترین لذتها در پیش من
خون ریختن است و دیگر از جمله جماعتی که به بیعت امام سنیان شد ولید
بن یزید فاسق است صاحب حیوة الحیوان نقل نموده که ولید مشغول شرب
خمر بود بلهو و لعب و عیش و طرب میگذرانید و با سازندگان و نوازندگان
بسر میبرد و عود نوازی میکرد و بجائی که میرفت دف نوازان دف میزدند
و آنقدار فسق و فجور از وی صادر شد که او را فاسق نام کردند و نقل کرد
که مست بود و با کنیزی مباشرت کرده بود در بین اثنا مؤذنان آمدند و خبر
کردند که وقت نماز است باید که بیرون آید و با مسلمانان نماز گذارد ولید
ملعون در عالم مستیها قسم خورد که این کنیز جنب را میفرستم که پیشنمازی
ایشان بکند پس کنیزک جنب مست رخت ولید را پوشیده آمده پیشنمازی

اهل

اهل سنت و جماعت نمود و چون نشاطی بهم میرسانید خود را دران برکه می انداخت
و دیگر بیاد بیها انات ملعون نظر بدین اسلام واقع شده که نقلش بنیادی بیت
؛ قد کان بیعة هذا فلتة خطأ ؛ برغم صاحبه ذی المکر والختل ؛ یعنی بتحقیق
بود بیعت ابوبکر فلتة و خطا بقول مصاحب صاحب مکر و خدعه اش که عمر
باشد راویان اهل سنت نقل کرده اند که بعد از آنی که بیعت ابوبکر واقع شد
عمر گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین شرها من عاد الی مثلها
فاقتلوه یعنی بیعت ابوبکر خطا بود و بی فکر و تامل واقع شد الله تعالی نگاه دارد
مسلمین را از شر آن هر که رجوع بمثل این چنین بیعتی کند بقتل رسانید او را
این طرفه است که این کلام را اهل سنت از عمر نقل کرده اند و اعتراف بصحتش
دارند و با ابیحال خلافت ابوبکر را به بیعت عمر و چهار جاهل دیگر صواب میدانند
بر عاقل صاحب بصیرت پوشیده نیست که خلافت و امامت که نظیر نبوت
نمیتواند بود که به بیعت پنج کس حاصل شود بی اذن خدا و رسول ؛ قد استقال
عتیق بعد بیعته ؛ لا للاقالة بل للکید والدغل ؛ یعنی طلب فسخ بیعت
کرد عتیق که ابوبکر باشد بعد از آنی که با او بیعت نمودند و غرضش فسخ
بیعت نبود بلکه غرضش مکر و فساد بود بدانکه در میان شیعه و سنی مشهور است
که ابوبکر گفت که اقیلونی اقیلونی لست بخیرکم و علی فیکم یعنی فسخ کنید
فسخ کنید بیعت مرا من بهتر از شما نیستم و حال آنکه علی در میان شماست
بی شبهه غرض ابوبکر از استقاله اقاله نبود یعنی غرضش از طلب فسخ بیعت
این نبود که بیعت کنند کان فسخ بیعت کنند بلکه غرضش این بود که منافقان
و سفیهان صحابه که هواداران او بودند جمعیت نموده علی ابن ابی طالب را
بقتل رسانند و بدوستان و هواداران آن را اهانت برسانند تا خلافتش

منتظم شود وکسی با او معارضه نکند بدانکه چون بر بیعت منافقان ق سعقلات
ابوبکر خلیفه شد خالد بن سعید بن العاص و سلمان فارسی و ابوذر غفاری
و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و بریده اسلمی و قیس بن سعد و ابوالهیثم بن
التیهان و سهل بن حنیف و خزیمه بن ثابت با یکدیگر مصلحت دیدند که
ابوبکر را از ارتکاب خلافت منع نمایند چون ابوبکر در روز جمعه ببالای منبر
رفت آن دوازده کس از مهاجر و انصار یکیک برخواستند و آنچه از حضرت
رسول الله در باب خلافت و امامت و فرض طاعت حضرت مرتضی ع شنیده
بودند بگفتند و ابوبکر را بر ارتکاب امر خلافت ملامت و مذمت نمودند
و او را خجل و شرمنده نمودند چون ابوبکر دانست که مومنان او را منافق
میدانند و راضی بخلافت او نیستند بلکه علی ع را بحکم خدا و رسول امام میدانند
بنا بر این اقیلونی اقیلونی گفت و غرضش فساد بود کسی که عقلش صحیح باشد
و مبتلا بمرض نباشد چگونه ابوبکر را به بیعت پنج کس خلیفه و امام داند
با آنکه عمر که سر کرده آن پنج کس است حکم کرد که بیعتش خطا بوده و گفته
که خدا نگاه دارد مسلمین را از شر این بیعت و فتوی داده بقتل کسی که اینچنین
بیعتی کند و ابوبکر خود نیز اقرار کرده که بیعتش خطا بوده باشد زیرا که گفته
که فسخ کنید بیعت مرا که من با وجود علی بهتر از شما نیستم و حضرت امیر المومنین
و سایر بنی هاشم نیز این بیعت را خطا میدانسته اند و از اینجهت بر بیعت
ابوبکر راضی نمیشدند و مذکور خواهیم ساخت که بنو هاشم در خانه حضرت
فاطمه علیها السلام جمعیت نموده بودند و راضی به بیعت نمیشدند تا
آنکه عمر با جماعت منافقین آتش آوردند که خانه را بسوزانند و عنقریب
حدیثی که اهل سنت آنرا صحیح میدانند مذکور خواهیم ساخت که عمر بعلی

وعباس

وعباس گفت که شما ابوبکر را و مرا آثم و خاین و کاذب میدانید شک نیست که
خلافت ابوبکر باین نوع بیعت ثابت نمیشود و کسانی که او را باین بیعت خلیفه
دانسته اند از دایره عقلا خارجند ∴ ما اجتمعت الامة على خلافته ∴
فما ادعاه سوى الكذاب ذى الخطل ∴ یعنی اجماع نکرده اند امت بر خلافت
ابوبکر و دعوی اجماع بر خلافت او نکرده سوای کذاب فاسد الکلام بدانکه
بعضی از اهل سنت گفته اند که امت اجماع کرده اند بر خلافت ابوبکر و اجماع
امت حجت و دلیل است و متابعت اجماع واجب است اگر پرسند که اجماع بمذهب
اهل سنت چه معنی دارد میگوئیم که اجماع نزد اهل سنت اتفاق علما است
از روی رضا بر حکمی از احکام اگر پرسند که دلیل اهل سنت بر حجت و دلیل
بودن اجماع چیست میگوئیم که اهل سنت را چند دلیل است بر وجوب
متابعت اجماع تمام ضعیف و سخیف باطل و از جمله آن دلایل حدیث است
که از پیغمبر ص نقل شده که گفت لا تجتمع امتی على خطا یعنی امت من اجتماع
بر خطا نمیکنند این دلیل را شارح مختصر و شارح شرح تمام این دلایل را
باطل ساخته اند و شارح مختصر که از عمده علما اهل سنت اند بچندین وجه
باطل نموده اند و همچنین بظاهر چند آیه استدلال کرده اند که هیچ دلالت
بر مدعای ایشان ندارد شارح مختصر بعد از این دلایل مشهوره اهل سنت را
باطل نموده اند در دلیل خود اختیار و اختراع نموده که در غایت ضعف و
سستی اند ما در کتاب اربعین بیان بطلان جمیع دلایل ایشان کرده ایم
هر که آنرا ملاحظه نماید او را شکی در بطلان دلایل ایشان بر اجماع نماند
و بر تقدیری که اجماع حجت باشد علم باجماع حاصل نمیتواند شد زیرا
که هرگاه بمدینه رویم و مذهب مجتهدین آنجا را معلوم کنیم و بعد از آن

بمکه رویم که مذهب مجتهدین آنجا را مشخص نماییم در آن وقت احتمال میرود که مذهب
اهل مدینه تغیر یافته باشد و بر تقدیری که علم ممکن باشد میگوییم که اجماع
بر خلافت ابوبکر نشد زیرا که قبل ازین مذکور ساختیم که راویان شیعه و سنی
نقل کرده اند که بعکس با ابوبکر بیعت کردند و بعد از آن مردمان بجبر و تعدی
به بیعت می بردند تا آنکه عمر و جماعتی از منافقان آتش بردند و بخانهٔ حضرت
امیر المؤمنین ع انداختند و بنی هاشم را بجبر از آنجا بیرون آوردند و سعد
بن عباده با جمیع طایفه خروج کرده مخالفت نمودند و بیعت نکردند و حضرت
امیر المؤمنین همیشه اظهار میکردند که حق مرا غصب کردند و بر من ظلم نمودند
و شاهد بر این مدعا خطبهای آنحضرت است ما در کتاب اربعین شاهد بسیار
بر این مدعا نقل کرده ایم پس بالاجمال هر که دعوی اجماع کند کذاب خواهد بود
و احمد بن حنبل که یکی از چهار امام اهل سنت است عضدی در شرح مختصر از
وی نقل نموده که گفته من ادعی الاجماع فهو کذاب یعنی هر که دعوی اجماع
کند پس او کذاب است ⁘ ثلثة غصبوا لحقوق رابعهم ⁘ هم مجمع الظلم والفساد والختل
یعنی سه خلیفهٔ اهل سنت که حقوق چهارم را غصب نمودند ایشان مجمع
ظلم و فساد و مکر بوده بیان کردیم که ختل بفتح خا و تا بمعنی مکر و خدعه است
⁘ ضد الامامة کون النفس ظالمة ⁘ و لیس یجتمع الضدان فی الرجل ⁘ یعنی
بدرستی که امامت و ظلم ضد یکدیگرند و دو ضد با هم جمع نمیشوند زیرا
که امام واجب الاطاعه است حق تعالی فرموده که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم و اهل ظلم ترک اطاعت ایشان واجب است زیرا که الله تعالی
گفته که و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار یعنی میل مکنید بآنکسانی
که ظلم کرده اند که بشما میرسد آتش جهنم ما ظلمهای سه خلیفه اهل سنت را

در کتاب اربعین بتفصیل ذکر نموده ایم و درین قصیده اشاره به بعضی از آن ظلمها
خواهد شد ⁘ ان الامامة عهد لم ینل احدا ⁘ سوی المصون من الضلال والزلل
یعنی بدرستی که امامت عهد الهی است و نمیرسد مگر بکسی که محفوظ باشد از ضلالت
و لغزش که ارتکاب معصیت باشد این بیت اشاره است بآیهٔ لا ینال عهدی
الظالمین این کلام را حق تعالی در جواب حضرت ابراهیم گفته حضرت ابراهیم
پرسید که امامت بذریت من میرسد حق تعالی در جوابش باین آیه متکلم شد
یعنی امامت عهد منست نمیرسد بکسانی که ظالم باشند این آیه نص صریحست
بر بطلان خلافت سه خلیفهٔ اهل سنت که ظلم شعار ایشان بوده
⁘ اطعت من ثبتت لدی عصمته ⁘ و عفت کل جهول سیء العمل ⁘ یعنی اطاعت
کسی کرده ام که ثابت شده است نزد من عصمت او و کراهت داشته ام و نخواسته ام
هر نادان بد عمل را بدانکه بمذهب شیعهٔ اثنی عشری پیغمبران و اوصیای ایشان
معصومند از گناه کبیره و صغیره یعنی بتوفیق ربانی مرتکب صغیره و کبیره
نمیشوند از جملهٔ دلایل بر عصمت ائمهٔ اثنی عشر اینکه الله تعالی در کلام مجید
در چندین آیه از عمل بظن نهی فرموده پس اگر امام معصوم نباشد از قول او علم حاصل
نشود و تکلیف بعلم تکلیف ما لا یطاق خواهد بود دلیل دیگر این آیهٔ وافی
هدایه است انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
مضمون این آیه اینست که ارادهٔ الله تعالی تعلق گرفته که شما اهل بیت را از رجس
پاک کرداند رجس صادق است بر هر قبیح خواه صغیره و خواه کبیره پس ازین
آیه فهمیده میشود که اهل بیت پیغمبر پاک و منزه اند از هر صغیره و کبیره
و اهل سنت عصمت در امام شرط نمیدانند و در کتاب اربعین بیان معصیتهای
ابوبکر و عمر و عثمان کرده ایم و درین کتاب در شرح بعضی از ابیات بیان بعضی

از معصیتهای ایشان بر سبیل اجمال خواهیم کرد ∴ لیس الامام الذی علی مفترض
تبیین نباه عن خاتم الرسل ∴ یعنی نیست امام کسی که بر من تفحص واجب باشد
هرگاه حدیثی از خاتم الرسل نقل کند این بیت اشاره است باین آیه که ان
جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا یعنی اگر فاسقی شما را خبری دهد تفحص کنید
یعنی تفحص نکرده عمل بقولش مکنید پس بمقتضای این آیه فاسق امام نتواند
بود شک نیست در اینکه مدعیان خلافت سوای اهل بیت فاسق بوده اند
فسق ایشان کمال ظهور دارد و در کتاب اربعین ذکر بسیاری از فسوق ایشان
کرده ایم و از کتابهای اهل سنت نقل نموده ایم از الجمله از کتاب صحیحین ایشان
که صحیح بخاری و صحیح مسلم باشد حدیثی نقل کرده ایم که معنی بعضی از آن
اینست که عمر بعلی و عباس گفت که چون حضرت رسول الله وفات یافت ابوبکر
گفت که من ولی رسول الله ام آمدید شما و عباس طلب میراث پسر عم خود کرد
و علی طلب میراث زوجه اش از مال پدرش کرد ابوبکر گفت که رسول الله گفته
که ما نورث ما ترکناه صدقه یعنی کسی از ما میراث نمیبرد آنچه متروکات
ماست صدقه است شما او را کاذب و آثم و خاین دانستید بعد از آن ابوبکر
فوت شد و من ولی رسول الله و ولی ابوبکرم شما مرا کاذب و غادر و خاین
دانستید بر عاقل صاحب بصیرت پوشیده نیست که این حدیث صحیح اهل
سنت صریحست در اینکه علی و عباس ابوبکر و عمر را کاذب و فاسق میدانسته
و حق تعالی در آیه مذکوره منع از عمل بقول فاسق نموده پس اهل سنت
با این حال چگونه ابوبکر و عمر را امام واجب الاطاعه میدانند بنابر این است
که عقلهای ایشان مریض است و بفکر معالجه نمی افتند رباعی ای بیخبر از قول
خدای اکبر ∴ ظالم نشود امام و فاسق رهبر ∴ بیشک بشهادت علی و عباس

ثابت

ثابت شده ظلم و فسق بوبکر و عمر ∴ بدانکه استدلال بر بطلان خلافت خلفای
اهل سنت باین عنوان نیز میتوان کرد که بگوییم که از آیات مذکوره معلوم شد
که ظالم و فاسق نمیتواند بود که خلیفه باشند پس باید که خلیفه عادل باشد
و خلفای اهل سنت را دلیلی بر عدالت ایشان نیست بلکه جمع بسیاری از طوایف
اسلام حکم بر کفر و فسق ایشان کرده اند پس باید که ائمه اثنی عشر ما خلفا باشند
که امت بر عدالت ایشان اتفاق کرده اند ∴ ان الامام صدوق عالم ثقة
و لیس ذا الجهل والخلاف والختل ∴ یعنی بدرستی امام صادقیست که ظاهر
و باطنش مطابق باشند و کذبی از دهنش بیرون نیامده باشد و عالم باشد
و ثقه باشد یعنی آنچه گوید و خبر دهد خاطر بدان جمع شود و در صدقش
شک ننماید و نیست امام صاحب جهل و خلاف و خدعه و مکر درین بیت اشاره
بسه دلیل است بر امامت حضرت مرتضی علی و یازده فرزندش دلیل اول
قول حق تعالی است که اتقوا الله و کونوا مع الصادقین ترجمه اش اینست که
از خدا بترسید و با صادقان باشید و طریق استدلال اینکه بعد از حضرت
پیغمبر امت دو قسم شدند جماعتی با ابوبکر و عمر و عثمان بودند و جماعتی با
علی ع و علی صادق مطلقست باجماع و اتفاق امت و ابوبکر و عمر و عثمان باجماع
صدق ایشان ثابت نیست زیرا که بسیاری از امت ایشان را کاذب و منافق
و مرتد و کافر میدانسته اند و جماعتی که بی دلیل حکم بر صدق ایشان نموده اند
احادیث در ظلم و کذب ایشان روایت کرده اند پس واجب باشد متابعت علی
که صدق و راستی او ثابت است باجماع امت و باین دلیل ثابت میشود امامت
باقی ائمه اثنی عشر دلیل دویم بر امامت ائمه اثنی عشر اینکه امام باید که
عالم بمعانی کتاب خدا باشد زیرا که امام کسی است که اجرای احکام الهی نماید

و بسیاری از آیات قرآن متشابه است و مرادات از آن فهمیده نمیشود و حق تعالی که
حکیم علی الاطلاق است کتاب خود را بی مفسر عالم نمیگذارد و غیر دوازده
امام باتفاق امت عالم بجمیع آیات قرآن نبوده اند پس ثابت شد که مفسران
قرآن اثنی عشریند و ایشان امامان امتند و حضرت رسالت پناه نیز بیان
اینمعنی کرده و گفته که انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا ابدا کتاب الله
وعترتی اهل بیتی ولن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی میگذارم در میان
شما چیزی که اگر بدان متمسک شوید هرگز گمراه نشوید و آن چیز کتاب الله است
و اهل بیت من و این دو از هم جدا نشوند تا نزد حوض بمن رسند این حدیث
از احادیث صحیح است و قبل ازین مذکور شد دلیل سیوم اینکه امام باید
که ثقه باشد یعنی امین و عادل باشد و مدعیان امامت سوای دوازده
امام امانت و عدالت ایشان ثابت نیست زیرا که جماعت بسیاری از امت مدعیان
امامت را کافر و فاجر و منافق میدانند سوای دوازده امام که همگی امت حکم
بر عدالت ایشان کرده اند پس ثابت شد که ایشان امامان بحق باشند
ان الامام الذی ما فر من زحف ؛ لیس الامام بذی الفرار والفشل ؛
یعنی بدرستی که امام کسی است که شجاع باشد و در جنگ از کفار نگریزد نیست
امام کسی که صاحب فرار و بیدل باشد زیرا که امام که با کفار جهاد بر نماید پس
اگر بیدل باشد ممکن است که بگریزد و اهل [illegible] و اسلام را
ضعیف کرداند و ابوبکر و عمر [illegible] اند و از همه جنگها گریختند
مورخان اهل سنت [illegible] ایشان را بتفصیل ذکر نموده اند این طرفه
که اهل سنت نیز شجاعت را در امام شرط میدانند و با این حال این سه فرار را
امام خود میدانند ؛ اطعت من قد تلا بامر خالقه ؛ برات فمضی بالفر والجذل

یعنی اطاعت کرده ام کسی را که بخواند بامر خالقش سوره برات را پس برفت با عزت
و فرح و سرور و فرح آنحضرت ازانجهت بود که پروردگار او را در میان بندگان
برگزید و سرافرازش گردانید و ابوبکر را که از اهل نفاق بود خجل و شرمنده
ساخت ؛ برات من غار رغدا لنتلوها ؛ فعاد منعزلا بالعار والخجل ؛ یعنی
بری شد مراد از پیر غار که رفت که تلاوت کند سوره برات را پس برگردید در
حالتی که معزول شده بود با عار و خجالت مختصری از حکایت عزل ابوبکر و نصب
علی ع برا بنوجه است که رسالت پناه مامور شد که بعضی از آیات سوره برات را
که مشتمل است بر تهدید و تخویف کفار بمکه فرستند و در موسم بر کفار
خوانده شود حضرت رسالت پناه ابوبکر را فرمود که آن آیات را ببر و چون
ابوبکر روانه شد و طی چند منزل نمود جبرئیل امین نازل شد و گفت که این
آیات را باید که تو خود ببری یا کسی آنرا ببرد که از تو باشد خدا را در این عزل و
نصب غرض این بود که امت بفهمند که ابوبکر از رسول نیست بلکه بیگانه
رسول است و بدانند که کسی که قابلیت این نداشته باشد که چند آیه قرآن را
بر کفار بخواند چون قابل این باشد که امام جمیع خلق باشد و اجرای جمیع
احکام قرآن در میان ایشان نماید اینحکایت نزد شیعه و سنی صحیح و ثابت
و متواتر است و دلیل است بر بطلان امامت ابوبکر ولیکن اهل سنت چون
دلهای ایشان مریض است بنابراین نمیفهمند ؛ ام الجماعة والنبی ذو مرض
فحال بینهما النبی بالعجل ؛ یعنی امامت جماعت مسلمانان که در حالتی که حضرت
پیغمبر صاحب مرض بود پس با مرض از خانه بیرون آمده حایل شد در میان
ابوبکر و جماعت و نگذاشت که ابوبکر نماز بجای آورد پس ابوبکر بعقب رفته
ترک امامت نمود ؛ من لم یکن صالحا للایتام به ؛ فکیف صار وصی خاتم الرسل

یعنی کسی که صلاحیت این نداشته باشد که در نماز اقتدا بوی واقع شود پس چون
کردیده است وصی خاتم رسولان ∴ وعند اتباعه الصلوة جایزة ∴ یا ویلهم
خلف کل سیّئ العمل ∴ یعنی نزد تابعان ابوبکر وای بر ایشان نماز جایز است در
عقب هر بدعمل بدانکه اهل سنّت در عقب هر فاسق فاجر که صاحب جمیع
کناهان کبیره باشد نماز جایز میدانند اگرچه مخنّث باشد کسی که اندک
شعوری داشته باشد میفهمد که این اعتقاد موافق دین خدا و آیین مصطفی
نیست در سال هزار و پنجاه و دو از هجرت مصطفوی از مکّهٔ معظمه معاودت
نمودم در قریهٔ بهر بن کران قرای بغداد است مرد خوش صورتی دیدم از وی
پرسیدم که اهل این قریه چه مذهب دارند کفت حنبلی مذهبند و کفت که
من نیز این مذهب داشتم و شیعه شدم کفتم که سبب تشیّع تو چه شد
در جواب کفت که میدیدم که مرد فاسق فاجر عاصی را بوی اقتدا میکنند از
اینجا فهمیدم که این مذهب باطل است بدانکه حکایت نماز ابوبکر را بعضی از اهل
سنّت دلیل امامت و خلافت ابوبکر شمرده اند و کفته اند که آنحضرت
ابوبکر را رخصت نماز بجماعت داد و او را عزل نکرد پس باید که او خلیفه
باشد این کلامیست بغایت سست و ضعیف و واهی زیرا که امامت در نماز
لازم ندارد خلافت را زیرا که عدالت در خلافت باجماع اهل سنّت شرطست
و در امامت نماز باجماع اهل سنّت عدالت شرط نیست بلکه تجویز
کرده اند نماز کردن در عقب فاسق ترین اهل اسلام پس بنابرین رخصت
پیشنمازی دادن لازم ندارد خلافت را معلوم است نزد شیعه و سنّی که
حضرت رسول الله اسامه را سردار کردانید و او را امیر ساخت و ابوبکر
و عمر و سایر مهاجرین و انصار را فرمود که مطیع وی باشند و در نماز اقتدا

بوی کنند سوای حضرت مرتضی علی که او را نزد خود نکاه داشت از برای وصیت
و خلافت و امامت پس اگر امامت جماعت دلیل خلافت باشد امامت اسامه
بطریق اولی بایست که دلیل امامت باشد و اهل سنّت اسامه را خلیفه دانند
و حال او را خلیفه نمیدانند و اگر پیشنمازی دلیل خلافت ابوبکر باشد پس
چرا در سقیفهٔ بنی ساعده این را دلیل خود نساخت و اگر این دلیل خلافت
او میبود پس چرا اقیلونی اقیلونی میکفت و عمر چون میکفت که بیعت ابوبکر
خطا و کاری بی تامّل بود خدا مردمان را از شر آن نکاه دارد و هر که اینچنین بیعتی
کند بکشید او را و چون عمر در وقت مردن میکفت که اگر وصیت کنم پیروی
ابوبکر کرده خواهم بود و اگر نکنم پیروی پیغمبر کرده خواهم بود با آنچه کفته اند
که حضرت پیغمبر رخصت داده بود که ابوبکر نماز کند غلط است چنانچه
راویان معتبر نقل کرده اند از عایشه کفت که ابوبکر نماز کند این در وقتی بود
که حضرت رسالت پناه غش کرده بود و بیهوش در دامن علی بن ابی طالب عم
بود چون حضرت بهوش آمد با ضعفی که داشت تکیه بر حضرت امیر المؤمنین
و فضل بن عبّاس کرده خود را بمسجد رسانید و ابوبکر را دور ساخت
و خود با جماعت نماز بکذارد و از غزالی نقل شده که در کتاب احیا از
حضرت با فزع نقل کرده که حاصل معنیش اینست که ابوبکر را موخر ساخت
با آخر صفها و بعد از آن حضرت رسالت پناه کفت که چه حالست قوم را مقدّم
شده اند بی امر من از برای حسدی که با اهل بیت من دارند خدا پر
کرداند درونهای ایشان را از آتش و ابن طاوس از حضرت کاظم عم نقل
کرده که حاصل معنی بعضی از آن اینست که وقت نماز شد عایشه بعمر
کفت که تو نماز کن عمر کفت که پدر تو اولیست عایشه کفت که راست کفتی

ولیکن او مرد نرمیست خوش ندارم که قومی با وی گفتگو کنند عمر گفت که او نماز کند
من نخواهم گذاشت که کسی با او گفتگو نماید محمد بیهوش است و آن مرد یعنی علی
مشغولست زود نماز کن میترسم که بهوش آید و امر کند که علی امامت کند
پس ابوبکر از برای نماز بیرون رفت پس تکبیر گفتن بود تا آنکه حضرت رسول بهوش
آمده بمسجد رفت و نماز گذارد و با ضعفی که داشت بمنبر رفت و اهل مدینه
جمعیت نموده بعضی میگریستند و بعضی فریاد میکردند و بعضی انا لله و انا
الیه راجعون میگفتند و حضرت سفارش اهل بیت و امر بمتابعت ایشان
میکرد حکایت عزل ابوبکر از نماز جماعت از معتبرین اهل سنت نقل کرده اند
و بعضی از سفهای اهل سنت گفته اند که حضرت پیغمبر ص اقتدا با بوبکر
کرد و کذب این خبر در غایت ظهور است و بر هیچ صاحب بصیرت پوشیده و پنهان
نیست آنچه در این مقام ذکر نموده ایم مختصریست از آنچه در کتاب اربعین ذکر
نموده ایم ∴ ما فارق الحق قط عن ابی حسن ∴ و لم یبنا هو عن حق و لم یمل ∴ یعنی
جدا نشد حق هرگز از ابی الحسن و دور نشد ابو الحسن از حق در آن عدول نکرد
این بیت اشاره با بحدیث است که از حضرت رسالت پناه نقل شده که الحق مع
علی و علی مع الحق و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض ترجمه اش اینست که حق با
علیست و علی با حق است و از هم جدا نمیشوند تا نزد حوض بمن رسند این حدیث
صحیح دلیل واضحیست بر امامت امیر المومنین ع زیرا که امت بعد از حضرت
رسالت پناه دو فرقه شدند یکفرقه ابابکر با تابعانش که جاهلان و منافقان
باشند و یکفرقه علی ع و تابعانش که علماء صحابه باشند از این حدیث مستفاد
میشود که علی و تابعانش با حق بوده اند پس ثابت شد که ابوبکر و تابعانش
بر باطل بوده اند ∴ بود خلیفه حق آنکه در تمامی عمر ∴ ز حق جدا نشد و حق از و نکرد کنا[ره]

لیس

لیس وصی النبی غیر حیدرة ∴ و ما هوی کوکب فی غیر دار علی ∴ یعنی نیست وصی پیغمبر
غیر حیدر فرود نیامد ستاره در خانه غیر علی در کتاب مناقب ابن مغازلی شافعی
در تفسیر این آیه و النجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی از ابن عباس نقل شده
که نشسته بودم با جوانان بنی هاشم نزد حضرت پیغمبر ص پس ستاره بیفتاد
آنحضرت گفت که هر که این ستاره در منزل او افتد او وصی منست پس جوانان
بنی هاشم برخواستند و نظر کردند دیدند که ستاره در خانه علی بن ابی طالب ع
افتاد پس جوانان گفتند که آنحضرت در محبت علی ع غاوی شده است پس این آیه
نازل شده ∴ اطعت من شهدت اهل الرقیم له ∴ بانه الوصی لخاتم الرسل ∴ یعنی
اطاعت کرده ام کسی را که اهل رقیم که اصحاب کهف باشند شهادت داده اند
که او وصی خاتم الرسل است بدانکه راویان شیعه و سنی روایت کرده اند از انس
که گفت از برای حضرت رسول الله ص کلیمی بر سم هدیه آوردند حضرت بمن گفت
که یا انس کلیم را پهن کن کلیم پهن کردم پس گفت که ده کس را طلب کن ایشان را
طلب کردم و امر کرد که آن جماعت بر آن کلیم بنشینند و علی بن ابی طالب ع را بنزد
خود طلب نموده با وی سر گوشی بسیار کرد بعد از آن علی ابن ابی طالب ع آمد بر
کلیم نشست و گفت ای باد ما را بردار پس کلیم به پرواز در آمد بعد از آن گفت که
ای باد ما را فرود آور پس از آن گفت که میدانید که در کدام مکانید گفتیم نه
پس آنحضرت گفت که اینموضع کهف و رقیم است برخیزید و سلام کنید برادران
خود انس گفت که برخواستیم و یکیک سلام کردیم و جواب نشنیدیم پس علی ابن
ابی طالب ع برخواست و گفت السلام علیکم یا معشر الصدیقین و الشهداء
در جواب گفتند که علیک السلام و رحمة الله و برکاته من بحضرت امیر گفتم
که چونست که جواب تو دادند و جواب ما ندادند حضرت امیر گفت که چونست که

جواب برادران مرا ندادید پس جواب دادند که ما طایفهٔ صدیقان و شهدا تکلم نمیکنیم بعد از مرگ مگر با نبی یا وصی نبی ❁ تبعت من شهد العقیق مفتخرا ❁
علی وصیته لناسخ الملل ❁ یعنی تابع شده ام کسی را که شهادت داده عقیق در حالتی که افتخار میکرد باینکه او وصی ناسخ ملتهاست بدانکه از حضرت رسول الله
نقل شده که گفت که الحال جبرئیل نزد من آمد و گفت که تختموا بالعقیق فانه
اول حجر شهد لله بالوحدانیة ولی بالنبوة ولعلی بالوصیة ولولده بالامامة ولشیعته بالجنة یعنی انگشتر کنید عقیق را که آن اول سنگیست که شهادت
داده است از برای خدا بوحدانیت و از برای من به نبوت و از برای علی بوصیت
و از برای ذریتش بامامت و از برای شیعه اش بجنت بدانکه این حدیث را
شیعه و سنی روایت کرده اند و شیعه بدان عمل نموده اند و اهل سنت بدان
عمل نکرده اند این حدیث در کتاب مناقب ابن المغازلی شافعی و در کتاب
مناقب خطیب خوارزمی که از عمدهٔ محدثین اهل سنت است مذکور است
عقیق چونکه بمهر علی بود معروف ❁ برند دست بدستش زکومی بازار ❁
❁ خیر الجواهر فص العقیق لنا ❁ یکون حرزا من الافات والعلل ❁ یعنی
بهترین جواهر از برای ما نگینهای عقیق است که شاهد وصیت امیر المؤمنین
عقیق حرز است از برای ما از آفتها و علتها بدانکه احادیث در فضل تختم
بعقیق بسیار است از بعضی مستفاد میشود که امانت از هر بلا و از بعضی
فهمیده میشود که حافظ است از هر بدی و از بعضی معلوم میشود که دفع
کنندهٔ هر مکروهیست از بعضی مستفاد میشود که اگر کسی را خاتم از عقیق باشد
ثواب نمازش چهل درجه بالاتر است از اینکه نگین خاتمش از جواهر دیگر
باشد و از بعضی مستفاد میشود که خاتم عقیق دافع غم است از بعضی دیگر

مستفاد

مستفاد میشود که حضرت رسالت پناه انگشتری که نگینش عقیق بوده از برای
حرز بدست میکرد و از بعضی دیگر فهمیده میشود که هر که خاتمش عقیق بوده
باشد ختم عمر او بایمان خواهد شد و از بعضی دیگر مفهوم میشود که حق تعالی
دوست میدارد که بلند کرده شود بدعا دستی که در آن خاتم عقیق باشد
❁ اطعت من صیره المصطفی علما ❁ و مقتدی لذوی العلوم والعمل ❁ یعنی
اطاعت کرده ام کسی را که گردانیده است او را مصطفی دلیل و راهنما و مقتدا
از برای صاحبان علم و عمل حضرت رسالت پناه بچندین عبارت بیان نموده
که علی ع امام و خلیفه و وصی اوست ❁ دلنا را کع لله خاتمه ❁ الی الفقیر
لدی السوال بالعجل ❁ یعنی پیشوا و حاکم و صاحب اختیار ما را کعیست که از
برای خدا انگشتر خود را بفقیر در وقت طلب کردن داد بشتاب و زودی بدانکه
راویان شیعه و سنی روایت کرده اند که حضرت امیر ع در مسجد رسول ص
بنماز مشغول بود درین اثنا سایلی از مردم طلب کرد کسی بوی چیزی نداد حضرت
امیر ع انگشتر خود را بآن سایل داد در حالت رکوع پس این آیه نازل شد
که انما ولیکم الله و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون
الزکوة و هم راکعون این آیه دلیل است بر امامت حضرت امیر ع زیرا که
حاصل معنی آیه اینست که نیست ولی شما یعنی حاکم و صاحب اختیار شما
مگر الله و رسول و آنکسانی که ایمان آورده اند و زکوة و تصدق میدهند
در حالتی که در رکوع اند نقل کرده اند که این آیه در وقتی نازل شد که جماعتی
از یهود بشرف اسلام رسیده بودند و بحضرت رسالت پناه گفتند که ای نبی الله
بدرستی موسی یوشع را وصی خود نمود و وصی تو کیست حق تعالی این آیه را
نازل گردانید این حدیث در چندین کتاب از کتابهای اهل سنت مذکور است

وایمان

ما در کتاب اربعین ذکر آن کتابها کرده ایم ؛ بعد التصدق ناجی المصطفی فرجا ؛
وغیره حرموا للجهل والبخل ؛ یعنی بعد از تصدق مناجات کرد حضرت مرتضی
با حضرت مصطفی وغیر حضرت مرتضی از این فیض محروم شدند بنا بر جهل وبخلی
که ایشان را بود بدانکه چون این آیه نازل شد که یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم
الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقة یعنی ای جماعت مؤمنان پیش از آنکه
با حضرت رسول مناجات کنید صدقه بدهید از حضرت مرتضی روایتست
که گفت که چون این آیه نازل شد یک دینار طلا داشتم از او خریدم ده درهم
وبعد از آن ده درهم را ده مرتبه تصدق کردم و ده بار با حضرت مصطفی
متکلم شدم وبعد از آن آیه منسوخ شد و پیش از نسخ آیه سوای حضرت مرتضی
کسی بشرف مکالمهٔ حضرت مصطفی مشرف نشد و سوای حضرت امیر المؤمنان
کسی باین آیه عمل نکرده اما جماعت مؤمنان صاحب اشتیاق بنا بر افلاس
عمل باین آیه نکردند واما جماعتی که قادر بودند بعضی بنا بر بخل وبعضی بنا
بر جهل مستلزم کفر و نفاق از عمل باین آیه محروم شدند نزول این آیه
امتحانی بود که تا بر مردم ظاهر شود که ابوبکر وعثمان قابلیت خلافت سید المرسلین
نداشته اند ؛ اطعت من کان ثابتا خلافته ؛ بنص خالقه وخاتم الرسل ؛
یعنی اطاعت کرده ام کسی را که ثابت است خلافت او بنص خالقش ونص خاتم
الرسل بدانکه بمذهب شیعهٔ امامیه واجبست که امام وخلیفه منصوص
باشد یعنی قول صریح خدا ورسول در باب امامت او بوده باشد واما اهل
سنت را اعتقاد اینست که در حصول خلافت بیعت کافیست ومذکور شد
که باعتقاد اهل سنت به بیعت چند کس امامت وخلافت حاصل میشود
وبطلان این مذهب در غایت ظهور است زیرا که الله تعالی در این باب اذنی

نداده (داده) ودر قرآن فرموده که الله اذن لکم ام علی الله تفترون یعنی آیا خدا شما را اذن
داده یا بر خدا افترا میکنید از این آیه فهمیده میشود که هر حکمی که بی اذن خدا واقع
میشود افترا بر خداست دیگر آنکه اثبات خلافت به بیعت حکم بغیر ما انزل الله است
وحق تعالی در قرآن فرموده که من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون
ودر موضع دیگر گفته که من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون ودر محل
دیگر گفته که من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون وباین دلیل مذهب
زیدیه نیز باطل شد زیرا که مذهب ایشان اینست که اگر کسی از اولاد فاطمه با شدت
وخروج بشمشیر کند باین امام میشود واین قابلیت بی دلیل وبی اذن حق تعالی
وحکمتیست بغیر ما انزل الله ودلیل دیگر بر بطلان مذهب ایشان حدیث متواترست
که حضرت رسالت پناه گفته که بعد از وی خلفا دوازده اند زیرا که زیدیه
عددی در امام اعتبار نکرده اند وامام را دوازده نمیدانند مخفی نماند که شرط
دانستن زیدیه خروج را در امام بغایت بیصورتست زیرا که اگر امام نباشد
وخروج کند او نامشروع خواهد بود چون تواند بود که معصیت شرط امامت
باشد بدانکه حدیث متواتر مذکور دلیل بطلان هفتاد ودو گروه است زیرا که
هیچیک از هفتاد ودو گروه امام را دوازده ندانسته اند بلکه آیات مذکوره
نیز دلیل بطلان هفتاد ودو گروه است زیرا که هیچکدام دلیلی بر حقیت مذهب خود
ندارند وحکم بغیر ما انزل الله کرده اند ؛ اطعت منتجبا بامر خالقه ؛
دعاه للابتهال ناسخ الملل ؛ یعنی اطاعت نموده ام برگزیده را که بامر خالقش
ناسخ الملل که حضرت مصطفی باشد او را طلب نمود از برای مباهله با جماعتی
[illegible]یان مختصری از حکایت مباهله اینست که جماعتی از نصارای نجران بجهت
حضرت مصطفی آمدند آنحضرت بدلیل وبرهان ابطال مذهب ایشان نمودند

وایشان قبول نکردند بعد از ان این آیه نازل شد قل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم
ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین
ترجمه اش اینست که بگو که بیا بیید تا طلب کنیم ما پسران خود را و شما پسران خود را
وما زنان خود را و شما زنان خود را وما نفسهای خود را و شما نفسهای خود را
یعنی ما مردان مثل خود را طلب کنیم و شما مردان مثل خود را پس مباهله کنیم
وبگردانیم لعنت خدای بر کاذبان پس آنحضرت مرتضی و فاطمه وحسنین را علیهم السلام
از برای مباهله حاضر گردانید چون نصرانیان این جمعیت را بدیدند بترسیدند
ومباهله نکردند واگر میکردند بغضب خدا گرفتار میگردیدند کسی چگونه
این برگزیدگان خدا را یکنارد و منافقان را پیروی نماید ∴ اطعت اول من صلی القبلتنا
واول مؤمن بخاتم الرسل ∴ یعنی اطاعت کردم اول کسی را که نماز کرد بقبله واول
کسی که ایمان بخاتم الرسل آورد بدانکه حضرت رسالت پناه ص بعد از انکه عمر
شریفش بچهل سال رسید امت را بدین اسلام دعوت نمود آنحضرت وصی خود را
بدوش وبغل تربیت نمود وچون بسن ده سالگی رسید بامر الله تعالی مردمان را
بنماز و سایر طاعات امر نمود نزد اهل تحقیق ثابت شده که اول کسی از مردمان
که با حضرت رسول الله ص نماز جماعت گذارد و ایمان بآنحضرت آورد علی بن ابی
طالب ع بود ∴ قد ردت الشمس لمولای حسن ∴ روحی فدا المرتضی ذی المجد الجلل
یعنی بدرستی که آفتاب برگردید از برای ابو الحسن روحم فدای مرتضی باشد
که صاحب مجد بزرگست بدانکه آنچه درمیان اهل نقل مشهور است رد شمس دو
نوبت از برای حضرت مرتضی واقع شد یکنوبت در زمان حضرت رسالت پناه
که سر مبارک حضرت مصطفی را در دامن داشت ویکنوبت دیگر در وقتی که از جنگ
خوارج معاودت نمود و بزمین سنجه رسید وبخواست که در زمین سنجه نماز گذارد

وچون

وچون از آن زمین بیرون رفت الله تعالی آفتاب را از برای نماز آنحضرت برگردانید
∴ قد کالم الشمس والشمس کالمه ∴ باذن خالقه المنان بالحول ∴ یعنی حضرت
مرتضی تکلم کرد با آفتاب وآفتاب با وی تکلم نمود باذن خالقش که بخشنده
نعمتهاست ∴ الشمس قد شهدت علی امامته ∴ طوبی لتابعه فی العلم والعمل
یعنی آفتاب شهادت داد بر امامت حضرت مرتضی ع خوشا حال تابعان
آنحضرت در علم وعمل بدانکه خوارزمی که از عمده محدثان اهل سنت است
در کتاب مناقب بسند خود از حضرت مصطفی محمد امین سید الاولین والآخرین
روایت نموده که بعلی ع گفت که یا ابا الحسن تکلم کن با آفتاب که او با تو تکلم
خواهد کرد پس علی ع گفت السلام علیک یا ایها العبد المطیع لله پس آفتاب
گفت وعلیک السلام یا امیر المؤمنین وامام المتقین وقاید الغر المحجلین
یا علی انت وشیعتک فی الجنة یا علی اول من تنشق عنه الارض محمد ثم انت
واول من یحیی محمد ثم انت واول من یکسی محمد ثم انت ترجمه این کلام بعد
از جواب سلام اینست که یا علی تو وشیعه تو در بهشتید یا علی اول کسی که از
قبر بیرون می آید محمد است وبعد از ان تو واول کسی که زنده می شود محمد است
وبعد از ان تو واول کسی که کسوت پوشانیده میشود محمد است وبعد از ان تو
∴ روحی فدا المرتضی العلیم ذی عمل ∴ سواه فی المعضلات لا معلم لی ∴ یعنی
روح من فدای مرتضی باد که عالم وصاحب عمل است ودر مشکلات سوای
او مرا معلمی نیست بدانکه در مشکلات رجوع بغیر آنحضرت کردن جایز نیست
زیرا که حل مشکلات رجوع در مدینه علم است که حضرت مصطفی باشد و
آنحضرت چنانچه قبل ازین مذکور ساختیم فرموده که من شهر علمم وعلی
در اوست پس هر که علم خواهد باید که بسوی در آید پس کسی را جایز نباشد

که طلب علم از غیر در علم که حضرت مرتضی است بنماید ∴ مدینة العلم من جبرئیل
علمه ∴ و بابه لم یکن سوی اخیه علی ∴ یعنی مدینه علم کسی است که جبرئیل تعلیم
او نموده و در مدینه علم نبوده است مگر برادرش که علی بن ابی طالب ع باشد
∴ کمثل سلم النبی سلم حیدرة ∴ و حربه مثل حرب خاتم الرسل ∴ یعنی مثل صلح
پیغمبر است صلح حیدر و حرب با وی مثل حرب خاتم الرسل است و آنرا از شیعه
و سنی روایت کرده اند که حضرت رسول الله ص گفت که یا علی سلمك سلمی
و حربك حربی این حدیث صریحست در اینکه هر که با حضرت مرتضی علی ع محاربه
کرد کافر است و این دلیل است بر امامت آنحضرت زیرا که محاربه غیر نبی و امام
باجماع اهل اسلام کفر نیست بلکه فسق است ∴ قد کرم وجهه الکریم خالقه
عن العبادة اللات والهبل ∴ یعنی مکرم و گرامی ساخته وجه گرامی علی را
خالقش از عبادت لات و هبل این دو اسم دو بت اند بر اهل علم و دانش
پوشیده نیست که حضرت مرتضی ع هرگز بتی را سجده نکرد بنا بر این است که
اهل سنت چون نام آنحضرت را مذکور میسازند کرم الله وجهه میگویند
∴ کرهت طایفة قد عظموا صنما ∴ و قلبهم عنه لم یرغب و لم یمل ∴ یعنی نخواسته ام
طایفه را که تعظیم نمودند بت را و دل ایشان از بت بی میل و بی رغبت نشد
نقل کرده اند که ابوبکر خادم بتخانه بود و چهل سال بتان را خدمت نمود
و عمر و عثمان نیز سالها بت را عبادت نمودند ∴ اطعت من قد اتی فی شانه
هل اتی ∴ و هل اتی فی شان غیر علی ∴ یعنی اطاعت کرده ام کسی را که آمده
در شان او هل اتی و آیا آمده است هل اتی در شان غیر علی بدانکه مفسرین
شیعه و سنی نقل کرده اند که علی ابن ابی طالب ع با سایر اهل بیت قوت
خود را با وجود کمال احتیاج تصدق نمودند و در شان ایشان سوره

هل اتی نازل شد این حکایت در تفسیر ثعلبی که از تفاسیر اهل سنت است باین
عنوان مذکور است که حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام مریض
شدند حضرت مرتضی ع سه روز صوم نذر کرد و همچنین حضرت فاطمه و کنیز
ایشان که فضه نام داشت هر کدام سه روز صوم نذر کردند و چون از مال دنیا
چیزی در سرکار ایشان نبود حضرت مرتضی ع سه صاع جو از شمعون یهودی
که همسایه آنحضرت بود گرفت که تا سیدة النساء به تنخواه آن پشم از برای او
بریسید حضرت فاطمه ع یکصاع آنرا آرد کرد و پنج قرص نان پخت که هر کدام
یکقرص آنرا تناول کنند چون حضرت مرتضی نماز مغرب بگذارد بمنزل آمد
چون نان را حاضر ساختند که بدان افطار کنند درین اثنا مسکینی بیامد
و طلب نمود پس طعام خود را بوی دادند و باب خالص روزه گشودند و روز
دیگر فاطمه ع یکصاع دیگر بپخت و در شب دیگر یتیمی که پدرش شهید شده
بود بیامد و طلب کرد قرصهای نان خود را بوی دادند و خود باب خالص افطار
نمودند حضرت رسالت پناه در روز چهارم بر اینمعنی مطلع شد و آثار گرسنگی
و ضعف در اهل بیت خود مشاهده نمود گریان شد پس در اینحال جبرئیل
نازل شده سوره هل اتی را در شان ایشان نازل گردانید و نقلست که
مائده از برای ایشان از آسمان نازل شده هفت روز آنرا تناول میفرمودند
∴ اطعت من نفسه من الکریم شری ∴ بنومه فی فراش خاتم الرسل ∴ یعنی
اطاعت کرده ام کسی را که خرید خود را از پروردگارش بخوابیدن در فراش
خاتم الرسل این بیت اشاره است باین آیه و من الناس من یشری نفسه
ابتغاء مرضات الله ترجمه این آیه بنا بر تفسیر مفسرین اینست که از مردمان
کسانی اند که خود را میفروشند و خود را معاوضه میکنند برضای خدا

مفسرین بشری در این ایه به بیع تفسیر کرده اند واحتمال دارد که شری بمعنی
خریدن باشد یعنی خود را میخرند باطاعت و پیروی و ازاد میسازند از عذاب
و محرومی از ثواب شری بمعنی بیع واتباع آمده بر هر تقدیری معنی بیت درست
شد که این ایه در شان حضرت مرتضی آمده بعد ازانکه در فراش حضرت مصطفی
از برای رضای حق سبحانه و تعالی بخوابید مختصری از حکایت اینست که بعد از فوت
که ابوطالب ع که ناصر و معین حضرت رسول بود وفات یافت طوایف کفار
بتعلیم ابلیس پرتلبیس اتفاق بر قتل حضرت رسول الله ص نمودند و آنحضرت
بفرموده خدا و تعلیم جبرئیل در آن شبی که قرار داده بودند که بر سر آنحضرت
آمده او را شهید کنند فرار نموده بغار رفت در غار پنهان بود عنکبوت بامر
الهی در در غار خانه ساخته و دو کبوتر صحرایی در غار تخم گذاشتند آنحضرت
در وقت بیرون آمدن از مکه بعلی بن ابی طالب ع گفت که تو باید که در فراش
من بخوابی که تا مشرکین گمان کنند که من در فراش خود خوابیده ام حضرت
امیر حسب الفرموده رسول الله ص در فراش آنحضرت بخوابید از روی اخلاص
بیخوف و ترس و بردی که حضرت رسول الله ص خود را بدان میپوشید خود را
بدان بپوشید مشرکین جمعیت نموده که حضرت رسول الله را در فراشش
بقتل رسانند چون ملاحظه نمودند دیدند که حضرت امیر در فراش آنحضرت
خوابیده بطلب رسول الله بهر طرف دویدند و بحوالی غار رفتند حق تعالی
ایشان را کور ساخته نگذاشت که داخل غار شوند **رباعی** بود امام بحق
آنکه در فراش نبی ؛ بخفت خوش دل و باکش نبود از کفار ؛ نه بید لی که
دلش همچو بید میلرزید ؛ نشسته دوش بدوش نبی نهان در غار ؛
؛ وددت آل النبی واقتدیت بهم ؛ به قضیت حقوقا المصطفی قبلی ؛

یعنی دوست داشته ام آل نبی را و اقتدا بایشان کرده ام و باین قضا کرده ام حقی چند که
حضرت مصطفی بر ذمه من دارد از تبلیغ هدایت و رسالت قبل ازین بیان کردیم
که ایه قل لا اسئلکم که در سوره آل حم است دلالت میکند بر اینکه اجرت رسالت
حضرت رسول الله ص محبت اهل بیت است پس هر که محبت ایشان داشته باشد
و در محبت صادق باشد قضای حقوق آنحضرت کرده خواهد بود ؛ اطعت آل النبی
واکتفیت بهم ؛ ولم اطع قط للاوغاد والسفل ؛ یعنی اطاعت کرده ام آل نبی را و اکتفا
کرده ام بایشان و اطاعت نکرده ام هرگز اوغاد و سفلی را اوغاد جماعتی را میگویند
که از برای شکم خدمت کنند و سفل بمعنی اراذل است ؛ کالشافعی ومن ابو ابیه
زوطا ؛ ومالک وابن حنبل اخی الخبل ؛ مثل شافعی و کسی که پدر پدرش زوطا
و مالک و ابن حنبل که صاحب خبل است خبل بمعنی نقصان عقل است بدانکه
ابوحنیفه که اهل سنت او را امام اعظم میدانند نامش نعمان است او پسر ثابت است
ثابت پسر زوطا کابلیست زوطا غلام بنی تیم است اهل سنت در کتاب رجال خود
اینچنین ذکر کرده اند ؛ یضحک ویبکی رای اعظمهم ؛ ومنه یضحک اهل الفهم فی الملل ؛
یعنی میخندانند رای اعظم الشان که ابوحنیفه است و میگریانند و تمسخر میکنند بر
رای او اهل فهم از اصحاب ملتها بدانکه قولهای زشت ابوحنیفه مومنان را
میخندانند و میگریانند زیرا که مومنان عاقلانند چون بنظر عقل ملاحظه فتواهای
قبیحه مضحکه ابوحنیفه نمایند متعجب شده میخندند و چون ملاحظه این نمایند
که این ضال مضل دین خدا را خوار و بی اعتبار ساخته گریان میشوند
؛ احل اعظمهم خمیرة طبخت ؛ وثلثت ولحل الوطی بالرجل ؛ یعنی حلال کرده است
اعظم ایشان که ابوحنیفه است خمری را که پخته باشند و دو ثلث آن کم شده
باشد و حلال داشته است وطی مرد با جاره و وطی غلام در سفر او که صاحب غلام

زن همراه نداشته باشد ∴ باللّف قد جوّز الزّنا بجومه ∴ بالعقد اسقط حدّا قبح العمل

یعنی به پیچیدن حوی یا غیره جایز داشته زنا کردن نامحرم و بعقد ساقط کرده

حد قبیح ترین عملها که زنا باشد اعتقاد باطل ابوحنیفه اینست که اگر کسی عمداً

عقد کند محارم را مثل مادر و خواهر و غیر آن حدّ از وی ساقط میشود و اگر بی عقد

زنا کند مستحق حد میشود ∴ بزعمه یملك الطعام غاصبه ∴ بالطّحن ذا زلل من اعظم

الزّلل ∴ یعنی بگمان ابوحنیفه غاصب طعام از گندم و جو و غیر آن مالك آن میشود

بآرد کردن این قول لغزشیست از اعظم لغزشها یعنی غلطیست از اعظم غلطها

∴ قد الحق ولد زوجة بزوجها والیها قطّ لم یصل ∴ و ملحق ساخته است فرزند

زنی که از شوهر دور باشد بشوهرش و حال آنکه شوهر هرگز بآن زن نرسیده

مثل اینکه مرد در مشرق باشد و زن در مغرب و بوساطت وکیل عقدی واقع شده

باشد هر فرزندی که از آن بهم رسیده بمذهب ابوحنیفه تعلق بشوهر دارد با آنکه

هرگز آن شوهر زن را ندیده ∴ بزعمه بلل الوضو نجسه ∴ ولیس تنجسه الکلاب بالبلل

یعنی باعتقاد باطل امام اعظم ایشان آب وضو او را نجس میسازد و سگ که تر

باشد او را نجس نمیسازد فتواهای رسوای ابوحنیفه بسیار است دین خدا را

بفتواهای خود خوار و بی اعتبار ساخته و همچنین سه مجتهد و امام دیگر اهل سنت

نیز بفتواهای خود خرابیهای عظیم بدین خدا رسانیده اند ∴ مرا ائمه اثنی عشر

امام بس است ∴ به بوحنیفه و امثال او مراست چه کار ∴ کسی چه من نشناسد امام

اعظم را ∴ بود بتیره زوطی غلام بیمقدار ∴ حرام گشته حلال از وی و حلال حرام

بود خراب زوی دین احمد مختار ∴ بود فتاوی رسواش در جهان مشهور ∴

ولی بر اهل حیا ذکر آن بود دشوار ∴ بود نکاح محارم بشرط لف حریر ∴

حلال در نظر عقل این غلط آثار ∴ شود ز واطی محروم بعقد حد ساقط ∴

فتاده

بزعم باطل این مفتی ضلالت شعار ∴ بزعم او بود اولاد زوجه بدکار ∴ ز زوج دور

زیار و صحبت یار ∴ بود ز مذهب مشهور این مخرّب دین ∴ جواز وطی اجیر غلام

در اسفار ∴ شدند طایفه سنیان چو امت لوط ∴ ز فتوی غلط این مقدم اشرار ∴

ازین فتاوی رسوای بوحنیفه مدام ∴ کشند مؤمن و مسلم خجالت از کفار ∴

بدانچه گفته شد از وی قیاس باقی کن ∴ بود موازی مشتی نمونه خروار ∴

زبهر آنکه بدانی تو قدر مذهب خویش ∴ ز حال احمد حنبل کنم ترا اخبار ∴

باعتقاد قبیحش خدا بزیر آید ∴ بصورت پسر امردی الاغ سوار ∴

ز جهل حنبلیان بهر خر ببام سرا ∴ دهند آخر پر کاه و جو مدام قرار ∴

عجب مدان که خدا را چنین شناخته است ∴ کسی که کرده فرار از ائمه اطهار ∴

∴ برات من رایه و رای اخوته ∴ و رای اشعری و رای معتزلی ∴ بری شده ام

از رای ابوحنیفه و رای برادرانش و از رای اشعری و از رای معتزلی معتزله

طایفه اند که تابعان واصل ابن عطا اند اعتقادات باطلهٔ معتزله بسیار است

و اشاعره تابعان ابوالحسن اشعری اند اکثر سنیان عالم در این زمان اشعری اند

از اعتقادات باطلهٔ ابوالحسن اشعری اینست که گفته که دیدن حق تعالی

ممکن است و ممکن دانسته است که رایحه و صوت بچشم دیده شود و همچنین

ممکن دانسته که کوران شهر اندلس که مغرب است پشه شهر چین که در مشرق است

بهبینند و جایز ندانسته و قبیح نشمرده که حق تعالی پیر را امر به پرواز نماید و چون

پرد او را عذاب کند بنده را فاعل فعل خود نمیداند خیر و شر خلق را همه از

خدا میداند اعتقادات باطلهٔ ایمه زد بسیار است ∴ رغبت عن قدر و ملت عن جبر

و بین الامرین امر قد تبین لی ∴ یعنی بی رغبت شده ام از مذهب قدر و روی

میل شده ام از مذهب جبر و در میان این دو امر امری ظاهر شده است از برای

من که غیر این دو امر است بدانکه جبریه چند طایفه اند یکطایفهٔ ایشان جهمیه اند
که تابعان صفوان بن جهیم باشند ایشان را اعتقاد اینست که افعال بنده
تمام از خیر و شرّ فعل خداست و بنده را قادر بر فعل نمیدانند و کار نکرده اند
که فرق در میان کسی که حرکت کند و رعشه داشته باشد و حرکت کسی که رعشه
نداشته باشد نیست علاوه که از جملهٔ معتزله است و مذمت میکرده است
بشر مریسی را که از جهمیه است میگفته که حمار بشر اعقل است از بشر زیرا که بجوی
اگر برسد ملاحظه میکند اگر جستن از آن جوی مقدور خود میداند جستن
میکند و اگر مقدور خود نمیداند نمیجهد پس حمار بشر فرق در میان فعل
مقدور و غیر مقدور خود میکند و بشر این فرق نمیکند پس حمار بشر اعقل
از بشر باشد یکطایفهٔ دیگر از جبریه اشعریه اند که تابعان ابو الحسن اشعری
باشند سنیان این زمان اکثر بلکه همه اشعری مذهبند اعتقاد ایشان
اینست که جمیع افعال از خیر و شرّ فعل خداست اما بنده را قدرتی هست بی
اثر که ... فعل بنده را خود خلق نمیکرد بنده میتوانست که فعل خیر و شر را
بکند ... قدرت بی اثر را کسب نام کرده اند خواسته اند که باین نامعقول
فرق کنند در میان حرکت صاحب رعشه و حرکت کسی که رعشه نداشته باشد
میگویند که صاحب رعشه در اصل قدرت ندارد و کسی که رعشه ندارد قدرتی
دارد اما بی اثر است این مذهبی است که سنیان عالم اختیار نموده و ملای روم
در مثنوی اختیار این مذهب نموده و یکطایفه دیگر از جبریه فلاسفه اند که ایشان را
حکما نام کرده اند مثل ابو علی سینا و فارابی و تابعان ایشان اعتقاد باطل
ایشان اینست که بنده فاعل فعل خود است اما بنده مضطر است حق تعالی
او را در فعل خیر و شرّ مضطر کردانیده باینمعنی که کسی که طاعت و عبادت کرده

مقدورش

مقدورش نبوده که ترک آن کند و همچنین کسی که شرب خمر کرده یا زنا کرده مقدورش
نبوده که ترک آن کند بر عاقل صحیح العقل پوشیده نیست که هر سه مذهب که
مذکور شد باطل است زیرا که نزد صحیح العقل ظاهر و بدیهیست که آنچه بنده
میکند از خیر و شر فعل بنده است و فعل غیر نیست و آنچه بنده کرده قادر بر
ترک آن بوده و آنچه ترک کرده قادر بر فعل آن بوده بنابر اینست که عاقلان از
یکدیگر گله میکنند و اگر از کسی بکسی آزاری رسد گاه انتقام میکشند و گاه
عفو میکنند بر جبریه لازم میآید که اینها همه باطل و بیصورت باشد در کتاب
صراط المستقیم مذکور است که شخصی که سنی بوده و مذهب جبر داشته بحرم
خود داخل شد نامحرمی را دید خواست که او را آزار کند آن مرد نامحرم گفت که
تو مذهب خود را باطل میکنی من چه تقصیر دارم خدا مرا آورده جبری چون
این کلام را شنید خاموش شد و ترک آزار آن نامحرم کرد مخفی نماند که از قول
این سه طایفهٔ جبریه لازم میآید که بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و امر و نهی
همگی عبث باشد و این قول و مذهب مخالف قول خدا و رسول خدا و ائمهٔ هدی است
و کفر محض است و احادیث بسیار در کفر صاحب مذهب جبر وارد شده بدانکه
طایفه دیگر از مخالفین که معتزله باشند اعتقاد این دارند که بنده فاعل فعل
خود است و خدا قادر بر فعل بنده نیست و بعضی از ایشان گفته که خدا قادر بر
مثل بنده نیست و این طایفه را قدریه و مفوضه میگویند بدانکه مذهب شیعهٔ
اثنی عشری غیر این دو مذهب است مذهبیست در میان این دو مذهب خصوصیت
امام جعفر ع گفت که لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین یعنی جبر نیست و
تفویض نیست بلکه امریست در میان دو امر اگر پرسند که مذهب حق ائمهٔ اثنی عشر
که غیر این دو مذهب است کدام است در جواب میگوییم که مذهب ائمهٔ اثنی عشر

یعنی
اینست که جبر که مذهب جهمیه واشعریه وحکماست باطل است وقدر وتفو[یض]
که مذهب معتزله است باطل است وحق اینست که بنده خود فاعل فعل خود
از شرّ وخیراست وقادر بر فعل وترکست شیطان وجهل بنده را بفعل شرّ
ترغیب مینمایند وعقلی که بتاییدالهی صحیح وسالم باشد بنده را بترک شرّ
وفعل خیر امر مینماید واو را باختیار خود وامیگذارد پس اگر بنده تابع
جهل وشیطان شود مرتکب شرّ ومعصیت گردیده مستوجب عقوبت خواهد
بود واگر متابعت عقل کند وخدا را اطاعت نماید ومرتکب شرّ ومعصیت
نشود مستحق اجر وثواب خواهد بود این امر بین امرین است که مذهب ائمه
اثنی عشر است وهرکه در تفسیر امر بین الامرین غیر این گوید باطل واز درجه اعتبار
ساقط است رباعی ای دل طلبی اگر نجات دارین ∴ مگذار قدم برون ز راه ثقلین
پرهیز کن از مذهب جبر وتفویض ∴ امری بگزین بود میان امرین رباعی
هر بیخردی که مذهب او جبر است ∴ بی شبهه بقول مصطفی چون گبر است
مختار من اختیار باشد نه قدر ∴ قول قدری بنزد من بیقدر است ∴
∴ برات من رای هولاء قاطبة ∴ وقلت بقول خاتم الرسل ∴ یعنی بری
شده ام از رای اینجماعت همه وقایل شده ام بقول آل خاتم الرسل در اصول وفروع
∴ برات من نفر تامروا وعلوا ∴ علی الامیر بامر الله بالحیل ∴ یعنی بری شدم از
جماعتی که امارت را بر خود بسته اند وبلندی کرده اند بر امیری که بامر الله
تعالی امیر است بر حیلها ∴ برات من نفر تخلفوا طمعا ∴ عن جیش قایدهم
اسامة البطل ∴ یعنی بری شدم از جماعتی که با رسول خدا عصیان ورزیدند
وتخلف از لشکر سردار خود که اسامه شجاع باشد بطمع خلافت کردند مختصری
از این حکایت اینست که حضرت رسالت پناه اسامه بن زید را سردار نمود وهمگی
صحابه را

صحابه را فرمود که با اسامه بجنگ کفار روند ودر اثنای مرض قدغن کرد که اسامه
با لشکر زود روانه شود ولعنت کردند کسی را که از لشکر اسامه تخلف نماید شیعه
وسنی این عبارت را از آنحضرت روایت نموده اند انفذوا جیش اسامه لعنه الله
علی من تخلف عن جیش[اسامه] یعنی روانه سازید لشکر اسامه را لعنت خدا باد بر کسی که
تخلف نماید از لشکر اسامه ونرود وحضرت امیر المؤمنین را نزد خود نگاه داشت
وگویا غرض آنحضرت آن بود که مدینه از مخالفین خالی شود وکسی نباشد که در
خلافت با حضرت امیر منازعه نماید چون مرض حضرت رسالت پناه اشتداد
یافت ابوبکر وعمر از خیمه گاه اسامه بمدینه آمدند وفرصت را غنیمت شمرده منافقان
ابوبکر را امام کردانیدند روایت کرده اند که ابوبکر نزد اسامه فرستاد که
رخصت عمر بدهد که در مدینه باشد اسامه در جواب گفت ابوبکر را که رخصت
داده که رخصت عمر میخواهد القصه ابوبکر وعمر از لعنت خدا ونفرین مصطفی
اندیشه ناکرده از لشکر اسامه تخلف ورزیدند وبا اسامه نرفتند بلکه
اسامه را از منصب خود معزول ساختند واز عجایب اینکه ابو هاشم که از اکابر
علمای سنیانست نقل شده که در کتاب جامع گفته که مخالفت حضرت رسول ص
در زمان حیاتش جایز نیست اما بعد از وفاتش جایز است زیرا که ابوبکر نگذاشت
که عمر همراه اسامه برود وبیان کردیم که عمر مخالفت نموده نگذاشت که حضرت
رسالت پناه وصیت نامه بنویسد ∴ برات من نفر قد کان باطنهم ∴
مسودا بسواد المکر والدخل ∴ یعنی بری شدم از جماعتی که سیاه شده باطن
ایشان بسیاهی مکر وخدعه وغدر وبیوفایی از اهل بیت علیهم السلم روایت
شده که از گناه ومعصیت نکته سیاهی در دل بنده بهم میرسد اگر بتوبه
واستغفار آنرا ازاله نمود سعادت یافت واگر توبه واستغفار نکرد آن نکته سیا[هی]

اسامه

زیاده میشود تا انکه دل تمام سیاه میشود ∴ قد کذبوا بضعة النبی واغتصبوا
فدیکها وهو من الحادث الجلل ∴ یعنی بتحقیق تکذیب نمودند پارهٔ تن مصطفی را
وغصب نمودند فدکش را واین از حادثهای بزرك بود که بعد از مصطفی واقع
شد مختصری از اینحکایت اینست که غاصبان مرتضی که منافق بحیا بودند
مصلحت چنین دیدند که نکذارند که در سرکار حضرت مرتضی چیزی از مال دنیا
بوده باشد بدروغ حدیثی ساختند وکفتند که از حضرت مصطفی شنیدیم
که کفت که کسی از ما پیغمبران میراث نمیبرد هرچه از ما میماند صدقه است
کسی فرستادند ووکیل حضرت فاطمه را از فدك بیرون کردند با انکه میراث
نبود بلکه فدك را حضرت رسالت پناه در حیوة خود تملیك حضرت فاطمه
نموده بود ابوبکر وعمر از خدا نترسیدند ورد کواهانش کردند وازار واهانت
بوی رسانیدند وازاین حدیث که اهل سنت در کتابهای صحیح خود نقل
کرده اند اندیشه ننمودند ودر صحیح بخاری وصحیح مسلم که اعتقاد تمام بصحت
آن دارند نقل شده که مصطفی کفت که فاطمه بضعة منّی یوذینی ما
یوذیها یعنی فاطمه پارهٔ تن من است هرکه ازار کند اورا ازار کند مرا پس
در واقع بازار فاطمه مصطفی را ازار کرده اند وحق تعالی در قرآن کفته
که الذین یوذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة یعنی هرکه
ازار کند خدا ورسول را لعنت کرده خدا ایشانرا در دنیا وآخرت ودر
همین کتاب مذکور است که حضرت فاطمه از دنیا بیرون رفت واز
ابوبکر وعمر آزرده بود وشیعه نقل کرده اند که فاطمه نخواست که دو
یار غدار حاضر بر جنازهٔ او حاضر شوند بمرتضی ع وصیت نمود که اورا
در شب دفن کند وحضرت مرتضی بوصیت عمل نموده در شب آن خاتون

قیامت را دفن نمود ودر چند موضع قبر از برای او ساخت که تا انکه دو یار جفاکار ندانند
که در کجا مدفون است ∴ قد اضرموا النار ظلمًا فی دویرتها ∴ لیحرقوها وصحب خاتم
الرسل ∴ یعنی آتش انداختند از روی ظلم در خانه حضرت فاطمه ع که تا بسوزد اورا
وجماعتی از بنی هاشم که بخانه اش پناه برده بودند مختصری از این قصه اینکه
جماعت بنی هاشم که نمیخواستند که با ابوبکر بیعت کنند پناه بخانهٔ فاطمه برده
بودند عمر با جماعتی اتش برداشته بخانهٔ حضرت فاطمه آمد وآتش در آنخانه
انداخت وبنی هاشم را جبر نموده بر بیعت ابوبکر برد ودر آن روز بیحیایی بسیار
کرد ودر میان شیعه مشهور است که عمر در را در شکم حضرت فاطمه ع زد واسقاط
فرزندی از وی شد نقل اتش انداختن در خانهٔ فاطمه در چندین کتاب از
کتابهای اهل سنت مذکور است ودر کتاب اربعین بتفصیل ذکر کرده ایم
∴ برات من عمر الذی له نسب ∴ مقبح یقتضی قباحة العمل ∴ یعنی بری شدم
از عمری که اورا نسبی است قبیح وزشت که تقاضای زشتی وقبح عمل کند
∴ ابوه جدله والام عمته ∴ کمثله نسب ماکان فی الملل ∴ یعنی پدر او جد
اوست ومادرش عمهٔ اوست مثل نسب او نبوده است در ملتها بدانکه چنانچه
بعضی از نسب دانان نقل کرده اند که جده عمر کنیز حبشی بوده وصهاك نام داشته
وکنیز هاشم بن عبد مناف بوده وبعضی دیکر کفته اند که کنیز عبد المطلب بود
وبهشام بن مغیره منتقل شد ونفیل جد عمر از غلامان قریش بوده وچون این
دو بحرام بهم نزدیکی کردند خطاب از ایشان بهم رسید وخطاب بمادرش که
صهاك باشد دخول کرد دختری از ایشان بهم رسید حنتمه نام صهاك او را در میان
احشام مکه انداخت هشام بن مغیره اورا یافته بمنزل خود برد واورا تربیت
نموده حنتمه اش نام کرد وچون بزرك شد خطاب بوی دخول کرده عمر بهم رسید

علی امام منست انکه در نسب مثلش ∴ بنوده است کسی غیر احمد مختار ∴
زبهر آنکه کنی شکر دین و مذهب خویش ∴ بتو ز اصل عمر شمهٔ کنم اظهار ∴
نفیل جد عمر بد غلام بیقدری ∴ صهاک جدهٔ او بد کنیز بیمقدار ∴
شدند جفت بهم این دو کمها بحرام ∴ بزاد ناکس خطاب زین دو بدکردار ∴
بجفت در بغل مادرش چه کشت بزرك ∴ بزاد خثمه از این دو مفسد بدکار ∴
بخثمه چو شدا و جفت شد عمر حاصل ∴ که هست راس و رئیس طوایف اشرار ∴
کسی ندیده و نشنیده اینچنین نسبی ∴ مکو ز دشمن آل و ائمهٔ اطهار ∴
کسی که صاحب این اصل و این نسب باشد ∴ امید غیر جفا و ستم ز وی تو مدار ∴
∴ اطعت من کان طاهرا و لادته ∴ مطهرا اصله کخاتم الرسل ∴ یعنی اطاعت
کرده ام کسی را که طاهر است ولادتش و مطهر است اصلش مثل اصل خاتم
الرسل ∴ طوبی لمن کان بیت الله مولده ∴ کمثل مولده ماکان للرسل ∴ خوش حال
او که بیت الله محل ولادت اوست مثل مولد او کسی را از رسولان نبوده حضرت
امیر المؤمنین در کعبه متولد شد که اشرف اماکن است هیچ پیغمبری و هیچ
رسول را اینچنین ولادت کاهی نبوده و در کتاب سایر المصطفی نقل شده که
ابن قعنب کفت که با عباس بن عبد المطلب و جماعتی دیکر نشسته بودم در برابر
بیت الله الحرام که فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین آمد و آبستن بود و نه ماه
داشت و در آن اثنا اثر درد زاییدن در او ظاهر شد پس با پروردکار مناجات کرد
و از جملهٔ دعایش این بود که بحق این فرزندی که در شکم دارم بر من زاییدن را
آسان ساز ابن قعنب کفت که دیدم که دیوار خانه شکافته شد و فاطمه داخل
خانه شد و از چشم ما غایب کردید و شکاف دیوار درست شد و خواستیم که
قفل خانهٔ خدا را بکشاییم میسر نشد پس دانستیم که این از امر خداست پس حضرت

فاطمه

فاطمه بعد از چهار روز بیرون آمد حضرت امیر را در دست داشت حضرت فاطمه
متکلم بکلامی شد که بعضی از آن اینست که حق تعالی بلند تر کردانیده مرتبه مرا از همه
زنانی که پیش از من بوده اند من داخل بیت الله الحرام شدم و خوردم از میوهای
بهشت و ورقهای بهشت و چون خواستم که بیرون آیم ندا شنیدم که ای فاطمه
علی نام کن او را خدای علی اعلی میکوید که نام او را از نام خود بیرون آوردم و او را
باد بخود تادیب نمودم و او را بر علمهای پنهان خود واقف کردانیدم و اوست آنکسی که
بشکند بتان را در خانهٔ من و اذان بکوید در پشت بام خانهٔ من و مرا پاك داند و شمارد
از همه عیبها و نقصها خوشا حال آنکسی که دوست دارد او را و وای بر آنکسی که بغض
او داشته باشد و مخالفتش نماید ∴ دلیل رفعت شان علی کو خواهی ∴
بابن کلام دهی کوش خویشتن میدار ∴ چو خواست مادرش از بهر زادنش جایی ∴
درون خانهٔ خاصش بداد جا ستار ∴ پس آن مطهره با احترام داخل شد ∴ در آن مقام
مقدس بزاد مریم وار ∴ برون چو خواست که آید پس از چهارم روز ∴ ندا شنید
که نامش بود ز یکدار ∴ فدای نام چنین زاده بود جانم ∴ چنین امام کزو بینند یا
اولی الابصار ∴ آورده اند که در آنوقت که حضرت امیر المؤمنین را ضربت زده بودند
صعصعه بن صوحان پیش وی آمد و کفت یا امیر المؤمنین مدتیست که مسئلهٔ
در خاطر من میکردد میخواهم که از حضرت شما سؤال کنم هیبت تو مرا مانع میشود
اکر اجازت فرمایی بپرسم کفت بپرس کفت یا امیر المؤمنین تو فاضلتری یا آدم
کفت یا صعصعه بد نماست که مرد نفس خود را بستاید اما چون میپرسی بکویم
آدم را چون از کندم منع کردند وی بدان نزدیك شد و بخورد و بر من همه چیز مباح
بود و من بدان نزدیك نشدم کفت تو فاضلتری یا نوح کفت نوح بر قوم خود دعای
بد کرد و من نکردم و پسران نوح بعضی کافر بودند و پسران من سیدان جوانان

اهل بهشتند گفت تو فاضلتری یا ابراهیم گفت ابراهیم گفت رب ارنی کیف
تحیی الموتی من گفتم لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا گفت تو فاضلتری یا موسی
گفت حق تعالی موسی را برسالت فرستاد پیش فرعون گفت من میترسم که مرا
بکشند که من یکی از ایشانرا کشته ام برادرم هارون را با من بفرست چون
حضرت رسول ص مرا فرمود که سورهٔ برات را بر اهل مکه برخوان و با وجود آنکه
از صنادید قریش کشته بودم اصلا نترسیدم و برفتم و برایشان خواندم و تهدید
و وعید شان کردم گفت تو فاضلتری یا عیسی گفت مریم مادر عیسی در مسجد
بیت المقدس بود چون وضع حملش نزدیك شد اواز آمد که بیرون رو که
این خانهٔ عبادتست نه خانهٔ ولادت و مادر من که فاطمه بود بیرون کعبه بود
چون وقت وضع حمل او شد اوازی شنید که درون کعبه آی من انجا
در وجود آمدم گفت راست گفتی یا امیر المؤمنین و بعد از ان دو بیت عربی
در مدح آنحضرت بخواند :: رام النبی لذی الممات توصیة :: تقی الانام من
الضلال والزلل :: یعنی قصد کرد پیغمبر نزد موت که وصیتی کند که محافظت
نماید مردمانرا از گمراهی و عصیان :: قال ابن ختمة کلامه هجر ::
وما استحی من جناب خاتم الرسل :: یعنی گفت پسر ختمه که کلام حضرت
رسالت پناه هذیان و هرزه است و شرم نکرد از جناب سید الرسل
مختصری از این حکایت اینست که رسالت پناه در مرض الموت گفت که دوات
و کاغذ بیاورید که تا از برای شما چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید
عمر نگذاشت که دوات و کاغذ بیاورند و گفت که مرض بر وی غالب شده
و هذیان میگوید کتاب خدا ما را بس است جماعتی از منافقان که با عمر
هم مشورت بودند تصدیق عمر کردند و مؤمنان عمر را منع و زجر نمودند

غوغا بلند شد حضرت گفت که غوغا نزد من سزاوار نیست پس از مجلس برخواستند
و بیرون رفتند و اینطور است که نواوی که از عمدهٔ علمای اهل سنت است گفته
که منع کردن عمر رسول خدا را از نوشتن وصیت دلیل دانائی عمر است بعلت
که آنحضرت وصیتی خواهد کرد که امت بدان عمل نخواهند کرد و مستوجب عقوبت
الهی خواهند شد بنابراین نگذاشت که وصیت نامه نوشته شود اینمرد ابله عمر را
از حضرت رسول اعلم دانسته و مخالفت رسول را در حیاتش جایز دانسته و بعد
از وفات جایز ندانسته این گفتگوی کسی است که از عقل و فهم عاری و بری باشد
نقل شده که ابن عباس یاد آن روزی که منع وصیت در آن واقع شده میکرده و میگریسته
از تاریخ بغداد نقل شده که عمر در زمان خلافتش بعبدالله عباس گفت که میدانستم
که در باب خلافت پسر عمش میخواهد وصیت کند بنابراین نگذاشتم که آنحضرت
وصیت نامه بنویسد :: نهی عن المتعتین عن حماقته :: وحرم ما احل ناسخ الملل ::
یعنی نهی کرد از متعهٔ حج و متعهٔ نسا از حماقتی که او را بود و حرام کرد انید چیزی را
که انرا حلال کرد انیده ناسخ ملتها بدانکه نزد شیعه ثابت است که متعه در زمان
پیغمبر و ابوبکر حلال بوده و احادیث اهل سنت ناطق است که عمر این دو متعه را حرام
ساخته و اهل سنت بنابراین که عقلهای ایشان مریض است فکری نمیکنند در اینکه
عمر چه کاره است که حلال را حرام سازد در کتب اهل سنت مذکور است که عمر در
بالای منبر گفت که متعتان کانتا فی عهد رسول الله وانا احرمهما واعاقب علیهما
یعنی دو متعه در زمان رسول الله بود من آن دو متعه را حرام میسازم و بر آن
عقاب میکنم از صحیح ترمذی نقل شده که مردی از اهل شام از پسر عمر پرسید
در باب متعهٔ زنان در جواب گفت که حلال است آنمرد گفت که پدر تو نهی کرده است
پسر عمر گفت که گویند پدر نهی کرده باشد سنت پیغمبر را ترك میتوان کرد بقول پدر من

و از بعضی از کتابهای اهل سنت نقل شده که کسی متعه میکرده از وی پرسیدند که دلیل تو بر حلال بودن متعه چیست در جواب گفت که دلیل من قول عمر است زیرا که گفت متعه حج و متعه زنان در عهد رسول الله ص حلال بودند و من آنرا حرام میکنم من قول عمر را در باب حلال بودن قبول دارم اما منع و نهی او را قبول ندارم ∴ کیف یحب محبا المصطفی عمرا ∴ مشیدا للکفر والنفاق والدغل یعنی چون دوست دارد محب مصطفی عمر را که محکم سازنده کفر و نفاق و فساد است ∴ ضدان حبهما لم یجمعا ابدا ∴ وان جمعهما لغیر محتمل ∴ یعنی ضد هم‌اند محبت پیغمبر و محبت عمر و جمع نمودن این دو محبت احتمال ندارد کسی که اندک فهمی داشته باشد و پیغمبر را دوست داشته باشد بشنود که عمر بحضرت پیغمبر گستاخیها کرده و در وقت رحلت نسبت هذیان بحضرت داد و علی را که حبیب آنحضرت بود آزار کرد و آتش بخانه اش انداخت و اهانت چنانچه مذکور خواهد شد بحضرت فاطمه رسانید فدک را از وی غصب کرد و نکث بیعت نمود یقین است که عمر را دوست نخواهد داشت و اگر با این حال عمر را دوست دارد خدا را دوست نخواهد داشت **رباعی** ای مانده ز کعبه محبت مهجور ∴ افتاده ز راه مهر صد منزل دور ∴ با حب عمر دم مزن از مهر نبی ∴ کی جمع توان نمود با ظلمت نور ∴ طوبی لمن شق بطنه بخنجره ∴ و فرح قلب آل خاتم الرسل ∴ یعنی خوشا حال کسی که پاره کرد شکم عمر را بخنجر خود و شاد گردانید دل آل خاتم الرسل را بدانکه ابولؤلؤ غلام مغیره شعبه بود مغیره از جمله منافقان و مصاحبان عمر بود و دعوی فیما بین ابولؤلؤ و مغیره واقع شد عمر جانب مغیره گرفت ابولؤلؤ بتوفیق ربانی و تایید سبحانی خنجری بهم رسانید و در دهلیزی که عمر از آنجا بمسجد میرفت خنجر را بر شکم عمر زد ∴ فصار یومهم سرور و یوم قتله

و یوم عید لذی العلوم والعمل ∴ یعنی گردید روز فرح و شادی روز قتل عمر و روز عید از برای صاحبان علم و عمل بدانکه روز نهم شهر ربیع الاول که عمر در آن هلاک شده از روزهای مبارک است در فضل شرف و مبارکی این روز حدیث طویلی از احمد بن اسحق قمی نقل شده مختصری از آن اینست که گفت که قصد خدمت حضرت امام حسن عسکری ع نمودم در نهم شهر ربیع الاول و آنحضرت امر کرد خدمه خود را که لباسهای جدید بقدر امکان بپوشند و عود سوزی در پیش آنحضرت گذاشته بود و بدست خود عود میسوخت گفتم که فدای تو باد پدر و مادر ما یا بن رسول الله آیا تازه شده است از برای اهل بیت درین روز فرحی پس گفت که کدام روز است که حرمتش عظیم‌تر است نزد اهل بیت ازین روز حدیث کرد پدرم که حذیفه بن الیمان داخل شد درین روز که تاسع شهر ربیع الاول بود بر جدم رسول الله ص و گفت حذیفه که دیدم سید خود را امیر المؤمنین با دو فرزندش حسن و حسین چیزی میخوردند با حضرت رسول الله ص و آنحضرت تبسم میکرد بر روی ایشان و بحسن و حسین ع میگفت بخورید گوارا باد شما را این روزیست که قبض میکند الله تعالی در آن دشمن خود را و دشمن جد شما را و مستجاب میسازد درین روز دعای شما و مادر شما را بخورید که این روزیست که قبول میکند در آن اعمال شیعه شما و محبان شما را بخورید که این روزیست که راست میشود در آن قول الله تعالی فتلک بیوتهم خاویة بما ظلموا بخورید که این روزیست که میشکند در آن شوکت کسی که بغض جد شما دارد بخورید که این روزیست که هلاک میشود در آن فرعون اهل بیت من و ظالم ایشان و غاصب حق ایشان بخورید که این روزیست که الله تعالی باطل و نابود میسازد در آن عمل ایشان را حذیفه گفت که گفتم یا رسول الله در امت تو کسی هست که هتک این حرمت کند

پس رسول الله ص گفت که یا حذیفه هست از منافقان که ریاست بر خود خواهد گرفت
وکارها از برای ریا خواهد نمود و تکذیب برادر و وزیر من خواهد کرد و دختر مرا
از میراث من دور خواهد گردانید پس نفرینش خواهد کرد و الله تعالی نفرین
او را مستجاب خواهد گردانید حذیفه گفت که گفتم یا رسول الله چرا نفرینش
نمیکنی که الله تعالی هلاکش سازد در حیات تو گفت که یا حذیفه دوست ندارم
که جرأت کنم بر قضا الله تعالی و آنچه علم الله تعالی بر آن سبقت گرفته لکن از
الله تعالی طلب کردم که بگرداند از برای او روزی که در آن هلاک میسازد الله تعالی
او را و فضیلتی بر سایر ایام مر او را باشد که سنت خود بسازند او را دوستان و شیعه
اهل بیتم و دوستان ایشان پس وحی کرد بمن الله تعالی و گفت یا محمد بوده است
در سابق علم من که برسد بتو و اهل بیت تو محنتها و بلاهای دنیا و ظلم
منافقان و عاصیان از بندگانم پس بعد از گفتگوها در باب شدت عذاب
دشمنان و عاصیان حق اهل بیت و مخلد بودن ایشان در جهنم و ثواب عبادات
شیعه در این روز و آمرزش گناهان ایشان و غیر آن حذیفه گفت که حضرت
امیر المؤمنین گفت که میدانم از برای این روز هفتاد نام گفتم یا امیر المؤمنین
امید دارم که بمن بشنوانی نامهای این روز را پس حضرت امیر ع نامهای این
روز را بشمرد و از جمله آن نامها این چند نام است یوم الاستراحة یوم البرکة
عید الله الاکبر یوم یستجاب فیه الدعا یوم ندامة الظالم یوم فرح الشیعة
یوم التوبة یوم الانابة یوم قتل المنافق یوم سرور اهل البیت یوم هدم
الضلالة یوم ذهاب سلطان المنافق یوم قبول الاعمال یوم العبادة
∴ برات من صنمی قریش لختلسا ∴ قلوب اهل الشقا بالمکر والحیل ∴ یعنی
بری شده ام از دو بت قریش که ابوبکر و عمر باشند که دلهای اهل شقاوت را

ربوده اند

ربوده اند بمکر و حیلها حضرت امیر این دو را صنمی قریش میگفتند زیرا که ایشان
اشقیا را بعنوانی فریب داده بودند که بعنوان بتان ایشان را می پرستیدند حضرت
مرتضی ایشان را نفرین و لعن میکرده و ظلمهای ایشان را بدعای خود که مشهور بصنمی قریش
باشد ذکر میفرموده ∴ برات من صاحب قد کان مختفیا ∴ مع النبی قرین الحزن والوجل
یعنی بری شده ام از آن صاحبی که بود پنهان در غار با حضرت پیغمبر و محزون
و ترسان بود این حزن و اندوه و ترس دلیل بی دینی ابوبکر است که اگر ایمان میداشت
می بایست که او را در آن خلوت کمال خوشحالی باشد بدانکه نزد اهل سنت آیه غار
دلیل فضیلت ابوبکر است و نزد شیعه دلیل مذمت اوست آیه غار این است که
ان لا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار
لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سکینته علیه و ایده بجنود لم
تروها معنیش این است که اگر شما نصرت نکنید و یاری ننمایید پیغمبر را پس بتحقیق
که نصرت کرده او را الله تعالی چون کفار او را از مکه اخراج نمودند و او ثانی
دو کس بود چون در غار بود یعنی یک کس همراه او بود چون ایشان در غار بودند
و آن یک کس نیز رفیق و همراه او نبود و باعث تسلی و آرام خاطر او نبود بلکه غمگین
بود و حضرت پیغمبر او را تسلی میداد و میگفت که غمگین مباش که بدرستی
الله تعالی ناصر و حافظ پناه پیغمبر است یا حافظ ما اهل بیت است یا آنکه حافظ
ما و تست چنانچه اهل سنت میگویند و بر این تقدیر کمالی از برای ابوبکر نیست
زیرا که الله تعالی هر گاه پیغمبر خود را در غار از شر کفار محافظت نماید رفیقش
نیز محفوظ خواهد بود اگر چه کافر و بی ایمان باشد پس در هنگامی که آنحضرت
بی یار و ناصر بود و یک رفیق داشت و آن نیز باعث سکینه و آرام خاطرش نبود
و الله تعالی خاطر او را سکینه و آرام داده او را نصرت داد بلشکری چند از ملایک

در غار یا در جنگ بدر و غیر آن ایده بجنود لم تروها ضمیر علیه راجع بپیغمبر است
نه با بوبکر ازین ظاهر میشود که ابوبکر ایمان نداشته زیرا که در هر موضع
که مؤمنان با حضرت پیغمبر بوده اند انزال سکینه که بر پیغمبر میشده بر مؤمنان
نیز میشده چنانچه در دو موضع از قرآن مذکور است و عنقریب مذکور
خواهد شد و درین موضع انزال سکینه بر پیغمبر شده و بر ابوبکر نشده بر عاقل
صاحب بصیرت پوشیده نیست که این آیه دلالت واضحی دارد بر بی دینی ابوبکر
چنانچه بعضی از علماء شیعه نقل کرده اند رفاقت ابوبکر با حضرت پیغمبر
از روی اختیار نبود بلکه در وقتی که حضرت رسالت پناه متوجه غار بود در
راه برابوبکر دوچار شد چون بیم داشت که مبادا ابوبکر کفار را از رفتن وی خبر
نماید کمراو را گرفته همراه برد و بر تقدیری که باختیار خود رفته باشد باز
دلیل ایمان او نیست بلکه بطمع دولتی که در خواب دیده بود که بوی میرسد
رفته بود و در غار غمگین بوده که مبادا حضرت کشته شود و بدولت [illegible]
و سعیش ضایع شود و شیخ طوسی صورت خوابی از شیخ فاضل کامل [illegible]
نقل نموده مختصری از حاصل معنی عبارات آن اینست که شیخ مفید گفته که
در خواب دیدم که در بعضی از راهها میگذشتم پس جمعی کثیر را دیدم که حلقه
زده اند پرسیدم که چیست این جمعیت گفتند که مردمان حلقه زده اند
و در میان این حلقه مردیست که مردم را موعظه میکند گفتم که کیست این مرد
گفتند که این مرد عمر بن الخطاب است پس در میان آن حلقه داخل شدم
و بعمر گفتم که وجه دلالت آیه ثانی اثنین اذ هما فی الغار بر فضیلت ابوبکر چیست
گفت که این آیه از شش جهت دلالت بر فضیلت ابوبکر دارد اول اینکه الله تعالی
ذکر پیغمبر کرده و ذکر ابوبکر کرده و گردانیده است حضرت پیغمبر را ثانی این دو

گفته که ثانی اثنین و دوم اینکه وصف کرده این دو را که در یک مکان جمع بوده اند
گفته که اذ هما فی الغار و سیوم آنکه ابوبکر را وصف کرده باینکه صاحب آنحضرت است
و گفته که اذ یقول لصاحبه و چهارم اینکه خبر داده از شفقت حضرت پیغمبر نظر
بوی و گفته که لا تحزن یعنی محزون مباش پنجم اینکه خبر داده که الله تعالی با ایشانست
باین قول که ان الله معنا یعنی بدرستی الله تعالی با ماست ششم اینکه خبر
داده که سکینه که آرام دلست بر ابوبکر نازل کردانیده این شش وجه است که
دلالت میکند بر فضیلت ابوبکر و ترا و غیر ترا ممکن نیست که بر این اعتراض کنند
پس من گفتم که بمدد الهی بکردانم آنچه تو گفتی مثل خاکستر در تند باد اما
قول اول تو که حق تعالی پیغمبر را ذکر نمود و ابوبکر را ذکر کرده و پیغمبر را ثانی
شمرده این خبرانه داست یعنی عدد ایشان دو بود و این دلالت بر فضیلت
ابوبکر ندارد و اما وجه دویم که خبر داده که هر دو در یک مکان بوده اند دلیل
فضیلت ابوبکر نیست زیرا که مؤمن و کافر در یک مکان جمع میشوند مسجد
رسول الله افضل از غار است و در آنجا مؤمن و کافر و منافق میشدند در کشتی
نوح پیغمبر و شیطان و بهایم جمع میشدند اما وجه سیوم تو که ابوبکر را
صاحب پیغمبر گفته ضعیف تر از دو وجه اولست زیرا که صاحب بمعنی رفیق
و همراه است و بر مؤمن و کافر اطلاق میشود دلیل بر این قول الله تعالی است
اذ یقول لصاحبه و هو یحاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب و دیگر لفظ
صاحب بر بهایم اطلاق میشود بلکه بر جماد نیز اطلاق میکنند بعد از آن دو بیت
از اشعار عرب ذکر کرده که اطلاق لفظ صاحب بر جماد و شمشیر کرده اند
پس هرگاه لفظ صاحب را بر مؤمن و کافر و عاقل و بهیمه و جماد اطلاق
کنند پس دلیل فضیلت ابوبکر نباشد و اما اینکه گفتی که پیغمبر بوی گفت

که لا تحزن یعنی محزون مباش دلیل فضیلتا و نیست زیرا که حزن او اگر طاعت
میبود حضرت رسول از آن نهی نمیکرد پس باید که آن معصیت باشد پس
این نهی دلیل فضیلت او نباشد و این قول که گفتی که حضرت پیغمبر گفته
که ان الله معنا یعنی بدرستی الله تعالی با ماست باز دلیل فضیلت ابوبکر
نیست زیرا که میتواند بود که مراد پیغمبر تنها باشد مثل قول الله تعالی انا
نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و بعضی گفته اند که ابوبکر بحضرت پیغمبر
گفت که عم علی بن ابی طالب ع دارم حضرت در جواب او گفت ان الله معنا
یعنی خدا با ماست یعنی با من و با علیست و اما قول تو که سکینه نازل شد
بر ابوبکر این خلاف ظاهر است و ظاهر اینست که سکینه بر کسی نازل شد
که الله تعالی او را اعانت نمود بلشکر ملایک که حضرت رسول باشد چون
سکینه را الله تعالی در اینموضع مخصوص حضرت رسول ساخته است
دلیل است بر اینکه ابوبکر که ایمان نداشته زیرا که در دو موضع که جماعت
مؤمنان با حضرت رسول بوده اند الله تعالی ایشانرا در نزول سکینه که
شریک حضرت پیغمبر ساخته در یکموضع گفته فانزل الله سکینته علی رسوله
و علی المؤمنین و الزمهم کلمة التقوی و در موضع دیگر گفته فانزل الله
سکینته علی رسوله و علی المؤمنین و انزل جنودا لم تروها پس اگر ابوبکر
مؤمن میبود سکینه بر او نیز لازم میشد چون عمر این سخنان را شنید
از جواب عاجز شد و مردم متفرق شدند و من از خواب بیدار شدم
؞ برات من عمرو و صاحبی عمرٍ ؞ اعداء حیدرة ذی العلم و العمل ؞ یعنی بری
شدم از عمر و از دو مصاحب عمر که ابوبکر و عثمان باشد که دشمنان حیدرند
که صاحب علم و عمل است ؞ برات من ناکثین ظالمین هما ؞ الزبیر و طلحة

الموصوف بالشلل ؞ یعنی بری شدم از دو بیعت شکننده دو ظالم که زبیر است
و طلحه که دستش معیوب و شل بود طلحه در بصره در جنگگاه کشته شد
و زبیر از جنگگاه بیرون رفت و شخصی فرصت یافته او را بقتل رسانید
شیعه و سنی روایت کرده اند که حضرت رسالت پناه بحضرت امیر المؤمنین
خبر داد و گفت که تو بعد از من با سه طایفه جهاد خواهی کرد با ناکثین
و قاسطین و مارقین مراد از ناکثین لشکر عایشه است و مراد از قاسطین
لشکر معاویه است و مراد از مارقین لشکر خوارج است ؞ برات من قاسط
قد کان منزویا ؞ عن الهدی و التقی و العلم و العمل ؞ یعنی بری شدم از ظالمی
که او دور بود از هدایت و تقوی و علم و عمل ؞ و حارب المرتضی و اذ اکلت
لبغضها کبد الحمزة البطل ؞ و خود حرب نمود با حضرت مرتضی و مادر او
خورد بنابر بغضی که او را بود جگر حمزهٔ شجاع را ؞ و لیتة قتل الحسین فی عطشٍ
ابوه کسر سن راکب الجمل ؞ فرزندکش حسین را بکشت در تشنگی عظیم
و پدرش بشکست دندان راکب الجمل را چنانچه قبل از این مذکور شد که
راکب الجمل از اسمهای حضرت رسالتپناه است ص ؞ لعن الاله علیهم سرمدا
ابدا ؞ و لعن جبرئیل و میکائیل و الرسل ؞ یعنی لعن اله واقع است بر ایشان
دایم و همیشه و لعن جبرئیل و میکائیل و رسل ؞ عبادة بعض هولا فاطبة
و حبهم خطاء کطاعة العجل ؞ یعنی عبادت عظیم است بغض جماعت مذکوره
همه و محبت ایشان خطاییست مثل عبادت گوساله سامری ؞ من یبغض المرتضی
الوحوش تلعنه ؞ و الحوت فی البحر و الطیور فی القلل ؞ یعنی هر که بغض
مرتضی دارد او را لعن میکنند وحشیات و ماهی در دریا و مرغان در قلههای
کوه ؞ لا یدخل الجنة عدو حیدرةٍ ؞ حتی یری فی الخیاط مولج الجمل ؞

یعنی داخل بهشت نمیشود دشمن حیدر تا آنکه دیده شود در سوزن موضع داخل شدن جمل مراد از جمل ریسمان غلیظیست که بدان کشتی بسته میشود و ممکن است که مراد از ان شتر باشد و خیاط بمعنی سوزنست ∴ والله والله لا یکون مهتدیا ∴ من لم یحب وصی خاتم الرسل ∴ یعنی والله والله نیست هدایت یافته کسی که دوست نداشته وصی خاتم رسل را بدانکه احادیث از حضرت رسالت پناه در کفر مبغض علی در کتب شیعه و سنی بسیار است و بتواتر رسیده ما در کتاب اربعین درین باب احادیث بسیار از کتب اهل سنت نقل کرده ایم ∴ ابرزت مکنون کل ما اعتقدت به ∴ لانی لست بهیابت وذی وجل ∴ یعنی ظاهر ساختم اعتقادات پنهانی خود را زیرا که من صاحب خوف و ترس نیستم که تا از دشمنان دین بترسم و اعتقادات خود را پنهان دارم این دفع خوف و ترس ببرکت دولت با رفعت سلاطین عظام کرام سلسله علیه صفویه خلد الله ظلال دولتهم علی روس البریه است که بلا خوف و تقیه اظهار اعتقادات خفیه خود میتوان نمود الحمد لله رب العالمین ∴ انی اقمت بقم لحسن مذهبه ∴ ولم اقم فیه للنیاق والجمل ∴ یعنی اقامت کرده ام در قم از برای حسن مذهبش نه از برای اینکه مراد آن شتران نر و ماده است میشود معنی این باشد که در قم اقامت نکرده ام از برای تحصیل شتران نر و ماده نیاق جمع ناقه است ناقه بمعنی شتر ماده است و جمل بمعنی شتر نر است ∴ ان الاقامة فی الزوراء منیتنا ∴ بطوف مرقد آل خاتم الرسل ∴ یعنی بدرستی اقامت زوراء که بغداد باشد آرزوی ماست از برای طواف مرقد آل خاتم الرسل ∴ من الجحیم نجی من زار قاسمها ∴ وزار اطهار ولد ناسخ الملل ∴ یعنی از آتش جهنم نجات یافت کسی که زیارت کند قسمت کننده آتش جهنم را که امیر المؤمنین ع

باشد و زیارت کند پاکان اولاد نسخ کننده ملتها را که خاتم النبیین باشد

خاتمه در بیان ولادت و وفات و مدت عمر حضرات چهارده معصوم صلوات الله علیهم و قلیلی از معجزات ایشان **ولادت** و وفات و بعضی از معجزات خاتم النبیین محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله آنحضرت مادرش امنه بنت وهب است در مکه در روز جمعه هفدهم شهر ربیع الاول نزد طلوع شمس در عام الفیل متولد شد و در سنه عشر از هجرت در مدینه وفات یافت و مجموع عمر آنحضرت شصت و سه سال بود و معجزات آنحضرت بسیار است نزدیک بسه هزار معجزه از معجزات آنحضرت علماء اسلام ضبط نموده اند ما درین کتاب بقلیلی اختصار کنیم از جمله معجزات آنحضرت قرآنست که فصحای عرب هرچند خواستند که یک سوره مثل سورهای قرآن بیاورند نتوانستند و عاجز شدند اگر گویند بچه دلیل بدانیم که فصحای عرب همه از آوردن مثل قرآن عاجز شدند بگو که اگر قادر میبودند که مثل یک سوره قرآن بسازند میساختند و آنحضرت را الزام میدادند و هیچ حاجت نبود که لشکر کشیده جنگ و حرب نمایند و جان و مال خود را در معرض تلف در آورند دیگر از جمله معجزات آنحضرت انشقاق قمر است ماه را بیک اشاره دو نیمه کرد و دیگر از جمله معجزات آنکه قلیب حذیفه خشک بود پس آنحضرت تیری از ترکش بیرون آورده به براء بن عازب داد و گفت که برو در قلیب بنشان و چون چنین کرد دوازده چشمه از زیر تیر روان شد دیگر از معجزات آنکه در مکه درختی را طلب نمود پس آن درخت بسوی آنحضرت بشتافت و هر شاخش را تسبیحی و تهلیلی بود و باز درخت را فرموده دو نیمه شد و باز بفرمود تا دو نیمه بهم چسبیدند و بعد از آن درخت را گفت که گواهی بر رسالت

من بعد پس درخت گواهی داد و باز درخت را فرمود بجای خود رفت نقل کرده اند
که این معجزه در مکه در موضعی واقع شده که در آنجا شتران میکشند ولادت
و وفات و مدت عمر و بعضی از معجزات حضرت فاطمه ع بدانکه حضرت فاطمه ع
روز جمعه بیستم شهر جمادی الثانی پنج سال بعد از بعثت متولد شد و وفات
آنحضرت دوشنبه سیم شهر جمادی الاولی در سال یازده هجری اتفاق افتاد
مدت عمر شریفش هیجده سال و هفتاد و پنج روز بود معجزه اول مرویست
که یهودی را سوری بود بخدمت حضرت رسول ص آمدند و گفتند ما را بر تو
حق جوار است میخواهیم که فاطمه را بخانه ما فرستی تا سرور ما بسبب آمدن او
زیاده شود و در سؤال مبالغه نمودند آنحضرت فرمود که او زوجه علی ابن ابی
طالب ع است و بحکم اوست یهود گفتند تو شفاعت کن تا علی او را رخصت
دهد و یهود زینت و زیور بسیار جمع کرده بودند و گمان میبردند که حضرت
فاطمه چون لباس و زینتی ندارد باین سبب خوار و ذلیل خواهد شد
پس جبرئیل ع از برای حضرت فاطمه ع آورد از جامها و زیورهای بهشت
آنچه هرگز کسی مثل آن ندیده بود فاطمه ع آن جامها را پوشیده داخل خانه
ایشان شد چون حضرت فاطمه را دیدند زنان یهود از برای او سجده کردند
و زمین را بوسیدند و هشتاد نفر یا بیشتر از یهود مسلمان شدند معجزه
دویم روایت شده که امیر المؤمنین ع از یهودی مقداری جو بقرض خواست
آن یهودی طلب رهن از آنحضرت کرده امیر المؤمنین ع چادر فاطمه که از پشم
بود رهن کرد یهودی آن چادر را در اطاقی گذاشت چون شب در آمد زوجه
یهودی داخل اطاق شد که چادر در آنجا بود دید که آنخانه بغایت روشن است
شوهر خود را از آنحال خبر کرد یهودی از آنحال تعجب نمود بشتاب داخل آن

اطاق

اطاق شد دید که روشنی آن چادر منتشر چنان شده که گویا شعاع ماه است در شب
چهارده چون خوب نظر کرد دانست که آن روشنی از چادر او علیها السلام است.
یهودی و زوجه اش در آن شب بیرون رفته اقربای خود را خبر کردند هشتاد نفر
از یهود جمع شده چون آنحال مشاهده کردند همه مسلمان شدند معجزه سیم
منقولست که چون حضرت فاطمه ع از دار الفنا بدار البقا رحلت نموده ام ایمن
قسم یاد نمود که در مدینه نباشد چون نمیتوانست که مکان فاطمه را از او خالی
بیند پس بسوی مکه معظمه روان شد در اثنای راه تشنگی بر او غالب شد
دست بسوی آسمان برداشت و گفت ای پروردگار من من خادمه فاطمه ام آیا
مرا از تشنگی هلاک خواهی ساخت حق تعالی دلوی فرو فرستاد از آسمان ام ایمن
از آن آب بیاشامید راوی گوید که هفت سال دیگر او را احتیاج بطعام و شراب
نشد ولادت و وفات و مدت عمر و بعضی از معجزات حضرت علی ابن ابی طالب ع
بدانکه آنحضرت در مکه معظمه در میان کعبه در روز جمعه سی سال بعد
از عام الفیل متولد شد و بغیر از آن عالی جناب هرگز کسی در کعبه متولد نشده
حکایت ولادت آنحضرت در کعبه قبل از این بتفصیل مذکور شده و در کوفه در شب
بیست و یکم ماه رمضان در سال چهل از هجرت بتزویر شهید شد معجزه
روایت شده از حمزه که او روایت کرده از امام زین العابدین و آنحضرت روایت
فرموده از پدر بزرگوارش که فرمود که امیر المؤمنین ع ندا فرمود که هر که را نزد
رسول الله ص وعده یا دینی باشد باید که بنزد من آید و هر که بنزد آنحضرت
میآمد بطلب دینی یا وعده حضرت مصلای خود را برداشته در زیر مصلی
آنقدر موجود بود با آنشخص میداد چون عمر اینحال مشاهده کرد با ابوبکر گفت
که اینمرد شرف دنیا را از دست ما برد ابوبکر گفت که حیله در این باب چیست

عمر گفت امید هست که اگر تو ندا کنی چنانچه او میکند بیابی چنانکه او می‌یابد
چون ادای دین رسول الله ص میشود پس ابوبکر ندا کرد بدستوری که امیرالمؤمنین
ندا میکرد چون این خبر بآنحضرت رسید فرمود که زود باشد که از کرده خود
پشیمان شود روز دیگر اعرابی نزد ابوبکر آمد در وقتی که در میان جمعی از
مهاجر و انصار نشسته بود پس گفت کیست از شما وصی رسول الله ص اشارت
بابوبکر کردند آن اعرابی باو گفت تو وصی و خلیفه رسولی گفت آری چه
میخواهی اعرابی گفت پس بیا و آن هشتاد شتر ماده که حضرت رسول الله ص
از برای من ضامن شده بود ابوبکر گفت بر چه صفت هستند این شتران
اعرابی گفت شتران سرخ موی سیاه چشم پس ابوبکر بعمر گفت که الحال چه
میکنی عمر گفت اعراب جاهلانند از او شاهد طلب کن بر آنچه میگوید
پس ابوبکر از اعرابی شاهد طلب کرد اعرابی گفت از مثل من کسی شاهد طلب
میکند بر حضرت رسول از برای آنچه ضامن شده است از برای من بخدا
قسم که تو وصی و خلیفه رسول نیستی پس سلمان رضی الله عنه برخواست
و گفت یا اعرابی همراه من بیا تا ترا دلالت کنم بر وصی رسول الله پس اعرابی همراه
سلمان شد تا او را بخدمت امیرالمؤمنین آورد پس اعرابی با امیرالمؤمنین
گفت تو وصی رسولی گفت بلی چه میخواهی اعرابی گفت که رسول الله ص ضامن
شده بود هشتاد ناقه سرخ سیاه چشم پس بیاور آنها را امیرالمؤمنین ع
فرمودند ایا مسلمان شده اید تو و اهل بیت تو اعرابی بیفتاد و دست
آنحضرت را می بوسید و میگفت شهادت میدهم بدرستی که تو وصی
رسولی ص و خلیفه اوئی که همین شرط میان من و آنحضرت واقع شده
بود و ما جمیع مسلمان شده ایم پس امیرالمؤمنین با امام حسن ع فرمود یا حسن

تو و سلمان با این اعرابی بروید بفلان وادی و ندا کن که ای صالح چون ترا جواب گوید
بگو که امیرالمؤمنین ترا سلام میرساند و میگوید که بیاور آن هشتاد ناقه که ضامن
شده است رسول الله ص از برای این اعرابی سلمان گفت که رفتیم بآن وادی پس امام حسن ع
ندا کرد که ای صالح شخصی جواب داد که لبیک یا ابن رسول الله پس امام حسن ع ادای
رسالت نمود آن شخص گفت فرمان بردارم اندک زمانی نگذشت که مهار ناقه از زمین
بیرون آمد امام حسن ع آن مهار را گرفته بدست اعرابی داد و گفت بگیر تا هشتاد
ناقه بآن صفت بیرون آمدند **معجزه دیگر** آنست که روایت کرده اصبغ بن نباته
و آن چنانست که اصبغ گوید میرفتم در عقب امیرالمؤمنین ع و با مردی از قریش بود
پس آن شخص با امیرالمؤمنین ع گفت که تو کشتی جمعی از مردان را و یتیم کردی کودکان را
و کار بسیار کردی امیرالمؤمنین متوجه او شده فرمود که خوار و ذلیل شو پس ناگاه
آن شخص سگ سیاهی شد و شروع در تضرع کرده دم میجنبانید چون امیرالمؤمنین ع
او را بآن حال دید بر او رحم کرده لب مبارک بجنبانید و بصورت اصلی خود
معاودت نمود پس مردی از قوم گفت یا امیرالمؤمنین قادری بر مثل این و حال
آنکه معاویه با تو خصومت میکند آنحضرت فرمودند که ما بندگان گرامی خداییم
تا مأذون نشویم در طلب امری او را طلب نمیکنیم و ما بامر حق تعالی امر میکنیم
معجزه روایت شده از سلیمان اعمش که او روایت کرده از سمرة بن عطیه که او
روایت کرده از سلمان فارسی که او گفت عورتی از انصار را که او را ام فروه میگفتند
تحریص میکرد مردمان را بر اینکه ابوبکر را از خلافت معزول ساخته با امیرالمؤمنین
بیعت نمایند چون این خبر بابوبکر رسید آن عورت را حاضر ساخته گفت از آنچه
میگوئی توبه کن آن عورت امتناع نمود ابوبکر گفت ای دشمن خدا مردمان را
تحریص میکنی بر تفرق اختلاف چه میگوئی در امامت من آن عورت گفت که تو

امام من نیستی گفت پس من کیستم آن ضعیفه گفت تو امیر قوم خودی قوم تو ترا اختیار
کردند و والی گردانیدند اگر نخواهند ترا عزل خواهند کرد و امام حق میداند
هرچه ظاهر و پنهان است و هرچه در مشرق و مغرب واقع میشود از خیر و شر و هرگاه
در آفتاب یا در مهتاب بایستد او را سایه نمیباشد و امامت روا نیست از برای بت
پرستی و نماز برای کسی که کافر بوده و مسلمان شده پس تو از کدام یک ازین دوئی
ای پسر ابو قحافه ابوبکر گفت که من از آن امامان هستم که حق تعالی برگزیده است او را
از برای بندگان خود آن ضعیفه گفت دروغ میگوئی اگر تو از برگزیدگان خدا
میبودی حق تعالی ترا در کتاب خود یاد میفرمود چنانکه غیر ترا یاد کرده پس فرمود
وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا وکانوا بآیاتنا یوقنون پس گفت وای
بر تو اگر تو امام بحقی پس اسم آسمانها بیان کن ابوبکر از جواب عاجز شد گفت
اسم آسمانها نزد حق تعالی است آن ضعیفه گفت اگر جایز میبود زنان را که مردان را
تعلیم کنند من ترا می آموختم ابوبکر گفت ای دشمن خدا اسم آسمانها را بیان میکنی
و اگر نه ترا خواهم کشت آن ضعیفه گفت که مرا بکشتن تهدید میکنی بخدا قسم که پروا
ندارم که بر دست مثل توئی کشته شوم اما من ترا از آنها خبر کنم پس چون اسامی
بیان نمود ابوبکر و جماعتی که با او بودند متحیر شدند پس بآن ضعیفه گفتند
که چه میگوئی در شأن علی گفت در شأن امام امامان و وصی اوصیا و آنکسی که
روشن شده است بنور او آسمانها و زمینها و آنکسی که تمام نمیشود معرفت حق تعالی
مگر بمعرفت او و لیکن تو ای ابوبکر نقض عهد کردی و دین را بدنیا فروختی
ابوبکر گفت او را بقتل رسانید که از دین برگشته است پس آن ضعیفه را بقتل
رسانیدند و در ینوقت امیرالمؤمنین ع در بعضی از مزارع خود بود چون تشریف
آورد خبر کشته شدن ام فروه بآنحضرت رسید بیرون رفت بمنزل آن ضعیفه

در نزد قبر او و چهار مرغ سبز با منقارهای سرخ دید که هر یک دانه اناری در منقار
داشته و در قبر آن ضعیفه داخل میشدند و بیرون میآمدند چون مرغان را
نظر بر آنحضرت افتاد پرها برهم زدند و آوازی دادند پس امیرالمؤمنین جواب
گفت ایشان را بکلامی مثل کلام ایشان و گفت خواهم کرد ان شاء الله تعالی پس بر
قبر آن ضعیفه بایستاد و دست بسوی آسمان برداشت و دعا کرد ام فروه از قبر
بیرون آمد چادری سبز از سندس بر خود پیچیده و گفت ای مولای من پسر
ابو قحافه خواست که اطفاء نور تو کند و حق تعالی نمیخواهد مگر آنکه نور ترا روشن
گرداند چون این خبر بابوبکر و عمر رسید متعجب شدند پس سلمان بایشان گفت
که اگر امیرالمؤمنین ع از حق تعالی سؤال کند که خلق اولین و آخرین را زنده گرداند
ایشان را زنده خواهد ساخت و امیرالمؤمنین ام فروه را بشوهرش رد فرمود
و از آن عورت دو پسر متولد شد و بعد از آنحضرت ششماه دیگر زنده بود

ولادت حضرت امام حسن و وفات و مدت عمر و بعضی از معجزات حضرت

امام حسن ع بدانکه در نیمه ماه رمضان در سیم سال از هجرت متولد شد و بعضی
گفته اند که در سال دوم از هجرت و در وقت وفات حضرت رسول الله عمر شریفش
هفت سال چند ماه بود و بعضی گفته اند که هشت ساله بود و سی و هفت سال
داشت که بخلافت نشست و بعد از ششماه و سه روز بنابر بیوفائی لشکرش با
معاویه علیه اللعنه صلح نمود و بعد از صلح ده سال در مدینه بسر برد و زوجه او
جعده بنت قیس او را زهر داده در سال پنجاه از هجرت دو شب از ماه صفر مانده
برحمت ایزدی واصل شد و عمر شریفش چهل و هشت سال بود **معجزه آنحضرت**
مرویست از مندل بکاسی که او روایت کرده از امام جعفر ع که فرمودند که وقتی
از اوقات بیرون رفت امام حسن بسفری و با او مردی از اولاد زبیر بود که

قایل بامامت آنحضرت بود پس نزول کردند در منزلی که در آن درختهای خرمای
خشك بود امام ع در زیر نخلهٔ بیاسود و آن شخص در زیر درخت دیگر محاذی
آنحضرت پس زبیری سر بالا کرده گفت که اگر درین درخت رطب میبود از آن
تناول میکردیم امام ع فرمودند که تو برطب میل داری گفت بلی پس آنحضرت
سر بالا کرده دست بسوی آسمان برداشت و دعا فرمود آن درخت سبز شد و برگ
برآورده رطب بار آورد پس جمّالی که با ایشان بود گفت بخدا قسم که این سحر است امام ع
فرمودند وای بر تو این سحر نیست نیکی دعای پسر پیغمبر است که باجابت مقرون
شد آنگاه بر آن نخله بالا رفتند و رطب چیده از آن تناول نمودند و آن رطب را
بهترین رطبها یافته و همه را کافی بود **ولادت** و وفات و مدت عمر و بعضی از
معجزات امام حسین ع در تاریخ ولادت آنحضرت علما خلاف کرده اند بعضی گفته اند
که در پنجم ماه شعبان از سال چهارم از هجرت متولد شده و بعضی در سیم شعبان
و بعضی گفته اند که ولادت آنحضرت در آخر ماه ربیع الاول از سال سیوم از
هجرت واقع شد و میان ولادت آنحضرت و امام حسن ع ششماه بود و بعضی
گفته اند که ششماه ده روز بود و در کربلا شهادت یافت در روز عاشورا و بعضی
گفته اند دوشنبه بود و بعضی گفته اند که جمعه بود و آنحضرت را پنجاه و هفت
سال یا پنجاه هشت سال عمر شریف بود **معجزه** آنکه چون امام حسین ع اراده توجه
بکوفه نمود ام سلمه رضی الله عنه گفت یا ابن رسول الله بعراق مرو که من شنیدم که
حضرت رسول صلی الله میفرمود پسر من حسین در عراق کشته خواهد شد و نزد من
خاکی هست که رسول ص آن خاك را در شیشه بمن داد امام حسین ع فرمودند
که بخدا قسم که من کشته میشوم و اگر بعراق نروم مرا بقتل خواهند رسانید
و اگر خواهی قتلگاه خود و اصحاب خود را بتو نمایم پس دست مبارك بروی او کشید

حق تعالی چشم او را قوت داد تا همه آنها را بدید پس امام ص خاکی برداشت و بام سلمه داد
و خاکی دیگر در شیشه کرد و فرمود که هرگاه این دو خاك خون شوند بدان که من
کشته شده ام ام سلمه گوید که چون روز عاشورا شد نظر بآن شیشها کردم
دیدم که هر دو خون شده اند شروع در نوحه و زاری کردم راوی گوید که در آن
روز هیچ سنگ و کلوخی را بر نکردانیدند مگر آنکه در زیر او خون تازه یافتند
ولادت حضرت امام زین العابدین ع و وفات و مدت عمر و معجزهٔ حضرت
امام زین العابدین بدانکه آنحضرت در مدینه در ماه شعبان در سال سی و هشت
یا سی و شش از هجرت متولد شد و بعضی گفته اند که در نیمه ماه جمادی الآخر متولد
شد و آنحضرت پنجاه هشت ساله بود که او را هشام بن عبد الملك شهید ساخت
و آن عالیجناب در زمان وفات حضرت امیر المؤمنین ع دو ساله بود و در وقت
وفات حضرت امام حسن دوازده ساله بود و در وقت شهادت امام حسین ع
بیست ساله بود **معجزهٔ آن عالیجناب** روایت کند جابر بن یزید الجعفی از امام
محمد باقر ع که علی بن الحسین ع روزی با جمعی از اصحاب نشسته بود ناگاه آهوی
از صحرا بیامد و در برابر آنحضرت بایستاد و دهان بر هم میزد و دست بر زمین میزد
یکی از اصحاب گفت یا ابن رسول الله قصد این آهو چیست که اینچنین میکند امام ع
فرمود که پسر یزید از پدرش آهو بره طلبیده و او صیادی را فرموده که آهو بره صید
نماید آن صیاد دی روز بره این آهو را صید کرده الحال او استدعا مینماید که بچه
خود را شیر دهد پس علی بن الحسین نزد صیاد آمده گفت این آهو میگوید که تو
بچه او را صید کرده و از آن وقت که او را صید کرده شیر نخورده و از من مسئلت مینماید
که از تو التماس کنم که بر و تصدق کنی صیاد گفت یا ابن رسول الله من برین جرأت
نمیتوانم کرد امام ع فرمود که بچه او را بیاور تا مادرش او را شیر دهد و دیگر بسوی تو

ردكند صياد آن آهو بره را بيا ورد چون آهو او را بديد دهان برهم زدن گرفت
و اشك از چشم او روان شد امام ع بصياد گفت كه قسم بحق من بر تو كه اين آهو
بره را بمادرش بخش صياد آن آهو بره را آزاد كرد پس آن آهو با بچه خود ميرفت
و ميگفت شهادت ميدهم كه تو از اهل بيت رحمتى و بنى اميه از اهل بيت لعنت

ولادت و وفات و مدت عمر و بعضى از معجزهٔ حضرت امام محمد باقر ع بدانكه
بعضى گفته اند كه آنحضرت در سيوم ماه صفر در سال پنجاه و هفت از هجرت
متولد شد و بعضى گفته اند كه در غرهٔ ماه رجب متولد شد و در سال صد و
چهارده بزهر هشام بن عبد الملك در مدينه شهيد شد و عمر آنحضرت پنجاه
و هفت سال بود **معجزه از آن جناب ع** روايت كند ابو عيينه كه من بودم در
خدمت امام محمد باقر ع كه داخل شد مردى و گفت يا ابن رسول الله من مردى
از اهل شام و شما را دوست دارم و از اعداى شما بيزارم و پدر من دوست دار
بنى اميه بود و او را مال بسيار بود و بغير از من فرزندى نداشت و مسكن او
در بلدهٔ شام بود و او را بوستانى بود كه تنها در آنجا بسر بردى چون پدرم وفات
كرد مال او را هر چند طلب كردم نيافتم و شك نيست كه آن را در موضعى دفن كرده و از
من پنهان داشته امام ع فرمودند ميخواهى كه پدر خود را ببينى و از او بپرسى كه
آن مال در كجاست گفتم بلى من محتاج و فقيرم پس آنحضرت رقعه نوشت و بخاتم
مبارك آن را مختوم ساخت و گفت ببر اين كتاب را به بقيع و در وسط بقيع
ندا كن كه يا درجان شخصى نزد تو خواهد آمد اين كتابت مرا باو ده و بگو من
رسول محمد بن على بن الحسين ع كه آنشخص پدر ترا خواهد آورد هر چه خواهى
از او سؤال كن پس آمرد رقعه را برداشته برفت ابو عيينه گويد چون روز
ديگر شد بخدمت ابوجعفر رفتم تا ببينم كه حال آمرد چون شد چون

بدر خانه رسيدم آنمرد را ديدم كه انتظار اذن ميكشيد چون داخل شديم
آنشخص گفت حق تعالى ميداند كه نزد كه ميگفتا در علم را امشب رفتم و آنچه
فرموده بودى بجا آوردم آنشخص بيامد و گفت از اين موضع حركت مكن تا
پدر ترا نزد تو بيا ورم پس ديدم كه مردى سياه را نزد من آورد و گفت اين
پدر تست من گفتم اين پدر من نيست گفت بلى اين پدر تست دود جحيم و عذاب اليم
هيأت او را تغيير داده گفتم تو پدر منى گفت بلى گفتم پس صورت و هيأت ترا
چه تغيير داده گفت اى پسرك من من دوستدار بنى اميه بودم و ايشان را بر
اهل بيت رسول تفضيل ميدادم حق تعالى مرا باين سبب معذب و معاقب
گردانيد و تو دوست دار اهل بيت بودى و باين سبب من ترا دشمن ميداشتم
و مال خود را از تو پنهان كردم و امروز از آن پشيمانم پس گفت اى پسر من
برو به بوستان من و تحت درخت زيتون را حفر كن و مال را بر گير صد هزار
درم است پنجاه هزار درم از آنجمله بمحمد بن على بده و باقى از تو باشد آنگاه
آنشخص گفت كه من الحال ميروم كه آن مال را بر دارم و حصهٔ ترا بيا ورم
ابو عيينه گويد كه چون سال ديگر بخدمت امام ع رسيدم احوال آنمرد را از او
پرسيدم فرمود كه پنجاه هزار درم را بنزد ما آورد من دينى كه داشتم از آن
مال ادا نمودم و زمينى در نواحى خيبر ابتياع نمودم و پارهٔ بمحاويج اهل بيت
خود دادم **ولادت و مدت عمر** و وفات و بعضى از معجزهٔ حضرت امام جعفر
صادق بدانكه آنحضرت در هفدهم شهر ربيع الاول از سال هشتاد و سه
از هجرت در مدينه متولد شد و در سال صد و چهل و هشت از هجرت در مدينه
در ماه شوال يا در نيمهٔ رجب بزهر منصور عباسى شهيد شد و آنحضرت
شصت و پنج ساله بود **معجزه** مرويست از مفضل بن عمر كه در خدمت

کاو

امام جعفر صادق ع میرفتم در مکهٔ معظمه یا در منی عورتی را دیدیم که ماده
مرده در پیش او افتاده و آن عورت با دختر خود گریه میکردند امام ع با آن
عورت گفت که حال چیست و چرا میگریی گفت من و اطفال من با این ماده گاو
زندگانی میکردیم والحال او مرده و من در کار خود متحیر شده ام امام ع
فرمودند که میخواهی که حق تعالی او را از برای تو زنده کرداند آن عورت گفت
مصیبت من بس نیست که تو بمن استهزا میکنی آنحضرت فرمودند حاشا مقصود
من استهزا نبود پس دعا فرمود و سر پا بران گاو زد فی الحال آن گاو زنده
شده از جای برجست آن عورت گفت این عیسی است بخدای کعبه قسم پس
آنحضرت داخل مردم شد و آن عورت ندانست که او کیست **ولادت و مدت**
عمر و وفات و بعضی از معجزهٔ حضرت امام موسی ع بدانکه در هفتم صفر
از سال صد و بیست و هشت از هجرت در ابوا که موضعیست در میان مکه
و مدینه متولد شد و در بغداد بزهر هارون علیه اللعنه در بیست چهارم
ماه رجب در سال صد و هشتاد سه از هجرت وفات یافت و عمر شریف
آنحضرت یا پنجاه و چهار سال یا پنجاه و پنج سال بود **معجزه آنعالیجناب**
مرویست از قاسم بن علا که هرون الرشید رسولی بخدمت موسی بن جعفر
علیهما السلام فرستاد و او را طلب داشت چون رسول رفت جماعتی که
حاضر بودند شرح علم و فضایل وی میکردند مشعبدی در نزد هرون
بود گفت اگر من شما را بخنده آورم مرا چه دهید گفتند ما را چگونه بخنده
آوری گفت چون موسی بطعام خوردن مشغول شود من عملی کنم نان و هرچه
در پیش اوست بیالا رود هارون گفت چنین کن پس چون امام علیه السلام
بیامد خوان حاضر کردند و در پیش آنحضرت گذاشتند چون دست دراز

کرد که نان بردارد مشعبد عملی کرد که نان از پیش آنحضرت برخواست و بیالا رفت
و حضار مجلس بخندیدند چون مکرر این عمل بکرد امام ع در غضب شد
صورت شیری بر مسند مصور بود اشارت بآنصورت کرد که برخیز و بگیر این
مرد را و او را هلاک ساز ناگاه آنصورت از جای برجست و آن مشعبد را پاره
پاره ساخت و بان حالت اولی عود کرد هارون متغیر شده گفت یا ابن رسول الله
چه شود اگر بفرمائی که این صورت آن شخص را رد کند آنحضرت فرمودند
اگر چنانچه عصای موسی حبال سحرهٔ فرعون را رد کردی این صورت نیز آن شخص را
رد کردی **ولادت و مدت عمر** و وفات و بعضی از معجزات حضرت علی بن
موسی الرضا آنحضرت در سال صد و چهل هشت از هجرت متولد شد و از
ابو جعفر محمد بن بابویه روایتست که آنحضرت در صد و پنجاه و سه متولد شد
بعد از وفات حضرت امام جعفر به پنج سال در طوس در قریهٔ سناباد بزهر
مامون در هفتم ماه رمضان از سال دویست و سه از هجرت شهید شد
و بعضی گفته اند که در بیست و سیوم ذی قعده شهید شد و بعضی دیگر گفته اند
که در آخر ماه صفر شهید شد **معجزه آنعالیجناب علیه السلام** عبدالله
بن سمره گوید که علی بن موسی الرضا ع بر ما گذشت در وقتی که ما در امر امامت
گفتگو میکردیم پس چون آنحضرت بیرون رفت من و تمیم بن یعقوب سراج
با او بیرون رفتیم و ما مذهب زیدیه داشتیم چون بصحرا رفتیم آهوان
آهوان دیدیم ابو الحسن ع با آهو بره از آنها اشارت فرمودند آن آهو بره
بیامد و در پیش آنحضرت ایستاد امام ع دست بر سر او کشیده او را بغلامی داد
آن آهو بره شروع در اضطراب کرد که بچراگاه خود رود امام ع با او تکلم فرمود
بکلامی که ما نفهمیدیم آن آهو بره ساکن شد پس گفت ای اباعبدالله آیا ایمان

بیاورده گفتم بلی ای سید من تو حجت خدایی بر خلق و من توبه میکنم از آن اعتقادی
که داشتم پس آنحضرت آهو را گفت که برو بچراگاه خود آن آهو بیامد و اشك از
چشم او میرفت و خود را بر آنحضرت میمالید و فریاد میکرد امام عم فرمودند
که میدانید که این آهو چه میگوید گفتیم خدا و پسر رسول داناترند فرمود که
میگوید که تو چون مرا خواندی امید داشتم که از گوشت من تناول نمایی و مرا
محزون ساختی چون امر برفتن فرمودی **ولادت و مدت عمر** و وفات
و بعضی از معجزات حضرت امام محمد بن علی الجواد بدانکه آنحضرت در ماه رمضان
از سال صد و نود و پنج از هجرت متولد شد و بزهر معتصم در بغداد در آخر
ماه ذی القعده از سال دویست و بیست از هجرت شهید شد و در روایت
دیگر آمده که قاتل آنحضرت مامون بود و بروایت دیگر ام الفضل **معجزه**
مرویست که معتصم روزی جمعی از امرای خود را بخواند و گفت از برای من بر محمد بن
علی التقی گواهی بدروغ دهید که او اراده خروج کرده آنگاه او را بخواند و گفت
اراده کرده که بر من خروج کنی امام عم گفت که نه معتصم گفت که فلان و فلان
گواهی میدهند ایشانرا حاضر کردند گفتند آری ما نامها از دست غلامان تو
گرفتیم و در آنوقت معتصم در رواقی نشسته بود امام عم دست بدعا برداشت
و گفت خداوندا اگر بر من دروغ گفتند فروگیر ایشانرا ناگاه دیوار و سقف را
دیدیم که در حرکت آمدند و هرگاه یکی از آنها برخواستی بیفتادی معتصم گفت
یا ابن رسول الله من توبه کردم از آنچه گفتم دعا کن تا این رواق ساکن شود
امام عم گفت خدایا این را ساکن گردان که میدانی که ایشان دشمن تواند
و دشمنان من پس آن ساکن شد **ولادت و مدت عمر** و وفات و بعضی
از معجزات علی بن محمد النقی عم آنحضرت در ماه ذی الحجه سنه دویست دوازده

از هجرت متولد شد و در روایت دیگر آنست که در پنجم رجب از سنه دویست و چهارده
متولد شد و در سامره در روز دوشنبه سیوم رجب سنه دویست و پنجاه
و چهار بزهر معتز عباسی شهید شد و آنحضرت چهل و یکساله بود و بعضی
گفته اند که شش ماه اضافه بود **معجزه آنعالیجناب عم** مرویست از ابی
هاشم جعفری که گفت مردی از اهل سر من رای بعلت برص مبتلا شده عیش
بر او منغص شده روزی با بوعلی فهری از حال خود شکایت کرد او گفت که اگر متعرض
ابوالحسن علی بن محمد عم شوی و از آنحضرت طلب دعا کنی امید وارم که این مرض
از تو زایل گردد آنشخص روزی بر سر راه آنحضرت نشست چون امام عم از خانه
متوکل باز گشت برخواست که با آنحضرت نزدیك شود بجهت التماس دعا امام عم
فرمود که دور شو خدا ترا عافیت دهاد بدست اشاره بسوی او کرد سه مرتبه
این کلمه بگفت آنشخص باز گشت و جرأت نکرد که نزدیك آنحضرت رود بنزد
فهری رفته قصه باز گفت فهری گفت ترا دعا کرده پیش از آنکه تو سوال کنی برو
که زود باشد که تو شفا یابی پس آنشخص بخانه خود آمد و آنشب را بگذرانید
چون روز شد بر بدن خود اثری از آن علت ندید **ولادت و مدت عمر**
و وفات و بعضی از معجزه امام حسن بن علی العسکری در ربیع الآخر در سنه
دویست و سی دو در مدینه متولد شد و در هشتم ماه ربیع الاول سنه دویست و
شصت در سامره بزهر معتمد عباسی بزهر شهید شد **معجزه آنعالیجناب**
ابو هاشم جعفری روایت کند که در خدمت امام حسن عسکری عم بودم که
شخصی از اهل یمن اذن طلبیده داخل شد مردی دیدیم طویل و جسیم پس
بر حضرت سلام کرد در خاطر من گذشت که کاش میدانستم که این مرد کیست
امام عم فرمودند این از اولاد زن اعرابیه است صاحب سنگریزه ها که

پدرانم آنها را مهر کرده اند پس آن شخص چند سنگریزه بیرون آورد در یکطرف آن
سنگریزها موضعی خالی بود حضرت آن موضع را مهر فرمود پس گرفتم من و خواندم
نقش خاتم را که منقش شده الحسن بن علی و آن مرد بر خواست و میگفت رحمة الله
و برکاته علیکم اهل البیت ذریة بعضها من بعض امام ع را از اسم آن شخص پرسیدم
فرمود که نام این مهجع بن الصلت بن سمعان بن غانم بن ام غانم است و ابن ام غانم آن
اعرابیه یمانیه است که سنگریزها با او بوده **ولادت و مدت عمر** و وفات
و بعضی از معجزه مهدی علیه الصلوة والسلام و غایب شدن و علامات ظهور
و بعضی از وقایع زمان ظهورش آنحضرت در سال دویست و پنجاه شش از هجرت
متولد شد **رباعی** آن مهدی هادی که زما مستور است ∴ و رغبت او
کون مکان پر شور است ∴ خواهی تو اگر حساب عمرش دانی ∴ تاریخ ولادت
شریفش نور است ∴ مرویست از ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه که گفت
چون ببغداد رسیدم در سال سیصد و سی و هفت عزیمت حج کردم و همان سال بود
که قرامطه حجر الاسود را بجای خود رد کرده بود و بیشتر قصد من آن بود که
شخصی که حجر را نصب میکند دریابم چون میدانستم که نصب نمیکند حجر را
مگر حجت چنانچه در زمان حجاج امام زین العابدین ع نصب فرمود در وقت بنو
گرفت و ضعفی مرا عارض شد که بر خود ترسیدم و میسر نشد که بحج روم شنیدم
که ابن هشام بحج میرود رقعه نوشتم و مهر کرده باو سپردم در آن رقعه از مدت
عمر خود سوال کرده بودم و از اینکه آیا درین علت وفات خواهم کرد یا نه و باو گفتم
که این رقعه را برسان بشخصی که حجر را در موضع خود نصب کند ابن هشام گوید
پس داخل مسجد شدم و شخصی با خود برداشتم که ازدحام مردم را از من دفع کند
هر که میخواست حجر را نصب کند قرار نمیگرفت پس جوانی گندم گون خوش رو بیامد

و حجر را بر گرفت و در موضع خود نصب کرد حجر قرار گرفت و آن جوان خواست که بیرون
رود من از عقب او شتافتم تا از مسجد بیرون رفت و بجایی رسید که غیر از من
دیگر کسی نبود بسوی من التفات کرده گفت بیا و آنچه با دست پس آن رقعه را باو
دادم بی آنکه نظر در آن رقعه کند گفت باو بگو که در این علت خوفی بر تو نیست
و آنچه البته واقع شد یعنی مرگ سی سال دیگر خواهد بود پس گریه بر من غلبه کرد
تا بمرتبه که حرکت نتوانستم کرد و آن جوان مرا بگذاشت و برفت ابو القاسم گوید که
ابن هشام چون بیامد این جمله را حکایت کرد چون از این حکایت سی سال بگذشت
ابو القاسم را علتی عارض شد شروع کرد در تهیه اسباب موت و وصیت خود بنو
و درین امور غایت جد و اهتمام داشت باو گفتند این خوف چیست امید داریم
که حق تعالی ترا شفا بخشد گفت این همان سال است که خبر مرگ مرا داده اند پس
در همان علت وفات یافت **معجزه دیگر** مرویست از یوسف بن احمد که گفت در
سال سیصد و شش حج کردم و سه سال در مکه مجاور بودم بعد از آن متوجه
شام شدم در اثنای سفر نماز صبح از من فوت شد از محمل بزیر آمدم که نماز کنم چهار
نفر دیدم نزد محمل من ایستاده تعجب کردم یکی از ایشان بمن گفت از چه تعجب میکنی
نماز خود را ترک کردی گفتم تو چه میدانی گفت میخواهی که صاحب زمان خود را
ببینی گفتم بلی پس اشارت کرد بیکی از آن چهار نفر من گفتم صاحب را علامات و
دلایل است گفت کدام دوست تر است نزد تو اینکه ببینی محمل را و هر چه بروی هست
بآسمان صعود کند یا همین محمل تنها بآسمان رود گفتم هر کدام که واقع شود دلیل است
پس دیدم محمل را و هر چه بر رو بود که بآسمان میرفت و آن شخص مشار الیه مردی
گندم گون بود که گویا رنگ طلا داشت و در پیشانی او موضع سجود ظاهر بود
معجزه دیگر مرویست که ابو محمد دعلجی که از نیکان اصحاب بود و احادیث بسیار

خواهد

شنیده بود دو پسر داشت که یکی ابوالحسن نام داشت مردی صالح بود و غسالی کردی
و پسر دیگرش از حرام اجتناب نمیکرد شخصی مالی با بومحمد داده بود که از جانب
صاحب الزمان ع بحج گذارد و این در آنوقت عادت شیعه بود ابومحمد چیزی از آن
حجه بآن پسر فاسق داد و بحج بیرون رفت چون باز گشت حکایت کرد که در موقف
ایستاده بودم دیدم جوانی خوش صورت گندم گون در یک جانب من ایستاده بدعا
و تضرع مشغول است چون نزدیک شد که مردمان کوچ کنند بسوی من التفات کرده
فرمود ای شیخ حیا نمیکنی گفتم از چه چیز سید من گفت بتو حجه داده شد از آنکه
میدانی تو او را بفاسقی میدهی که شراب میخورد نزدیک است که چشم تو کور شود
و اشارت بچشم من کرد و من از آن روز تا الحال خایف و ترسانم پس چهل روز از آمدن
او بگذشت که در چشم او که حضرت اشارت کرده بود قرحه بهم رسید و کور شد
بدانکه چون حضرت مهدی متولد شد حضرت امام حسن عسکری او را بجمعی کثیر
از خواص شیعه نمود و ایشان را خبر داد که این طفل حضرت مهدیست و علمای شیعه از
حضرت مهدی مسایل مشکله می پرسیدند و آنحضرت مسیح وار مشکلات ایشان را
حل مینمود و وکلای آنحضرت بشیعه میرسانیدند و غیبت آنحضرت را در آن

و آنحضرت بشیعیان توقیعات میفرستادند و مشکلات ایشان را حل مینمودند

هفتاد و سه سال غیبت صغری میگویند و غیبت بعد ازین را غیبت کبری
می نامند و وکلای ثابت الوکاله آنحضرت چهار کس بودند اول ایشان عثمن بن
سعید است که حضرت امام حسن عسکری او را وکیل کرده و بعد از آن پسرش
وکیل بود محمد بن عثمان و چون وفات محمد بن عثمان نزدیک شد جماعتی
از اکابر شیعه بر سرش حاضر شدند و گفتند که بعد از تو وکیل چه کس خواهد
بود در جواب گفت که وکیل بعد از من حسین بن روح نوبختی است و چون وفات
حسین بن روح نزدیک شد بیان نمود که بعد از وی وکیل علی بن محمد سمریست

وچون

و چون علی بن محمد را وفات نزدیک شد علما و اکابر شیعه بوی گفتند که بکسی وصیت
نمای در جواب گفت که لله امر هو بالغه و بکسی وصیت نکرد و ایشان را خبر داد که بعد از من
وکیل نخواهد بود و برحمت خدا واصل شد و آن در سنه سیصد و بیست و هشت
بود و بدانکه هر که بعد از سمری که آخر وکلاست دعوی وکالت نمود شیعه او را کافر
میدانند و ازین جهت حکم بر کفر حسین بن منصور حلاج که بیعقلان بوی کمال اعتقاد
کرده اند و شیخ طوسی در کتاب غیبت نقل نموده که حلاج بقم آمد و در پیش عامیان
و کم عقلان دعوی وکالت صاحب الامر ع مینمود تا آنکه علی بن بابویه فتوی بوی آزار
رسانید و بدین سبب آواره از قم شد اگر پرسند که سنیان در ولادت آنحضرت
چه اعتقاد دارند بگو که سنیان درین باب مختلف اند جماعتی از ایشان را اعتقاد
اینست که آنحضرت متولد شده و فرزند امام حسن عسکری است ع و این مذهب را
نسبت داده اند بیحیی شافعی و ابوالمظفر جوزی در کتاب خصایص و محمد بن طلحه
شافعی خطیب دمشق و ظاهر قول محی الدین حنبلی در کتاب فتوحات نیز اینست
که آنحضرت متولد شده و اما اکثر سنیان چون ایشان را با اهل بیت رسول الله ص
آشنایی نبوده و بعید دانسته اند که شخصی بمقدار عمر کند بنابراین گمان کرده اند
که آنحضرت هنوز متولد نشده و گفته اند که امام حسن عسکری را ع نسل نبوده
و طرفه است که اینجماعت در طول عمر حضرت مهدی ع تعجب نموده اند با آنکه
اعتقاد بوجود خضر و الیاس و عیسی علیهم السلام دارند و دجال شقی را زنده
میدانند و اعتقاد دارند که حضرت نوح ع و غیر او از سعدا و اشقیا عمرهای دراز
کرده اند و شک نیست که با اعتقاد طول عمر اینجماعت تعجب در طول عمر مهدی ع
نمودن محض جهالت و سفاهتست و بدانکه علاء الدوله سمنانی که از سفهای
زمان خود بوده و سنیان او را از بزرگان دین خود میدانند خلاف اجماع شیعه و سنی

نموده در تصنیفات خود ذکر کرده جماعتی از اهل قبله که ایشان را روافض میگویند
ایمان نزد ایشان آنگاه ایمانست که اعتقاد کنند که محمد بن عسکری زنده است
و مهدی ع او است و بیرون خواهد آمد و خدا میداند که آنگاه که او غایب شد
در طبقه ابدال در آمد و همچنان عمر یافت تا قطب ابدال شد تا نوزده سال قطب بود
و خدا میداند که او مرده است و او را در مدینه رسول دفن کرده اند بی شك
و شبهه ای عزیز من بدانکه بیشك و شبهه این قول افتر است و بی دغدغه صاحب
این اعتقاد ملعونست و این طرفه است که درویشان نوربخش با آنکه لاف
شیعگی میزنند علاء الدوله را با این اعتقاد باطل پیر خود میدانند و اعتقادات
باطله این مرد جاهل کذاب را در رساله علیحده ذکر نموده ایم اگر پرسند که سبب
غیبت صاحب الامر ع چیست بگو که سبب غیبت قلت انصار و خوف از اعداست
و عنقریب بتایید پروردگار ظهور نماید و دنیا را پر از عدل سازد چنانچه
پر ظلم بوده اگر پرسند که در زمان غیبت وجود حضرت صاحب الامر ع چه
فایده دارد بگو که فایده وجود آنحضرت بسیار است و عالم الاسرار بر تفصیل
آن مطلع است رباعی مهدی که ز روی رونق ایمان باشد . هر چند نهان
ز دیده چون جان باشد . خورشید ز روی بود جهانی روشن . هر چند
بزیر ابر پنهان باشد . کو مهدی هادی ز نظر مستور است . اما ز وجود
او جهان پر نور است . هر چند که جان ز دیده غایب باشد . از پرتو او کشور
تن معمور است . اگر پرسند که وقت ظهور آنحضرت هیچ معلوم هست یا نه
بگو که عالم بوقت ظهور آنحضرت پروردگار است و از ائمه معصومین ع روایتست
که کذب الوقاتون یعنی دروغ گفته اند آن جمعی که وقتی از برای ظهور حضرت
صاحب الامر قرار داده اند اگر پرسند که علامت ظهور آنحضرت چیست بگو

در احادیث علامات ظهور آنحضرت افتادن دیوار مسجد کوفه است از جانب خانه ابن مسعود
و دیگر از علامات کشته شدن نفس زکیه است در ظهور کوفه که بنجف اشرف است
و بعضی از راویان گفته اند که مراد از نفس زکیه پسریست از آل محمد که نامش محمد
بن حسن است کشته میشود بی آنکه او را گناهی و تقصیری باشد و روایتست که چون
نفس زکیه کشته شود بعد از پانزده روز حضرت صاحب الامر ع ظهور نماید
و دیگر از علامات ظهور کشته شدن مردیست هاشمی در میان رکن و مقام و دیگر
از علامات ظهور کسوف شمس است در نیمه ماه رمضان و خسوف ماه است در آخر
رمضان و دیگر از جمله علامات ظهور آنحضرت خروج سفیانیست که از جانب
روم ظاهر میشود و در کوفه ظاهر شود اول کسی که با وی بیعت کند جبرئیل
خواهد بود و انصار آنحضرت سیصد و سیزده کس باشند که در مکه بطی
الارض حاضر شوند و حضرت عیسی از آسمان بزیر آید و از انصار و اعوان
آنحضرت باشد و در نماز اقتدا با آنحضرت نماید و در بعضی از خطبها که
بحضرت امیر المؤمنین ع منسوبست مذکور است که حضرت عیسی ع در
زمان دولت صاحب الامر ع وفات یابد و در پیش مرقد حضرت رسول الله
مدفون شود از حضرت امام جعفر صادق ع روایتست که در اول روز منادی
از جانب آسمان ندا کند الا ان الحق فی علی و شیعته و در آخر روز ابلیس ندا
کند که الا ان الحق فی عثمن و شیعته و در این حالت اهل بطلان بشك افتند
و بعد از آن حضرت مهدی ع از مکه معظمه با پنجهزار ملك روانه کوفه شود
و چون بحدود کوفه رسد لشکری بر سر راه آنحضرت روند و گویند که از
راهی که آمده بر گرد که ما را بفرزندان فاطمه حاجتی نیست پس آنحضرت
بر تیغ ابدار آن بید ولتان شقاوت شعار را بجهنم فرستد و بکوفه داخل

شود وجمعی که مستحق قتل باشند بقتل رسانند و بمسجد رفته خطبه بخواند
که مردم از بسیاری کریه ندانند که آنحضرت چه میکوید وبعد ازان مردم
التماس کنند که آنحضرت مسجدی بنا کند چرا که مسجد کوفه کنجایش خلایق
ندارد پس آنحضرت تشریف بنجف اشرف برده در آنجا مسجدی عظیم ترتیب
دهد واز برای آن مسجد هزار در قرار دهد و در روایتی هست که منبر آنحضرت
در پیش سر قبر حضرت امیر المؤمنین ع خواهد بود و امر فرماید که از جانب
کربلا نهری بنجف بیاورند وبران نهر آسیا ها قرار دهند و پیرزنان کندم
باسیابی کرایه آرد نمایند واز کوفه لشکر باطراف فرستد وعالم را تسخیر نماید
وببرکت ظهور آنحضرت عالم پر خیر و برکات شود وکنجها تمام از زمین بیرون
آیند ومردمان تمام غنی وتوانکر شوند و فقیری بهم نرسد که بوی احسان
توان نمود وعالم پر از عدل شود وآنحضرت بالهام الهی در میان مردمان
حکم نماید ورجوع بشاهد وقسم نماید وجمیع مذاهب را یکی کرداند وهرکه
اختیار غیر مذهب اثنی عشری نماید بقتلش رسانند واز یك کس فرزندان
بسیار بهم رسد وهمه پسر باشند ودر آن عصر دختر زاییده نشود وامنیت
وعدالت بحدّی رسد که کرك وسایر درندها با کاو وکوسفند در یکموضع
چرا نمایند ودرمیان مردمان بخاطر جمع بکردند وچون زنده را کذر بر
قبر مرده افتد از بهر وی تاسّف خورد وبکوید کاشکی درین زمان زنده
میبودی واین امنیّت وبرکت وعدالت را مشاهده میمودی اکر پرسند که
آنحضرت درچه روز ودرچه سال ظهور خواهد نمود بکو که در روایتست که
آنحضرت در روز شنبه دهم عاشورا در سال طاق یك یا سه یا پنج یا
هفت یا نه ظاهر خواهد شد اکر پرسند که مدّت دولت آنحضرت چه

مقدار

مقدار خواهد بود بکو که بروایتی مدّت سلطنت آنحضرت سیصد ونه سال خواهد
بود وبروایت دیکر مدّت هفت سال خواهد بود که هر روزش برابر ده روز
باشد وهر ماهش برابر ده ماه وهر سالش برابر ده سال اکر پرسند که رجعت
در زمان حضرت صاحب الامر ع چون است وبچه کیفیّت است بکو که در دین
اهل بیت پیغمبر ثابت شده که در زمان حضرت صاحب الزّمان ع جماعتی از
مؤمن وغیر مؤمن زنده خواهند شد واز حضرت امیر المؤمنین ع روایتست
که در ماه جمادی الآخر وده روز از رجب بارانی خواهد شد که هرکز کسی ندیده
باشد وبدان باران کوشتهای مردکان در قبر روییده کردد واز سعادتمندان
جماعتی بخصوص در روایات مذکور است که زنده خواهند شد پانزده کس
از دین داران حضرت موسی واصحاب کهف که هفت کس بوده اند ویوشع بن
نون که وصیّ موسی است وسلمان فارسی وابو دجانه انصاری ومقداد بن اسود
ومالك اشتر وایشان انصار آنحضرت خواهند بود اکر پرسند که آیا حضرت
صاحب الامر را در زمان غیبت کبری کسی میتواند دید چنانچه در زمان
غیبت صغری شیعیان وی را میدیده اند بکو که اکابر شیعه در کتابهای خود
نقلهای بسیار کرده اند که جماعتی در زمان غیبت کبری بملازمت آنحضرت
رسیده اند وتفصیل آن در کتاب غیبت شیخ طوسی ودر کتاب اکمال الدّین
واتمام النّعمه وکتاب کشف الغمّه وکتاب صراط المستقیم وغیر آن مذکورست
اکر پرسند که در زمان غیبت کبری در کجایی باشد بکو که در احادیث اهل
سنّت مذکور است که نام قریه صاحب الزّمان کوعه است ونقلهای بسیار در
کتب شیعه شده که جماعتی بقریه حضرت صاحب الامر رسیده اند از انجمله
مردی از همدان در راه مکّه معظّمه از قافله مانده بود وبتوفیقات پروردکار

اصحاب

بقریهٔ صاحب الامر افتاده حضرت را ملاقات نموده و اینمعنی سبب تشیع او
و قبیلهٔ او شد و آن قبیله را در همدان بنی راشد میگفته اند و بتشیع
معروف بوده اند اگر پرسند که ثواب کسی که در انتظار ظهور حضرت صاحب الامر ع
باشد چونست بگو که از روایات اهل بیت فهمیده میشود که اگر کسی در انتظار
آنحضرت بمیرد مانند کسیست که با حضرت صاحب الامر در یک خیمه نشسته
باشد و از روایت دیگر فهمیده میشود که اگر کسی از شیعه بگوید که اگر
صاحب الزمان را دریابم او را نصرت و یاری خواهم نمود ثواب او مانند کسی است
که در خدمت صاحب الزمان ع شمشیر بر کفار زند بلکه ثواب او مانند
کسی است که در خدمتش شهید شده باشد اگر پرسند که احوال دجال
چونست بگو که در خطبه از خطبهای حضرت امیر المؤمنین ع این احوال
مذکور است و ما درین رساله بعضی از آنرا ترجمه میکنیم دجال صاید بن
صید است بیرون میاید از بلده که نام آن اصفهانست از قریه که نام آن
یهودیه است چشم راست او کور است و چشم دیگر در پیشانی اوست و در
میان دو چشم او کافر نوشته و میخوانند او را هر صاحب سواد و بی سواد
و در برابر او کوهیست از دود و در عقب او کوهیست سفید که مردمان
می پندارند که طعام است و ظهور آن ملعون در سالی خواهد بود که در آن
قحط سختی باشد و هر گام حمارش یک میل خواهد بود و زمین در زیرش
طی میشود و آن ملعون دعوی خدایی میکند و تابعانش اولاد زنا خواهند
بود و آنهایی که طیلسانهای سبز می پوشند و گویا که طیلسان سبز کسوت
یهود است و حضرت صاحب الزمان او را در بلاد شام در روز جمعه بقتل
میرساند و در بعضی از خطبها که بحضرت امیر ع منسوبست مذکور است که

قامت دجال بسیت گز است و آبله روست و چشمش ازرق است و ریشش دو شاخ است
و دهنش بد بوست و ناخنها برگشته دارد و لشکرش هزار هزار و ششصد هزار
خواهد بود و در کتاب اکمال الدین حدیثی مذکور است که مضمون مختصری
از آن اینست که دجال در زمان حضرت رسول الله متولد شد و حضرت
رسول الله با جماعتی از صحابه سه مرتبه بخانهٔ آن ملعون رفت و فرمود
که اقرار بوحدانیت خدا و رسالت من بیاور پس آن ملعون ابا نمود و راضی
نشد تا آخر آنحضرت کلامی ادا فرمود که مضمون بعضی از آن اینست که هیچ
پیغمبری نیامده مگر آنکه امت خود را از دجال ترسانیده و خدای عز و جل
وجود او را بتاخیر انداخته تا بزمان شما پس هرگاه دجال خروج نماید و
دعوی خدایی کند و امر او بر شما مشتبه شود پس او را بشناسید و بدانید
که خدای شما یک چشم نیست و چون خروج نماید سوار خواهد شد بر خری
که میان دو گوشش مقدار ثلث فرسخی باشد و اکثر تابعانش یهودان و
زنان و صحرانشینان خواهند بود اگر پرسند که دابة الارض که پروردگار
در قرآن ذکر آن نموده و در سورهٔ نمل فرموده که اذا وقع القول علیهم اخرجنا
لهم دابة من الارض بگو در بعضی از خطبهای امیر المؤمنین ع مستفاد
میشود که دابة الارض بعد از دجال در پیش صفا ظاهر میشود و با وی خاتم
سلیمانست و عصای موسی پس میگذارد خاتم را بر روی هر مؤمن پس در آن
نقش می بندد که هذا مؤمن حقا و میگذارد خاتم را بر روی کافر پس نقش
می بندد در آن که هذا کافر حقا آنکه مؤمن ندا میکند کافر را و میگوید وای بر تو
ای کافر و کافر ندا میکند مؤمن را و میگوید طوبی لک یا مؤمن خوشحال تو
ای مؤمن کاشکی امروز من مثل تو میبودم و مانند تو سعادت عظیم می یافتم

وبعد از آن دابة الارض کودن خود را باذن پروردگار چنان بلند کرده اند که هر که در میان
مشرق و مغرب است او را ببیند و این صحبت بعد از آن خواهد شد که آفتاب از
مغرب بیرون آید و درین هنگام توبه برطرف شود و کسی را ایمان در آن وقت
نفع ندهد مگر آنکه پیشتر ایمان آورده باشد و از حضرت امیر المؤمنین عم نقلست
که فرموده اند که والله که دابة الارض دم ندارد بلکه صاحب ریش است یعنی
دابة الارض از نوع انسانست نه از قسم باقی حیوانات و در خطبهٔ لؤلؤیه که با
بحضرت امیر عم منسوبست مذکور است که ظهور دابة الارض چهار سال بعد
از خروج یاجوج و ماجوج خواهد بود اگر پرسند که یاجوج و ماجوج که حق سبحانه
وتعالی در قرآن ذکر نموده و فرموده که ان یاجوج و ماجوج مفسدون فی
الارض چه طایفه اند بگو که در بعضی از احادیث مذکور است که یاجوج طایفه ایست
و ماجوج طائفهٔ دیگر است و هر یک از این دو طائفه چهار صد طایفه اند و یکی
از ایشان نمی میرد تا هزار فرزند خود را نه بیند غیر دیگی تا نزاید هزار
و بسیاری ایشان بمرتبه ایست که چون از سد بیرون آیند اول ایشان در شام
خواهد بود و آخر ایشان در خراسان و بهر چه رسند از فیل و شتر و خوک
و وحش بخورند و از سلمان فارسی نقلست که یاجوج و ماجوج سه قسم اند یک قسم
قامت ایشان بیست گز است و عرضشان دو گز و قسم دوم قامتشان صد گز است
و عرضشان هفتاد گز قسم سیم قامتشان بمقدار گوششان است یک گوش را زیر
خود می اندازند و یک گوش را لحاف خود میسازند و ریش ایشان بمقدار
قامتشانست و دندانهای ایشان مانند کلنگ و ایشان آب و گیاه زمین را
میخورند و در زمین فساد مینمایند و بعد از آن حق تعالی مرغان را بر ایشان
مسلط میسازد مانند اصحاب فیل و ایشان را هلاک میکردانند و چون بوی

مردار

مردار ایشان باعث بدبوئی و تعفن روی زمین شود مرغان را میفرستد که
ایشان را از زمین برچیده در دریا اندازند و در کتاب اکمال الدین مذکور است که
یاجوج و ماجوج را کسوتی نمی باشد همگی برهنه اند و پروردگار از برای دفع سرما
وگرما بعضی را پر داده و بعضی را کسوت مو پوشانیده و پایهای ایشان برهنه است
و دندانهای ایشان مثل دندانهای درندگانست و قوت ایشان اژدهاست که ابر
از دریا بر داشته بر ایشان میبارد و اگر در سالی اژدها بر ایشان کمتر باریده شود
در میان ایشان قحط میشود و چون از زمینی بزمینی روند اهل آن زمین جلای
وطن نمایند و ایشان را از خود دفع نتوانند نمود و کسی بر ایشان نظر نتواند
کرد از نجاست و کراهت منظر و قبح هیأتی که با ایشانست نعوذ بالله اگر پرسند
که یاجوج و ماجوج نسل کیستند بگو که عالم بر حقیقت این حال خدای متعال است
شیخ طبرسی در کتاب تفسیر از بعضی نقل نموده که ایشان از اولاد یافث
بن نوحند و یافث پدر ترکست و از بعضی نقل نموده که ترک از نوع یاجوج
و ماجوج است و چون سکندر سد بر روی یاجوج و ماجوج بست ترک در بیرون
سد بماند و جماعتی از یاجوج که سد بر روی ایشان بسته شد بیست یک طایفه
بودند و از بعضی نقل نموده که ایشان فرزند آدمند باین روش که آدم محتلم شد
و نطفهٔ او بخاک آمیخته شد و حق تعالی از آن نطفه نطفهٔ بخاک آمیخته یاجوج
و ماجوج را آفریده و در کتاب کلینی از حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة
والسلام منقولست که جمیع ناس فرزند آدمند مگر
یاجوج و ماجوج که فرزند آدم نیستند
تمت الکتاب بعون الملک
الوهاب

ما علی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی سید المرسلین محمد وعترته الطاهرین
اما بعد چنین گوید احقر عباد الله الغنی محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عن جرائمهما
که این رساله‌ایست در بیان آنچه از احادیث معتبره اهل بیت رسالت صلوات
الله علیهم اجمعین معلوم میشود از سعادت و نحوست ایام هفته و ماه بجهت
ارتکاب اشغال و اعمال بر وجه اختصار مرقوم میگردد تا آنکه جمعی از خلص شیعیان
که در جمیع امور متابعت پیشوایان دین را لازم میدانند باین رساله رجوع
نموده محتاج باختیارات ساعات نجومیه که بحسب شرع مذموم است نباشند
وعلی الله التوکل وهو حسبی ونعم الوکیل **فصل اول** در اختیارات ایام
ماه است علی بن طاوس علیه الرحمه وغیر او از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن
محمد الصادق علیه السلام نقل کرده اند که **روز اول ماه** حضرت آدم علیه السلام
در آن مخلوق گردیده و روز مبارکیست از برای طلب حوایج و از برای رفتن
بنزد پادشاهان و طلب علم و زن خواستن و سفر کردن و خریدن و فروختن
و گرفتن چهارپایان و اگر بنده یا حیوانی درین روز گم شود تا هشت روز بدست
می آید و هر که درین روز بیمار شود بزودی شفا مییابد و فرزندی که درین روز

متولد شود بخشنده و فراخ روزی و بابرکت باشد و بروایت دیگر این روز شادی
و سرور است و برای حوایج و مطالب نزد سلاطین و امرا بروید و سخن بگوئید که
حوایج برآورده میشود بتوفیق حق تعالی و هرچه درین روز گم شود بزودی پیدا
شود و برای همه کار خوبست خصوصا زراعت کردن و درخت نشاندن و عمارت
بنا کردن و سفر کردن و خریدن و فروختن **روز دویم ماه** درین روز حضرت
حوا مخلوق شده است و شایسته است برای زن خواستن و خانه بنا کردن و نوشتن
قبالجات نوشتن و حاجات طلب کردن و اختیار کارها نمودن و هر که در اول
این روز بیمار شود بیماریش سبک باشد بخلاف آخر روز و فرزندی که درین روز
متولد شود نیکو تربیت بیابد و بروایت دیگر شایسته است برای هر کار خصوصا
تزویج و از سفر بخانه داخل شدن و بسفر رفتن و خرید و فروش و طلب حوایج
روز سیم ماه روز نحسیست و آدم و حوا را درین روز از بهشت بیرون
کردند پس بهترین کارها درین روز آنست که مشغول اصلاح امور خانه خود گردی
و تا ممکن باشد برای کار بیرون نروی و به پرهیزی درین روز از رفتن بنظر پادشاهان
و خرید و فروش و سایر کارها و هر بنده که درین روز بگریزد بدست آید و هر که
درین روز بیمار شود بمشقت افتد و فرزندی که متولد شود روزیش فراخ
و عمرش دراز باشد و در حدیث سلمان وارد شده است که روز کوامیست و برای
هیچ کار شایسته نیست و بروایت دیگر حضرت صادق ع فرموده که بپرهیزید
درین روز از جمیع اعمال و نزد پادشاهان مروید و حاجتی از کسی مطلبید و کاری
بکسی مفرمائید و تصدق بسیار بکنید برای دفع نحوست آن و هر که درین روز
سفر کند بیم آن هست که دزدان راه او را بزنند **روز چهارم** نیکست برای
زراعت کردن و شکار کردن در دریا و صحرا و زن خواستن و عمارت کردن و چهارپایان

گرفتن و مکروهست درآن سفر کردن پس هرکه سفر کند بیم آن هست که کشته
شود یا مالش را ببرند یا بلائی او را عارض شود و درین روز هابیل متولد شده
و فرزندی که درین روز متولد شود شایسته و مبارک باشد و تاونده است
مردم او را دوست دارند و هرکه در این روز بگریزد یافتن دشوار باشد و بنا
بجائی برد که او را بدست نتوان آورد و هرکه درین روز بیمار شود بزودی عافیت
یابد **روز پنجم** روز نحسیست که درآن قابیل متولد شده و در همین روز
برادر خود را کشت پس هیچکار اختیار مکن و از خانه بیرون مرو و نزد پادشاهان
مرو و از شر دزدان کان و آهن حذر کن و هرکه درین روز سوگند دروغ بخورد
زود جزای خود را بیابد و هرکه درین روز متولد شود حالش نیکو باشد و در حدیث
سلمان وارد شده است که درین روز اختیار کاری مکن و بنظر پادشاهی مرو
روز ششم روزیست که شایسته است برای برآوردن حاجات و زن خواستن
و هرکه سفر کند درین روز در دریا یا صحرا برگردد بسوی اهلش با آنچه خواهد
و دوست دارد و نیکست از برای خریدن چهارپایان و هر حیوانی و بنده که
درین روز گم شود بزودی پیدا شود و هر طفلی که درین روز متولد شود نکو
تربیت یابد و از آفتها بسلامت باشد و در روایت دیگر از آنحضرت منقولست
که شایسته است برای شکار و طلب معاش و هر حاجتی و در روایت سلمان وارد
شده است که خوابی که درین روز دیده شود بعد از یکروز یا دو روز تعبیرش
ظاهر شود **روز هفتم** برای همه کار شایسته است و هرکه درین روز شروع
بمشق و کتابت نماید بنیکی بکمال رسد و هرکه ابتدا کند درین روز بعمارت
یا بعروسی عاقبتش نیکو باشد و هر طفلی که درین روز متولد شود تربیتش
نیکو باشد و روزیش فراخ باشد و در حدیث دیگر چنانست که شایسته است

برای شکار و طلب روزی و درخت نشاندن و زراعت کردن و تخم افکندن و نزد
پادشاهان رفتن و سفر کردن **روز هشتم** شایسته است برای هر حاجتی
از خریدن و فروختن و شکار کردن و هرکه درین روز بنزد پادشاهی رود
حاجتش برآورده شود و مکروهست درین روز بدریا نشستن و سفر خشکی
کردن و بجنگ رفتن و هر طفلی که متولد شود ولادتش شایسته باشد و هرکه
بگریزد بر او ظفر نتوان یافت مگر بتعب بسیار و هرکه راه گم کند درین روز
راه نیابد مگر بمشقت و هرکه درین روز بیمار شود تعب بسیار بکشد و در
روایت دیگر آنکه شایسته است برای هر کاری مگر سفر کردن و هرکه بیمار
شود بزودی عافیت یابد و سلمان رضی الله عنه روایت کرده است که برای
هر کاری شایسته است **روز نهم** روز سبکیست از اول تا آخر روز مبارکست
و نیکست برای هر امری که اراده نمائی پس ابتداء کارها در آن بکن و قرض بکن
و زراعت بکن و درخت بنشان و هرکه درین روز با دشمن جنگ کند غالب
آید و هرکه سفر کند مال او را روزی شود و خیر ببیند و هرکه درین روز
از دشمن بگریزد نجات یابد و هرکه بیمار شود بیماریش سنگین شود و هرکه
گم شود بزودی یافته شود و هر فرزندی که متولد شود شایسته باشد
و در همه حال توفیق یابد و در روایت دیگر آن فرزند فراخ روزی باشد
و بروایت دیگر کسی که بیمار شود عافیت یابد و بروایت سلمان خوابی که
در این روز دیده شود اثرش در آن روز ظاهر گردد **روز دهم** حضرت
نوح درین روز متولد شده است و هر طفلی که درین روز متولد شود
بسیار پیر و معمر شود و فراخ روزی باشد و نیکست برای خرید و فروش
و سفر کردن و گم شده در این روز یافت شود و گنجینه زود بدست آید

وبه بند افتد وهرکه در این روز بیمار شود سزاوار آنست که وصیت کند ودر حدیث
دیگر برای تخم کردن و زراعت نمودن وسلف خریدن نیکوست وبروایت دیگر
برای همه کار خوبست بغیر رفتن بنظر پادشاه هرکه بیمار شود عافیت یابد وبروایت
سلمان خوابی که در این روز دیده شود تا بیست روز بظهور آید **روز یازدهم**
حضرت شیث در این روز متولد شده است وشایسته است برای ابتداء کارها
وخرید وفروخت وسفر کردن وباید که احتراز نماید از رفتن بنظر پادشاهان
وهرکه درین روز بگریزد بزودی باز گردد از روی طاعت وهرکه بیمار شود
امید هست که بزودی شفا یابد وهر طفلی که متولد شود به نیکی زندگانی نماید
ولیکن نمیرد تا آنکه پریشان شود واز پادشاهی بگریزد وبروایت دیگر هرگز
پریشان نشود وبروایت سلمان خوابی که ببیند تا بیست روز اثرش بظهور
رسد **روز دوازدهم** روز شایسته است برای زن خواستن ودکان
گشودن وشریک شدن وبد رنا سفر کردن ودرین روز واسطه میان دو کس
نباید شد وبیمار را امید شفا در او هست وفرزندی که متولد شود به
آسانی تربیت یابد ودر روایت دیگر گریخته بدست آید وفرزند بسیار عمر
یابد وپریشان نشود وبروایت دیگر برای همه حاجت خوبست ودر اول روز
بنظر پادشاهان بروید ودر آخر روز مروید **روز سیزدهم** روز نحسیست
بپرهیزید در این روز از همه کارها الا از منازعه کردن وبنظر پادشاهان
وامرا رفتن وروغن بر سر مالیدن وسر تراشیدن وهرکه بگریزد براو دست
نیابند وهرکه بیمار شود به تعب افتد وفرزندی که متولد شود چندان زندگانی
نکند وبروایت سلمان خوابی که ببیند تا نه روز بعمل آید **روز چهاردهم**
نیکست برای همه کاری وهر فرزندی که متولد شود ظالم باشد ونیکست

طلب

طلب علم وخرید وفروش وسفر کردن وقرض گرفتن وبد ریا نشستن وگریخته بدست
آید وبیمار صحت یابد انشاءالله تعالی ودر روایت دیگر فرزندی که متولد شود
عمرش دراز باشد وبطلب علم راغب باشد ودر آخر عمر مالش فراوان گردد وبروایت
دیگر پسندیده است در این روز دیدن اشراف وعلما وطلب حوایج وبروایت
سلمان نیکست برای هر امر خیری وبرای دیدن پادشاهان وفرزندی که بهم رسد
خوش نویس ودانا گردد وخوابی که دیده شود بعد از بیست وشش روز بعمل
آید **روز پانزدهم** نیکست برای امور مگر قرض دادن وقرض گرفتن وکسی
که درین روز بیمار شود بزودی صحت یابد وکسی که بگریزد بزودی بدست آید
وفرزندی که متولد شود لال یا در زبانش عیبی باشد وبروایت دیگر
شایسته است برای هر عمل وهر حاجت وبروایت سلمان خواب بعد از سه روز
اثرش ظاهر شود **روز شانزدهم** روز نحسیست وبرای هیچ کار خوب نیست
مگر عمارت بنا کردن وهرکه سفر کند درین روز هلاک شود وهرکه بگریزد
بزودی بر گردد وهرکه راه گم کند سالم ماند وهرکه بیمار شود بزودی شفا
یابد وفرزندی که متولد شود پیش از زوال دیوانه باشد واگر بعد از
زوال متولد شود حالش نیکو باشد وبروایت دیگر بسیار نحس ومذموم است
پس هیچ حاجت در آن مطلبید وسفر مکنید وتصدق بسیار بکنید وفرزندی
که متولد شود در آن روز دیوانه شود وهرکه در آن روز بیمار شود تلف
گردد وتا توانید متوجه کاری مشوید وبروایت سلمان خواب بعد از دو
روز اثرش ظاهر شود **روز هفدهم** روز میانه است بپرهیزید در آن
از منازعه کردن وقرض دادن وقرض گرفتن پس هرکه قرض بدهد باو ندهند
وهرکه قرض بگیرد پس ندهد وفرزندی که متولد شود حالش نیکو باشد

ولی گذاشتن

وددر روایت دیگر روز کوانیست درآن حاجتی طلب مکن و بروایت دیگر برای
همه کار شایسته است خصوصاً تزویج و خرید و فروخت و زراعت و عمارت
و رفتن بنظر سلاطین و اوّلا قوی است و در روایت دیگر وارد شده است
که حجامت در هفدهم ماه موجب شفاست روز هیجدهم روز مبارکست
و برای هر کار نیکست از خرید و فروخت و زراعت و سفر و تزویج و طلب حوایج
و کسی که با دشمنی خصمی کند بر او غالب آید و اگر مالی بقرض دهد باو برگردد
و بیمار شفا یابد و فرزند حالش نیکو باشد روز نوزدهم روز مبارکست
در این روز حضرت اسحق ع متولد شده است و شایسته است برای سفر
و طلب روزی و سعی در کارها و آموختن علم و بداست برای بنده و چهارپا
خریدن و گم شده و گریخته بعد از پانزده روز برگردد و فرزندی که متولد شود
در این روز توفیق خیرات بیابد و با برکات باشد و بروایت دیگر با کسی که خصمی
کند بر او ظفر یابد بقدرت حق تعالی و برای هر کار شایسته است روز بیستم
میانه است و نیکوست برای سفر کردن و برآوردن حاجتها و بنا کردن بناها
و داربست کردن درختان و گرفتن چهارپایان و کسی که بگریزد دو راست بر او
دست یافتن و کسی که راه گم کند خوف هلاک بر او هست و کسی که بیمار شود
بیماریش صعب گردد و فرزندی که بوجود آید با مشقت زندگانی کند و بروایت
دیگر روز نیکست و برای هر کار نیکست خصوصاً سفر و طلب حوایج و عمارت و
تزویج و درخت نشاندن و بنزد پادشاهان رفتن روز بیست یکم روز
نحس بسیار بدیست و روز ریختن خونهاست پس درآن حاجتی طلب مکن
و با کسی منازعه مکن و بپرهیز درآن روز از پادشاهان و کسی که سفر کند
خوف هلاک بر او هست و فرزندی که بهم رسد فقیر و پریشان باشد

و بروایت دیگر روز نحسیست و همین برای کشتن حیوانات نیکست روز بیست دوم
شایسته است برای برآوردن حاجتها و بیع و شرا و رفتن بنزد پادشاهان و تصدق
درآن روز مقبول است و ثوابش تضاعف و بیمار بزودی شفا یابد و مسافر
بعافیت برگردد و در روایت دیگر روز سبکیست و برای هر کار نیکست و بروایت
دیگر هر فرزندی که درین روز متولد شود مبارک و محبوب باشد و هر که نزد
پادشاه رود بمطلب رسد و خشنود برگردد روز بیست سیم درین روز حضرت
یوسف علیه السلام متولد شده است و نیکست برای هر کار خصوصاً طلب
حوایج و تجارت و زن خواستن و نزد سلاطین رفتن و کسی که درین روز سفر
کند غنیمت یابد و خیر بسیار بیند و فرزندی که متولد شود نیکو تربیت
یابد و مبارک و شایسته باشد روز بیست چهارم روز بسیار نحسیست
و فرعون درین روز بوجود آمده است پس هیچ کاری درین روز اراده مکن
و فرزندی که متولد شود در روزگار بسختی گذراند و توفیق چیزی نیابد و در
آخر عمر یا کشته شود یا غرق شود و هر که درین روز بیمار شود بیماریش بطول
انجامد و بروایت دیگر هر که سفر کند درآن سفر بمیرد روز بیست پنجم روز
نحسیست پس خود را درین روز حفظ کن و پی کاری مرو که درین روز حق تعالی
اهل مصر را با فرعون بآب بعذاب خود مبتلا گردانید و بیمار حالش بد میباشد
و هر که درین روز سفر کند خطر یابد و فرزند مبارک و فراخ روزی و نیکو
کار باشد امّا ببلای سختی مبتلا میشود و آخر نجات می یابد و در روایت دیگر
هر که درین روز بیمار شود تا آخر روز بهوش نیاید و بروایت سلمان از شوم
این روز پناه بخدا ببرید بدعا و نماز و اعمال خیر روز بیست ششم شایسته است
برای سفر و هر امری که اراده کنی مکر زن خواستن که هر که درین روز تزویج

نماید میان او و زوجه‌اش جدائی افتد زیراکه در این روز دریا شکافته شد
برای حضرت موسی ع و اگر از سفر بر گردی درین روز بخانهٔ خود داخل مشو
و بیمار در این روز حالش بد باشد و فرزندی که متولد شود عمرش دراز باشد
و بروایت دیگر هر که مسافر شود درین روز سودی بیند و شاید که بر نگردد
و تصدق بسیار بکنید در این روز که فوایدش بسیار است **روز بیست هفتم**
برای همه کار نیکست و فرزندی که درین روز متولد شود خوش خو و خوش رو
و طویل العمر و با خیر فراوان و محبوب دلهای مردمان باشد و بروایت
دیگر برای سفر بسیار نیکست عمارت و زراعت و خرید و فروخت و رفتن
بمجلس پادشاهان و سعی در حوایج نیکست **روز بیست هشتم** نیکست برای
هر کاری خصوصا سفر کردن و درین روز حضرت یعقوب ع متولد شده
پس هر فرزندی که متولد شود درین روز روزی فراوان یابد و محبوب مردم
باشد و احسان کننده بسوی اهل خود باشد ولیکن غمهای عظیم باو رسد
و در آخر عمر بمرضی یا بضعف چشم مبتلا گردد و بروایت سلمان خواب در همان روز
اثرش ظاهر گردد **روز بیست نهم** برای جمیع کارها خوبست و فرزندی که
در این روز بوجود آید بردبار باشد و هر که بیمار شود زود صحت یابد
و درین روز وصیت نامه بنویسند و بروایت دیگر برای همه کس خوبست
مگر برای کاتبان که باید متوجه کاری نشوند خصوصا سفر و گریختهٔ این روز
زود بر گردد و گم شدهٔ این روز زود بدست آید و در روایت دیگر نشایسته است
برای همه کار است خصوصا ملاقات پادشاهان و دیدن برادران و دوستان
و بروایت سلمان خوابی که درین روز دیده شود در همین روز اثرش
ظاهر گردد **روز سیم** نیکست برای فروختن و خریدن و تزویج کردن

و فرزندی که در این روز بوجود آید بردبار و مبارک و راستگو و وفادار و
عالیشان و جلیل القدر باشد و هر که بگریزد بدست آید و هر که چیزی گم
کند بیابد و هر که مالی قرض کند بزودی باز دهد و بروایت دیگر روزیست
که حضرت اسمعیل پسر ابراهیم علیه السلام در آن متولد شده است و برای
هر کاری نیکست خصوصا درخت نشاندن و زراعت و عمارت و از حضرت
امام موسی کاظم ع منقولست که ترک مکن حجامت را در هفتم چهارم رومی
و اگر کنی در چهاردهم البته بکن **فصل دویم** در اختیارات ایام هفته است
روز جمعه مبارکترین روزها و بهترین عیدهاست و سنت است در آن
بحمام رفتن و سر تراشیدن و ناخن و شارب گرفتن و پیش از زوال سفر کردن
خوب نیست و بعد از نماز مبارکست و حجامت کردن در بعضی احادیث
واقع شده است که نباید کرد زیراکه در آن روز ساعتی هست که در آن ساعت
اگر حجامت واقع شود هلاک میشود و در روایتی نهی واقع شده است از حجامت
در وقت زوال و در چند حدیث دیگر واقع شده است که نهی وارد
مطلقا و در حدیث معتبر از حضرت موسی بن جعفر ع منقولست که هر گاه
که در شب یا در روز زیادتی خون در خود بیابی آیة الکرسی بخوان و حجامت
بکن و در حدیث است که حضرت رسول ص چون هوا سرد میشد از بیرون
باندرون خانه نقل میفرمودند در روز جمعه و در وقتی که هوا گرم میشد
باز در روز جمعه به بیرون نقل میفرمودند و در بعضی روایات وارد شده
که نوره کشیدن در روز جمعه مورث پیسی است و در چند روایت دیگر
تجویز واقع شده است بلکه بعضی از روایات دلالت بر استحباب میکند
و در روایات معتبر وارد است که روز جمعه روز خواستگاری و نکاح

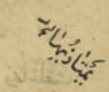
کردن است و مستحب است موی سر و ریش را شانه کردن و بوی خوش کردن
و جامهٔ نو و جامه‌های پاکیزه پوشیدن و میوهٔ تازه بخانه آوردن و سر را
بسدر و خطمی شستن و برای سایر کارها مبارک گفت روز شنبه روز
مبارکیست و حضرت رسول الله فرموده که خدا مبارک کردانیده است برای
امت من در بامداد روز شنبه و پنجشنبه و برای جمیع کارها خوبست خصوصا
سفر کردن که در حدیث معتبر وارد شده است که اگر سنگی از سنگی در کوه
در روز شنبه البته حق تعالی آنرا بجای خود بر میگرداند و ناخن گرفتن
و شارب گرفتن نیز خوبست و در حدیث وارد شده است که هر که ناخن
و شارب در روز شنبه و پنجشنبه بگیرد از درد دندان و درد چشم
عافیت یابد و در روایت دیگر وارد شده است که حجامت کردن در روز
شنبه مورث ضعف است روز یکشنبه میامن است برای اکثر کارها
و موافق حدیث معتبر حجامت کردن در طرف عصر روز یکشنبه بسیار
نافعست و در حدیث دیگر وارد است که برای عمارت بنا کردن و عروسی
کردن خوبست روز دوشنبه نحس‌ترین روزهاست و در ایام سال روز
عاشورا از همه روز نحس‌تر است و در ایام هفته روز دوشنبه و این
دو روز منسوب به بنی امیه اند که ایشان عید کردند در آنها بسبب
شهادت حضرت امام حسین ع و در این روز رسول خدا از دنیا مفارقت
نموده برای هیچ کار مبارک نیست و در بعضی روایات وارد شده است که
در طرف عصر حجامت کردن خوبست و در بعضی روایات مطلق وارد شده
که خوبست و در احادیث بسیار نهی واقع شده است از سفر کردن در این روز
و پی مهمی و حاجتی رفتن و در حدیث معتبر از حضرت امام علی نقی ع منقول است

که هر که خواهد که خدا او را از شر روز دوشنبه نگاه دارد در رکعت اول نماز
صبح روز دوشنبه سورهٔ هل اتی علی الانسان بخواند روز سه شنبه میامن است
برای کارها و در حدیث وارد شده است که سفر کن در روز سه شنبه که در
این روز خداوند عالمیان آهن را برای حضرت داود نرم کرد و در روایتی از
حضرت رسول الله منقولست که هر که روز سه شنبه چهاردهم یا هفدهم یا
بیست یکم ماه حجامت کند شفا باشد او را از دردهای سال و در حدیث دیگر
وارد شده است که در روز سه شنبه ساعتی هست که اگر در آن ساعت حجامت
اتفاق افتد خون نمی‌ایستد تا او را هلاک کند و در حدیث معتبر وارد است
که هر که حاجتی بر او دشوار شود آنرا طلب نماید در روز سه شنبه و در حدیث
دیگر وارد شده است که ناخن بگیرید در روز سه شنبه و در روایت دیگر وارد است
که روز جنگست و خون کردن روز چهارشنبه روز نحسیست و برای اکثر
کارها شایسته نیست و نهی واقع شده است از حجامت کردن و نوره کشیدن
و سفر کردن در این روز و در بعضی روایات تجویز حجامت و سفر وارد شده است
و اگر حجامت ضروری باشد و واقع شود بهتر آنست که در آخر روز واقع شود
چنانچه بعضی از اوقات وارد شده است و در حدیثی نهی شده است از حجامت
در روز چهارشنبه هرگاه ماه در عقرب باشد و در روایت معتبر وارد
شده است که بحمام بروید در روز چهارشنبه و در حدیث دیگر وارد است
که روز خوردن مسهل و دواست روز پنجشنبه روز مبارکیست و برای
جمیع کارها خوبست خصوصا حجامت کردن موافق احادیث بسیار و بهتر
آنست که پیش از زوال واقع سازد و برای ناخن گرفتن خوبست و بهتر آنست
که یک ناخن را برای جمعه بگذارد و در روایتی واقع شده که حضرت رسول الله

چون هوا گرم میشد به بیرون نقل میفرمودند در روز پنجشنبه و در حدیثی
وارد است که هر که روز پنجشنبه در آخر ماه در اول روز حجامت کند درد
از بدنش میکشد و در روایت دیگر وارد شده است که روز پنجشنبه روز
داخل شدن بر امرا و بر آوردن حاجتها و جائکه سفر کردن و تزویج کردن در
قمر در عقرب کراهیتی دارد و روزهائی که در ماه مذکور شد که نحوست دارد
اگر در ماه فرس قدیم هم آنها را رعایت نمایند بهتر است زیرا که ظاهر بعضی احادیث
دلالتی دارد و اگر روزهای ماه و روزهای هفته در سعادت و نحوست با
یکدیگر معارض شوند و ضرور باشد اختیار کردن رعایت نیکی و بدی ایام
هفته اولی است زیرا که احادیث آنها معتبرتر است والله یعلم **فصل سیم**
در بیان امری چند که موجب رفع نحوست ایام و ساعات میشود بدانکه توکل
و تفویض و اعتماد بر جناب مقدس الهی نمودن در جمیع امور و استمداد از
حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نمودن هر نحوستی را بسعادت مبدل
میکرداند و توسل بآیات کریمه قرآن و دعا و تصدق تدارک هر یک از اینها
میکند چنانچه در حدیث معتبر وارد شده است که آیة الکرسی بخوان و هر
روز که خواهی حجامت بکن و تصدق بکن و هرگاه که خواهی سفر بکن و در
احادیث بسیار وارد شده است که تصدق و دعا رد میکنند بلاهای مبرم را
و در حدیث معتبر منقولست از سهل بن یعقوب که بخدمت حضرت امام
علی نقی علیه السلام رفتم و حدیثی که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقولست در باب اختیارات روزها بر آنحضرت عرض کردم و تصحیح نمودم پس
گفتم که در اکثر روزها چیزی چند هست که مانع رفتن بطلب حوایج است
و بسیار است که ما را ضرور میشود در این روزها حرکت کردن و متوجه

مطالب شدن حضرت فرمود که یا سهل ولایت و محبت ما اهل بیت نگاه دارنده
و حافظ شیعیان است از جمیع بلاها اگر با ولایت ما بلجه دریاها و بیابانها و
صحراها درمیان حیوانات درنده یا دشمنان جن و انس بروند هر اینه ایمن اند
از شر ایشان به برکت و ولایت ما پس اعتماد کن بر خدا و خالص گردان ولایت خود را
از برای ما و بهر جانب که خواهی متوجه شو و چون صبح کنی سه مرتبه این دعا
بخوان اَصْبَحْتُ اللّٰهُمَّ مُعْتَصِمًا بِذِمَامِكَ وَجِوَارِكَ الْمَنِيعِ الَّذِي لَا يُطَاوَلُ
وَلَا يُحَاوَلُ مِنْ شَرِّ كُلِّ طَارِقٍ وَغَاشِمٍ مِنْ سَائِرِ مَنْ خَلَقْتَ وَمَا خَلَقْتَ مِنْ خَلْقِكَ الصَّامِتِ
وَالنَّاطِقِ فِي جُنَّةٍ حَصِينَةٍ مِنْ كُلِّ مَخُوفٍ بِلِبَاسٍ سَابِغَةٍ وِلَاءِ اَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكَ
مُحَمَّدٍ مُحْتَجِبًا مِنْ كُلِّ قَاصِدٍ لِي بِاَذِيَّةٍ بِجِدَارٍ حَصِينِ الْاِخْلَاصِ فِي
الْاِعْتِرَافِ بِحَقِّهِمْ وَالتَّمَسُّكِ بِحَبْلِهِمْ جَمِيعًا مُوقِنًا بِاَنَّ الْحَقَّ لَهُمْ وَمَعَهُمْ وَمِنْهُمْ
وَفِيهِمْ وَبِهِمْ اُوَالِي مَنْ وَالَوْا وَاُجَانِبُ مَنْ جَانَبُوا فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاَعِذْنِي
اَللّٰهُمَّ بِهِمْ مِنْ شَرِّ مَا اَتَّقِيهِ يَا عَظِيمُ حَجَزْتُ الْاَعَادِيَ عَنِّي بِبَدِيعِ السَّمٰوَاتِ
وَالْاَرْضِ وَاجْعَلْنَا مِنْ بَيْنِ اَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَاَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ
لَا يُبْصِرُونَ و در شام نیز سه مرتبه این دعا بخوان پس در امان خواهی بود از
هر چه حذر میمائی از آن در قلعه حفظ و حمایت الهی خواهی بود از هر چه از آن
میترسی و اگر در روز نحسی خواهی که کاری بروی پیش از متوجه شدن سوره
حمد و قل هو الله و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق و آیة الکرسی
و انا انزلناه فی لیلة القدر بخوان و این آیات از سوره آل عمران بخوان
اِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِاُولِي الْاَلْبَابِ
اَلَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللّٰهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ
السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ

رَبَّنا اِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النّارَ فَقَدْ اَخْزَيْتَهُ وَما لِلظّالِمينَ مِنْ اَنْصارٍ رَبَّنا
اِنَّنا سَمِعْنا مُنادِيًا يُنادي لِلْاِيمانِ اَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنّا رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا
ذُنُوبَنا وَكَفِّرْ عَنّا سَيِّئاتِنا وَتَوَفَّنا مَعَ الْاَبْرارِ رَبَّنا وَآتِنا ما وَعَدْتَنا عَلى
رُسُلِكَ وَلا تُخْزِنا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اِنَّكَ لا تُخْلِفُ الْمِيعادَ پس این دعا بخوان



اَللّٰهُمَّ بِكَ يَصُولُ الصّائِلُ وَبِقُدْرَتِكَ يَطُولُ الطّائِلُ وَلا حَوْلَ لِكُلِّ ذي
حَوْلٍ اِلّا بِكَ وَلا قُوَّةَ يَمْتارُها ذُو قُوَّةٍ اِلّا مِنْكَ بِصَفْوَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ
وَخِيَرَتِكَ مِنْ بَرِيَّتِكَ مُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ وَعِتْرَتِهِ وَسُلالَتِهِ عَلَيْكَ وَعَلَيْهِمُ
السَّلامُ صَلِّ عَلَيْهِمْ وَاكْفِني شَرَّ هٰذَا الْيَوْمِ وَضَرَّهُ وَارْزُقْني خَيْرَهُ وَيُمْنَهُ
وَاقْضِ لي في مُتَصَرَّفاتي بِحُسْنِ الْعاقِبَةِ وَبُلُوغِ الْمَحَبَّةِ وَالظَّفَرِ بِالْاُمْنِيَّةِ
وَكِفايَةِ الطّاغِيَةِ الْغَوِيَّةِ وَكُلِّ ذي قُدْرَةٍ لي عَلى اَذِيَّةٍ حَتّى اَكُونَ في جُنَّةٍ
وَعِصْمَةٍ مِنْ كُلِّ بَلاءٍ وَنِقْمَةٍ وَاَبْدِلْني مِنَ الْمَخاوِفِ فيهِ اَمْنًا وَمِنَ الْعَوائِقِ
فيهِ يُسْرًا حَتّى لا يَصُدَّني صادٌّ عَنِ الْمُرادِ وَلا يَحُلَّ بي طارِقٌ مِنْ اَذَى الْعِبادِ
اِنَّكَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ وَالْاُمُورُ اِلَيْكَ تَصيرُ يا مَنْ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ
السَّميعُ الْبَصيرُ و از حضرت امام محمد جواد ع منقولست که چون ماه نو در
آید در روز اول دو رکعت نماز بکن و در رکعت اول بعد از حمد سی نوبت
قل هو الله احد بخوان و در رکعت دویم بعد از حمد سی نوبت سوره انا انزلناه
فی لیلة القدر بخوان پس تصدق بکن و سلامتی تمام ماه را از خداوند خود
بخر **خاتمه** در ترجمه حدیث شریفست که مشتملست بر احکام کسوف
و خسوف و حوادث هر سال شیخ بزرگوار قطب الدین راوندی در کتاب قصص الانبیا
روایت کرده است بسند خود از شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی و سند را
متصل کردانیده بحضرت مبین الحقایق امام جعفر بن محمد صادق صلوات الله

علیه

علیه که آنحضرت فرمود که در کتاب حضرت دانیال پیغمبر نوشته است که هرگاه
اول محرم روز شنبه باشد دران سال زمستان بسیار سرد باشد و باد دران
بسیار باشد و یخ فراوان باشد و گندم گران باشد و طاعون و مرگ کودکان
بسیار باشد و تب بسیار بهم رسد و عسل کم باشد و دمبلان بسیار باشد و
زراعتها از آفت بسلامت ماند و به بعضی از درختان میوه و انگور آفت برسد
وارزانی باشد و در روم طاعون باشد و عرب با ایشان جنگ کنند و اسیر
و غنیمت بسیار از ایشان بدست عرب در آید و پادشاه را در جمیع مواضع غلبه
باشد بمشیت حق تعالی و بروایت دیگر مرگ درمیان چهارپایان بهم رسد و
اسبان را قولنج عارض شود و در مردمان درد گلو و زکام و ورمها و دردها
بسیار باشد و دران سال ترس و جنگ و غارت بسیار باشد خصوصا در عراق
و بغداد و اطراف آن و در روم مرگ بسیار باشد و میان عرب و روم کارزار
افتد و عرب بر روم غالب آیند و نعمت و امنیت در بابل بوده باشد و در
بحرین و نواحی آن اختلاف بسیار درمیان مردم بدید آید و قحط و غلا درمیان
ایشان بهم رسد و از عرب ترسان باشند و عمال ایشان بر ایشان تعدی کنند
و گیاه در مراعی عرب فراوان باشد و در آخر سال بر پادشاه جمعی خروج کنند
و بر ایشان غالب آید و دران سال دملها و آبله و کوری بسیار باشد و مرغان
بسیار باشند و روغن و گوشت و عسل و پنبه و کتان گران باشد و خرما
در درخت فاسد گردد و انگور و میوه ها در بلاد همدان و فارس نیکو باشد
و به درختان بلاد روم و بصره و اطراف آن آفت میرسد و میوه در اکثر بلاد
گران باشد و گنجد بسیار باشد و در زمستان باران بسیار بارد و زراعت بسیار
باشد و اندک آفتی بآنها برسد و ظروف مس و اشباه آن گران باشد و پشم و مو

گران باشد و مرغ خانگی کم باشد و مرغان شکاری بسیار بمیرند و در بلاد یمن
اختلاف عظیم ظاهر گردد و شاید بنهب و غارت منتهی شود و شاید یکی از
آفتاب یا ماه منخسف گردد و در بیگاه آن خون بسیار ریخته شود و گویند که
چنین سال بشکست و قابیل هابیل را در چنین سالی کشت و آخرش نیک است

وشهب بسیار باشد

هر سال که اول ماه محرم روز یکشنبه باشد زمستان نیکو گذرد
و باران بسیار ببارد و بر بعضی از درختان و زراعتها آفتی برسد و دردهای
مختلف و مرگهای صعب شایع گردد و عسل کم بعمل آید و در هوا اثر طاعون
و وبا بهم رسد و در آخر سال اندک گرانی در خوردنیها حادث شود و در
آخر سال پادشاه را غلبه روی دهد و بر جواب دیگر در این سال زمستان
سرد و تابستان معتدل گذرد و میوه و حبوب و زراعات در اکثر بلاد عراق
نیکو باشد و آفتی بمیوههای بحرین و طایف و قطیف و حوالی آنها برسد
و در بلاد مشرق و بلاد جبل ارزانی باشد و گوسفند و شیر بسیار باشد
و گیاه صحراها فراوان باشد و در شتران دیوانگی و مستی بهم رسد و آبله
برای کودکان بسیار باشد و زاییدن زنان دشوار باشد و در گاوها
مرگی بهم رسد و در بیگاه آن درد بسیار باشد و مردم را عارض شود
و در آخر سال گرانی بهم رسد بسبب اختلاف سلاطین و در غیر بلاد یمن
و بلاد هند اطفال بسیار بمیرند و جور و دروغ بسیار باشد و اختلاف
میان پادشاهان شود و دروغ و اختلاف میان عامه ناس بسیار باشد
و کارزار میان عرب و عجم واقع شود و میان عامه ناس و خویشان ایشان
فتنهها حادث گردد و در شام حروب و فتنهها پدید آید و حاکم بعضی از
اهل فساد را بقتل رساند و در زمین جبل که همدان و نواحی آن باشد

کشش بسیار شود و مرد جلیل القدری از ایشان کشته شود و پادشاه بابل بر
مردم مستولی گردد و در بعضی وزرای ملوک اختلافی ظاهر شود و پادشاه
بگریزد یا کشته شود و گروهی بر پادشاه طغیان کنند و مغلوب گردند و کوکبی
در آسمان ظاهر گردد که از ناحیه مشرق دنباله داشته باشد و این سبب
حدوث قتل و غارت و گرانی گردد و بر این علامت فساد بسیار شود و مردم ناحیه
شاهی کشته شود و آن ستاره علامت وزیدن بادهای سخت و وفور امراض
و بسیاری دزدان در دریا و صحرا گردد و عسل گران شود و حاجیان را غارت
کنند و تمام ماه یا بعضی از آن منخسف گردد **هر سال** که اول ماه محرم
روز دوشنبه باشد زمستان نیکو گذرد و تابستانش بسیار گرم باشد
و باران در وقتش بسیار بارد و گاو و گوسفند بسیار بوجود آید و عسل بسیار
باشد و نرخ خوردنیها در بلاد جبل یعنی شهرهایی که در میان آذربایجان
و عراق عرب و خوزستان و فارس است و بعضی گویند بهمدان و حوالی آن
نازل باشد و میوه بسیار باشد و زنان بسیار بمیرند و در آخر سال کسی بر پادشاه
خروج کند و در نواحی مشرق و بر بعضی از فارس غم و دلگیری برسد و زکام در
بلاد جبل بسیار باشد و بروایت دیگر در آن سال آب فراوان باشد و باران بسیار
ببارد و شیر حیوانات بسیار باشد خصوصاً عدس و ماش و باقلا و نرخها
ارزان و عسل فراوان باشد خصوصاً در فارس و همدان و ارزن و ذرت در هند
و فرنگ بسیار شود و سیب و زردآلو و سایر میوهها در بلاد فارس و بصره
و شام نیک بعمل آید و خربزه و خیار در ولایت مشرق و عمان نیکو باشد
و در آن سال خرما و میوهها و گوشت و روغن فراوان باشد و لیکن زر در میان
مردم کم باشد و در بلاد مشرق و اطراف هند و اسکندریه مرگ بسیار باشد

ومرض سودا و دیوانگی بسیار باشد و در زمستان زفاف و تزویج زنان بسیار
واقع شود و دریا طغیان کند و بعضی از بلاد را غرق کند و آب فرات و نیل کم
باشد و بدین سبب در مدت دو ماه در مصر قحط عظیم واقع شود و مواشی
و چهارپایان در صحرا نیک باشد و اسب و شتر و گاو در هر ناحیه فربه باشند
و زکام در بلاد جبل و اطراف دریا بسیار باشد حبوب و میوه‌ها در مکهٔ
معظمه بسیار و ارزان باشد ولیکن فساد در آن بلدهٔ طیبه بهم رسد و در
آخر سال هلاک در گوسفندان بهم رسد و در میان مشایخ عرب فتنه حادث
شود و خارجی از نواحی مشرق بیرون آید و در بلاد فارس بیم و هراس عظیم
از بعضی از سلاطین حادث شود و قلعه در اطراف مشرق یا جنوب از تصرف
اصحابش بیرون رود و محتملست که یکی از آفتاب یا ماه منخسف گردد و در
مردم اضطرابی پدید آید و بر پادشاه مشرق کسی خروج کند و حاجیان
بسلامت بروند و در شبی دزدی بر ایشان برسد و آسیبی از او ببینند

هر سال که اول محرم روز سه شنبه باشد زمستان بسیار سرد باشد
و برف و یخ بسیار باشد و در بلاد جبل و در ناحیهٔ مشرق گوسفند و عسل
بسیار باشد و به بعضی از درختان و میوه و انگور آفت برسد و در ناحیه
مغرب و شام حادثهٔ در آسمان ظاهر شود که از آن خلق بسیار بمیرند
و بر پادشاه صاحب خروج قوی خروج کند و پادشاه بر او غالب آید و در
زمین فارس بعضی از غلها آفت یابد و در آخر سال نرخها گران شود و بروایت
دیگر زراعت بسیار بعمل آید و باران بیارد و آب فرات طغیان کند و شاید
در تابستان باران بیارد و فصل پاییز نیکو گذرد و میوه‌ها در بلاد جبل
و هند و سند بسیار باشد و جو و عدس فراوان باشد و در بصره لوبیا و ماش

و باقلا فراوان باشد و خرما کم بعمل آید و در ارزن آفتی بهم رسد و در بلاد هند
و بدرختان بلاد روم و شام آفتی برسد از سرما و در بلاد فارس از ملخ آفتی بزراعت
برسد و میوه در این سال بسیار باشد و زر کم باشد و کودکان و بادام و مویز
بسیار باشد و نرخها در اول سال در جمیع بلاد ارزان باشد و پنبه گاه گران و گاه
ارزان باشد و عسل فراوان باشد و بخربزه و خیار آفتی رسد و شکار در دریا
بسیار بشود و آفتی از سرما یا گرما بغلات بلاد مغرب برسد و در بعضی از شهرها
کسی بر پادشاه خروج کند و در پادشاه عجم و ترک اضطرابی حاصل شود و در
میان عرب و عجم و اهل عراق قتالی پدید آید و شخصی از مشایخ عرب کشته شود
و در میان عربان و مواشی ایشان در آخر مرگی بهم رسد و در آسمان ستارهٔ دم داری
پدید آید که علامت جنگ و گرانی باشد یا سرخی عظیمی ظاهر شود که علامت
هلاک بعضی از وزرا باشد و در مصر و شام و غالبه طاعون بهم رسد

هر سال که اول محرم روز چهارشنبه باشد زمستان وسط باشد و در
بهار بارانهای نافع بیارد و غلات و میوه‌ها در بلاد جبل و بلاد مشرق بسیار
باشد اما مردان بسیار بمیرند و در آخر سال در بلاد زمین بابل و بلاد جبل
آفتی بمردم برسد و نرخها ایشان ارزان باشد و پادشاه بر دشمنان غالب باشد
و بروایت دیگر عسل در این سال بسیار باشد و آب دجله طغیان کند و در بلاد
شام مرگ بسیار باشد و اکثر اطفال بمیرند و ملخ مزروعات ایشان را تلف
کند و در آخر سال قحطی در میان ایشان بهم رسد و باران بسیار در این سال
ببارد که بسیار از خانها و عمارتها منهدم گردد و درختان خرما ضایع شود
و در آخر سال خرما گران شود و برق و رعد عظیم ظاهر گردد و بادهای تند
بوزد و بیماری بسیار باشد و زنان آبستن بسیار بمیرند و در آخر سال در ناحیه

فارس مرگ بسیار باشد و حشیان صحرا و مرغان شکاری بسیار باشد و کار نیکو
باشد و بیع و شرا و معاملات بسیار واقع شود و در شیران کره بهم رسد و شاید
مرگی در چهارپایان بدید آید و در فصل پاییز بیماری بسیار باشد و در اطراف
مدینه جنگ عظیم روی دهد و مشایخ علما بمیرند و بلاد یمن از خوف و قتل
و غارت خراب شود و وبا در میان ظاهر شود عربان باد و در کشتی بسیار شود
و باد شمال بسیار بوزد و متاعها و پنبه گران شود و کتان ارزان باشد و ابریشم
و حریر ارزان و نیکو باشد و در میان عرب و عجم جنگها روی دهد و عجم غالب شوند
و پادشاه روم بمیرد و بزرگی از عرب بمیرد و در فصل پاییز مرض زحیر بسیار
باشد و اختلاف در میان سلاطین هند بهم رسد و فتنهها در بصره و ولایات
فارس حادث شود **هر سال** که اول محرم روز پنجشنبه باشد زمستان
ملایم گذرد و در جمیع نواحی مشرق گندم و میوهها و عسل فراوان باشد و در اول
و آخر سال تب بسیار حادث شود و در زمین بابل در آخر سال تب بسیار بهم رسد
و روم را بر مسلمانان غلبه بهم رسد پس عرب بر ایشان غالب شوند و در ناحیه
مغرب و در زمین سند محاربات واقع شود و پادشاهان عرب مظفر باشند
و بروایت دیگر در اول سال بارش و سرما کم باشد و ابر و رعد بی باران بسیار
باشد و در آخر سال باران بسیار شود و غلات و میوهها در همه بلاد ارزان باشد
و سعتر دریا در این سال نیکو باشد و شکار ماهی بسیار شود و روغن و نان
گران شود و آب نیل طغیان کند و روم بر مسلمانان حمله بیاورند و مسلمانان
بر ایشان غالب شوند و در بادیه جنگ بسیار شود و شاید یکی از مشایخ ایشان
بقتل رسد و در بعضی از شهرها کسی بر پادشاه خود خروج کند و منهزم گردد و
کار زار در اکثر بلاد خصوصاً در بلاد فارس بسیار شود و دزدان و راه زنان

دست برآورند و حکام بر رعایا ستم کنند و بادهای تند بوزد که درختان را بر کنند و در
طایف و قطیف و نواحی آنها فتنه میان عربان و پادشاه ایشان حادث شود و
پادشاه غالب گردد و در بلاد حبشه و اطراف آنها کارزار بسیار شود و در بلاد فارس
در آخر سال میان سه طایفه فتنه حادث و فساد بسیار در آن بلاد باین سبب ظاهر
گردد و در ناحیه دریا نیز فتنهها حادث شود و در این سال مرگ در گاو بسیار
باشد ولیکن گوسفند فراوان گردد و شاید ماه منخسف گردد **هر سال** که اول
ماه محرم روز جمعه باشد در زمستان سرما باشد و باران کم بیارد و آب چشمهها
و رودخانهها کم باشد و در بلاد جبل صد فرسخ در صد فرسخ غله کم باشد و مرگ
در میان همه مردمان بسیار باشد و در ناحیه مغرب گرانی باشد و بر بعضی از درختان
آفت برسد و روم را بر فرس غلبه عظیم بهم رسد و بروایت دیگر غلات مصر و حبشه
و شام کم بعمل آید و گرانی در بلاد مغرب و بلاد فرنگ و اطراف اندلس حادث شود
و ارزانی بسیار در بلاد فارس بهم رسد و غلات بصره و عراق نیکو باشد ولیکن
از جهت سلاطین و عمال ستمها با یشان برسد و غلات جبل عامل و نواحی آن کم
بعمل آید و انگور در بصره و شام بسیار بعمل آید و مرد صاحب شانی در بصره
کشته شود با گروه بسیار از اتباع او و میوهها در این سال نیک باشد و آب دجله
بحدی طغیان کند که بغداد مشرف بر غرق گردد و پادشاهی از پادشاهان هند
بمیرد و از اول ماه ربیع الاول تا آخر ماه جمادی الثانی دردها در میان مردم
پیدا شود خصوصاً درد گلو و درد پشت و دردهای حلق و امراض شکم و کلف
و قوبا و جرب و دملها و بسیاری از زنان آبستن فرزند بیندازند و بسیاری از
ایشان در وضع حمل بمیرند و امیری از شام ظاهر شود و بر مدینه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله مستولی گردد و ملخ بر بعضی از بلاد غالب گردد و کشت ده

م داری ظاهر شود فتحهای عظیم از آن بظهور رسد وکسی بر پادشاه روم خروج
کند و کردان و عجمان قوی گردند و در زمین عراق خوف و اضطراب و اختلاف
بسیار پیدا شود و مرد بزرگی از جبل عامل کشته شود و مرد بزرگی در شام بقتل
رسد و در بلاد خراسان فتنهٔ عظیم حادث شود و در اطفال دردها پیدا شود
و فتنه بحاجیان برسد و آب چشمها بسیار باشد **فصل** در ماهای
دوازده گونه پس در هر سال که در ماه محرم آفتاب بگیرد در آن سال ارزانی باشد
و در آخر سال دردها و بیماریها در مردم حادث شود و پادشاه بر دشمنان
ظفر یابد و زلزله حادث شود و بعد از آن بسلامت باشند **هر سالی** که
در ماه صفر آفتاب بگیرد در ناحیهٔ مغرب ترس و گرسنگی مردم را دهد
و جنگ و کشش بسیار در مغرب بظهور آید پس در ماه ربیع صلح واقع شود
و پادشاه ظفر یابد **هر سالی** که در ماه ربیع الاول آفتاب بگیرد در میان
مردم صلح پدید آید و [illegible] کم باشد و پادشاه مغرب ظفر یابد و گاو
و گوسفند کم باشد و در آخر سال فراوانی بهم رسد و در بادیه در میان
وبا بهم رسد **هر سالی** که در ماه ربیع الآخر آفتاب بگیرد در میان مردم
اختلاف بسیار باشد و خلق عظیم بقتل رسند و کسی بر پادشاه خروج
کند و بیم ترس باشد و کشش حادث شود و مرگ بسیار باشد **هر سالی** که
در ماه جمادی الاول آفتاب بگیرد روزی مردم فراخ باشد و در ناحیهٔ مشرق
و مغرب پادشاه با رعیت در مقام شفقت باشد و با ایشان احسان نماید
و پاس خاطر ایشان بدارد **هر سالی** که در ماه جمادی الآخر آفتاب بگیرد
مرد عظیمی در جانب مغرب بمیرد و در بلاد مصر جنگهای عظیم و کشش بسیار
واقع شود و در بلاد مغرب در آخر سال گرانی بهم رسد **هر سالی** که در ما

رجب آفتاب بگیرد زمین آبادان شود و در کوهستانها و ناحیهٔ مشرق باران
بسیار بیارد و در ناحیهٔ فارس ملخ فرود آید اما ضرر با ایشان نرساند
هر سالی که در ماه شعبان آفتاب بگیرد همگی مردم از شر
پادشاه سالم باشند و پادشاه بر دشمنانش در مغرب ظفر یابد و در
بلاد جبل در آخر سال مرگ در میان مردم بسیار باشد و بزودی بر طرف
شود **هر سالی** که در ماه رمضان آفتاب بگیرد مردمان همگی پادشاهان
فارس را اطاعت کنند و روم را بر عرب غلبهٔ عظیم بهم رسد پس ایشان
بر روم غالب شوند و غنیمت و اسیر بسیار از ایشان بگیرند
هر سالی که در ماه شوال آفتاب بگیرد در بلاد هند و زنج کشش
بسیار شود و گیاه زمین در شهرهای مشرق بسیار باشد **هر سالی**
که در ماه ذی القعده آفتاب بگیرد باران بسیار بیارد و خرابی در ناحیهٔ
فارس بظهور آید **هر سالی** که در ماه ذی الحجه آفتاب بگیرد
باد بسیار بوزد و درختان کم شود و در هر شهری از شهرهای مغرب
خرابی پدید آید و گندم و جو کم و گران باشد و کسی بر پادشاه
خروج کند و آزار بسیار با او و بر پادشاه برسد و در فارس خوردنیها
گران شود و در سال دیگر ارزان شود **هر سالی** که در ماه محرم
ماه بگیرد در مغرب بزرگی بمیرد و میوه در بلاد جبل کم باشد
و در میان مردم خارش بدن بسیار باشد و در زمین بابل درد چشم
بسیار بهم رسد و مرگ بسیار باشد و ترنجها گران باشد و کسی بر
پادشاه خروج کند و پادشاه بر او ظفر یابد و لشکر او را بقتل آورد
هر سالی که در ماه صفر ماه بگیرد قحط و بیماری در شهرهای بابل



4

حادث شود بحدی که بیم هلاک باشد پس بعد از آن باران بسیار ببارد
وگیاه زمین بسیار شود واحوال مردم نیک شود ودر بلاد جبل میوه
بسیار باشد **هر سالی** که در ماه ربیع الاوّل ماه بگیرد در بلاد
مغرب کشش بسیار شود ومرض یرقان در مردم بهم رسد ودر ناحیهٔ
شهرها میوه بسیار باشد ودر بلاد جبل کرم در سبزیهای ایشان
بیفتند وخرابی بسیار در شهرها بدید آید **هر سالی** که در ماه
ربیع الآخر ماه بگیرد آب در کوهها بسیار باشد وفراوانی بهم رسد
وآب بسیار باشد وآن سال مبارک باشد وپادشاه در مغرب ظفر
یابد **هر سالی** که در ماه جمادی الاوّل ماه بگیرد خون در بادیه
ریخته شود وپادشاه شام را بلای عظیم برسد وکسی بر پادشاه
خروج کند وپادشاه ظفر یابد **هر سالی** که در ماه جمادی الآخر
ماه بگیرد باران کم آید وآب کم باشد در نینوی که در حوالی کوفه است
یا موصل ودر آن محل جزع عظیم وگرانی شدید حادث شود وپادشاه
بابل را بلایی عظیم روی دهد **هر سالی** که در ماه رجب ماه بگیرد
در ناحیهٔ مغرب طاعون وقحط پیدا شود ودر بابل باران بسیار
ببارد ودر همه شهرها درد چشم بسیار شود **هر سالی** که در ماه
شعبان ماه بگیرد پادشاه کشته شود یا بمیرد وپسرش پادشاه
شود وتغیرات بالا رود وقحط در میان مردم پیدا شود **هر سالی**
که در ماه رمضان ماه بگیرد در بلاد جبل سرما سخت شود وبرف
وباران بسیار ببارد وآب بسیار باشد ودر زمین فارس درندگان
بسیار بهم رسد ودر شهرها مرگ اطفال وزنان بسیار باشد

هر سالی که ماه شوّال ماه بگیرد پادشاه بر دشمنان غالب شود ودر
میان مردم بلا وفتنه بسیار باشد **هر سالی** که در ماه ذی القعده
ماه بگیرد شهرهای عظیم فتح شود وگنجها در بعضی از زمینها وکوهها
پیدا شود **هر سالی** که در ماه ذی الحجّه ماه بگیرد مرد بزرگی
در مغرب بمیرد ومرد فاسق وفاجری دعوی پادشاهی
کند الی هنا انتهی ما اوردنا الحمد لله اولا
واخرا وصلی الله علی سید المرسلین
محمد وعترته
الاکرمین



